



ہنر نقاشی و سگریزی در ایران زمین

بخش یکم

از گذشته می بسیار دور تا سر اسلام

نوشته می

جلیل ضیاء پور

ہفت نقاشی و سکریراشی دایران زمین

بخش یکم

از گذشته می بسیار دور تا سر اسلام

نوشته می

جلیل ضیاء پور



پیشینه‌های هنری سرمایه‌ی گرانبھائی هستند که هر شیوه‌ی نومی را بر زمینه‌ی آن میتوان پایه گذاشت « چون ویژگیهای هنری هر زمانه‌ای را که گذشته ، داراست . از نیرو هنرمندکنجکاو اگر از چگونگیهای هنر گذشته‌ی مردم خود آگاه نباشد نخواهد دانست که کار خود را بر چه زمینه‌ای باید پایه بگذارد . بناچار ، یا بی نگاه بچند و چونی هنر مردم مرزو بوم خود بکار میپردازد ، یا زیر رخنه‌ی هنرهای بیکانگان ، که برای اود رخسش خواهد داشت ، دست بکار میشود ، و بیکمان است که چنین کسی هنرمند و آفریننده نخواهد بود .

هنر

بهتر نمائی هنراست ، و هنرمندی تنها در بیش و کم کردن ، که خود برای بهتر نمودن است ، میباشد . هر بهتر نموده و گفته ای زیبایی بهمراه دارد ، و زیبایی خوش آیندی است ، و خوش آیندی در آنست که بدلخواه گفته یا نوشته یا نشان داده شود ، اگر چنین بشود پسندیده میشود و گرنه ناپسند است . پس زیبایی ، يك زمینه ی پا برجا ندارد و با دگرگونی زمانه ها و خواش ها همراه است ، ازینرو هنر هر زمان ، که زیبایی ویژه ای دارد ، با بمیان آمدن زمانه ی دیگر، رفته رفته از پیرامون نیازمندی و خوش آیندی زمانه ی نو بیرون میرود .

.....

و چون زندگانی بهمراهی اندیشه های نو پیوسته بسوی يك آینده ی روشن تر ، و بهتری و برتری میرود ، هنر هم « برای همبستگی جدا نشدنی ای که با دیگر چند و چونى ها و دگرگوئیهای زندگانی دارد ، و از پیشروی دانشمندانهای زمانه پیروی میکند ، در برابر هنرهای گذشته بهمراه همه ی چگونگیها دگرگون میشود ، و هرچند که با هستکی باشد پیش میرود و در بهتر گویائی و بهتر نمائی هرگز برگشت و یا درجائی ندارد .

چکیده‌ی باور هنری ام را (که بنام «لغو نظریه های مکاتب گذشته و معاصر از پریمیتو تا سوررالیسم» در سال ۱۳۲۷ خورشیدی روی هفت هشت برگ در دسترس کنجکاوان هنر نو گذاشتم) خواستم تا روی کار آورم. چون اینکار میباید روی پایه های هنری این مردم استوار شود، دست بدامان هنرهای گذشته زدم. آنها را بس در هم و آشفته یافتم و راه نا همواری را در پیش روی خود دیدم، زیرا کسانی آنها را نیاراسته بودند، بناچار خود پی جو شدم و در اینمیان برخوردی که تنهامشتی گفته های خاورشناسان است که زمینه ی خبرگی بیشتر بررسی کنندگان ماست، و نوشته های آنهاست که چون برگه های استوار بی چون و چرائی در اندیشه ها رخنه یافته و مایه ی دانشمندی شده است.

.....

زمانی که در میان گفته ها و نوشته های خاورشناسان در جستجو بودم، و بررسی آنان را می سنجیدم، و خود آنها را در یکسو کوئی و دو گونه کوئی مییافتم، و در اینمیان از نبودن یا نداشتن زمینه های پی جوئی، خسته و کوفته میشدم، با اینکه هرگز اندیشه ی خود باز داری از جستجو را در سر نمی پروردم، در اینهنکام دوست محمد معیری بود که برای زبانه دادن و بیشتر بر افروختن این آتش کنجکاوی من پیوسته بآن دامن میزد و بجستجوی بیشتر و دامنه دارتری

و ادارم میکرد ، و نیز ذبیح بهروز بود که در چند و چونی و چگونگی بررسی گفته ها و نوشته های آنان بیشتر هوشیارم میکرد ، و باید بگویم که ایندو ، هرگز از هیچگونه همراهی که میتوانستند از من دریغ نداشتند . اینچنین شد تا کاری را که برایم آشفته گی و سرگمگشتگی داشت توانستم در زمانی به نزدیک پنجسال درخور خود از راه شیوه شناسی روبراه کنم .

آنچه در اینمیان دریافتم این بود که : دانستم ، ماسرمایه ی هنری سرشاری داریم و به بهترین راهی میشود از آن بهره گرفت ؛ و نیز ، با اینکه براین باورم : که مردم همه ، درباره ی آمادگی و ارزش و هوشیاری خود سست باور شده و تنها بدیگران چشم دوخته اند ، و کسانی نیستند تا ارجمندی گذشته و پیشروی آینده ی این مردم را بدیده بگیرند ، توانستم بچندتن از دانش پژوهان روشن فکر بر بخورم ، و امیدوار باشم که هنوز میشود در میان این مرده های جنبیده زنده هائی را یافت که در بند پیشرفت فرهنگ و هنر ، و خواهان زندگانی سرفرازانه ی مردم این سرزمین میباشند .

و گوا اینکه اینگونه کسان انگشت شمارند باز جای امید است ، و این نوشته که اکنون چنین آماده شده است اگر کوشش دوستم محمد معیری ، که خود هنرمندی ستوده است ، نبود باین زودی ، شاید هرگز چنین آماده نمیشد ، اینست که برای سپاسگزاری بر خود میدانم این نوشته را پیشکش ایشان کنم .

خاورشناسان و فلات ایران

اگر در میان سرزمینهای باستانی ، سرزمین پهناور فلاتی ایران برای سنجش نگاهی بکنیم ، آنرا در برابر سرزمینهای دیگر درخور اندیشه مییابیم . چون زمینه هایی داشته است که با آنها توانسته مردم مرزوبوم خود را رفته رفته پیشرفت و پرورش دهد و فرهنگ بلند پایه و دامنه داری را زمینه بگذارد ،

.....
درستی این پیشروی رفته رفته و پیاپی ، که تا بکرانه های دور و نزدیک آن زمان نیز گسترش یافته است ، از روی مانده های این سرزمین ، برای بررسی کنندگانی که جز روشن کردن نهفته ها از راه بررسی دانشمندان آرزوئی ندارند بسیار روشن است ، مگر برای بیشتر خاورشناسان که دانسته یا ندانسته ، چنانکه نوشته هایشان گواه است ، هنوز روشن نیست ، و از این رو بر تریهای آنرا ندیده گرفته اند ، و نیز در همه جا کوشش ها نشان داده اند تا از راه و نمود کردن بررسیهای دانشمندان اندیشه ها را بسوی این خواست خود : « که فرهنگ خاوری ها با بودن گمانه هایی از باخترها گرفته شده است برگردانند و از این راه ، پیشینه های فرهنگی مردم خاور را بهیچ شمارند . سود اینکار برای آنها چیست ؟ اینست که : از راه بست کردن و بودن هوشیاری مردم ، زمینه هایی برای آمادگی آنها ب زیر دست شدن و تن در دادن بفشارهای دست نشاندگی و بندگی پیش می آورند .

.....

برای بهترشناختن هنرگذشته‌ی مردم فلات ایران ، بناچار باید اندکی بگفتگوهای پردامنه‌ی خاورشناسان ، که رنگ و روی باستان شناسی دارد ، پرداخت تا در زیر غوغای شکفت آوری که هر يك از اینها برای چگونگی گفته های خود بر پا میکنند خواستشان آشکار شود :

نخستین کاری که خاورشناسان کرده اند تا آنجا که میشده مردم فلات ایران را به بهانه های گوناگون به تیره ها و نژاد ها و نام ها ، دسته بندی کرده اند و بهر يك ارزش تمدنی و هنری جداگانه داده اند ، و چنین میرسانند که اینگونه دسته بندیها و نامگذاری ها از روی یافته های يك جا ، و از روی سنجش این یافته ها باهم ، انجام شده است ، و ازینراه در بستگی دادن این یافته ها بجاهای خود ، که میتواند اندپدید آورنده‌ی نمود هائی باشند یا نه ، و در چگونگی بخش و رخنه‌ی یافته های اینچنین جاها بهمسایکانش ، درهم گوئی و بیهوده گوئی ها پیش گرفته اند . چیزهائی را از جاهائی دانسته اند که آنجاها ، چون دارای زمینه های بایسته نبوده اند ، توانائی پدیدآوری آن چیزها را نمی توانسته داشته باشند .

در اینجا برای نمونه میشود زمینه‌ای بخش باختری فلات ایران را بدیده گرفت ، که خاورشناسان آنجا را مزو پوتامی یا بین النهرین میخوانند ، و برای مردم آنجا تمدن و فرهنگی دامنه دار جدا و یا جدائی پذیر از تمدن مردم فلات پهناور ایران نشان میدهند ،

جاورشناسان و فلات ایران

وازاينراه آنها را از زیر رخنه‌ی فرهنگی مردم ایران بیرون می‌آورند، و نمونه‌های یافته از آن بخش‌ها را نماینده‌ی جداگانه‌ای بر توانائی آفرینش این دسته مردم می‌شناسانند: «با اینکه چنین نیست و يك نگاه ساده بچگونگی زمین این دوجا (ازینرو که کدامیک برای پرورش مردم، بیشتر آمادگی داشته است» با بدیده داشتن اینکه: نبودن زمینه‌های بایسته در یکجا، چگونه راهی برای پیشرفت مردمش پیش می‌آورد،) ارزش هر يك از این دوجا را روشن میکند، و سنجش نشان میدهد که: بخش بین‌النهرین زمینه‌ی پرورش فرهنگی را چون بخش‌های دیگر فلات ایران نداشته است و ندارد، بویژه که تاچندی زمینی که در خور زیستن باشد در آنجا نبوده و بیش از نیمه‌ی خاک جنوبی آن زیر آب خلیج پارس پوشیده بوده است، و انگهی بخش‌های بین‌النهرین چون کانه‌ها و جنگلها نداشته است تا نیازمندیهای نخستین مردمان را برآورد ازینرو نمیتوانسته است بتنهایی پیشرفت دهنده‌ی مردم خود باشد (در برابر، در بخش‌های دیگر فلات ایران، تا دوردست‌ترین بخش‌ها، کانه‌های گوناگون و نیز در برخی جاها جنگل‌ها بوده و هست» بویژه سنگ: این مایه‌ی پیکرتراشی را فراهم داشته و میتواند است پیکرتراش پروراند و نگارندگان پدید آورد وازاینراه پایه‌ی هنر و هنرمندی را بگذارد).
با این سنجش پیدا است که مردم بین‌النهرین با نداشته‌ی مایه‌ی پیشرفت بناچار میبایست از دست و هوش دیگرانی که مایه داشته‌اند کمک بخواهند، و روشن است که يك زمین با اینچنین بیمایگی

نمی‌توانسته است مردم خود را پرورش و پیشرفت دهد تا چه رسد که پرچمدار فرهنگ و بی‌ریز پیشرفتهای نخستین زندگانی مردم باستانی بوده باشد .

.....

خاورشناسانی نیز یافت میشوند که تا بهمینجا که برتروانمودن فرهنگ مردم بخش بین‌النهرین بر مردم بخش‌های دیگر فلات ایران است ، بس نکرده ، بالاتر رفته و میرسانند که فرهنگ مردم بین‌النهرین نیز از باختریها گرفته شده است !

یکی از این خاورشناسان *لئونارد وولی میباشد Leonard woolley* که در جا بجا کردن و جدا کردن و یا در پیش خود روشن نمودن پایه های نژادی و تیره ها و جای زندگانی آنها کوشش زیادی نشان داده است ، و در اینگونه کارها نیز بی مانند نیست ، و از آن کسانی است که در بررسی های خود بدریافت نتیجه از راه درست ، چندان پابندی نداشته است ، و چون گمانه هائی در پیش خود باستانی تر از گمانه های بین‌النهرین میانه و جنوبی ، در گر کمیش یافته است ، همانندی این گمانه ها با گمانه های اور Our این گمان را برای او پیش آورده است که پس ، فرهنگ باخترمیاید از راه آسیای صغیر و بین‌النهرین شمالی بخاور زمین رخنه کرده باشد . ازینرو در پا برجائی این گمان خود ، که میرساند بسیار درست است ، سرسختی نشان میدهد ، و نیز خاور شناس دیگری که *کنتنو Contenau* است این گمان سست او را در دیباچه‌ی نوشته‌ی او ستوده است .

خاور شناسان و فلاسفه ایران

بیشتر گفته‌های وولفی دوگونگی دارد و این، «که گاهی با برخی گفته‌های روشن و پذیرفتنی‌اش درهم است، در یکی از نوشته‌های او بنام «تمدن سومر-ریها» دیده میشود و چنین میگوید:

(جای سومر و آکاد را آب خلیج پارس تا نزدیکی هیت پوشانیده بوده است و در این زمان، در دره‌های بالائی فرات مردمی «که آنها را سامی باید نام نهاد، زندگانی میکردند، و چون آب خلیج پارس رفته رفته خشک میشود این مردم تا نزدیکی سی‌پار و همه جای آکاد کم کم پیش رفته اند و سپس خاک سومر را «که در آینده برای زیستن آمادگی یافته است، مردمی چند تیره و هارتو ها «که آشوریها نیز نامیده میشوند و نخستین جای زندگانی آنها شمال بیابان سوریه بوده است، برای زیستن بر میگزینند.

در کوههای زاگروس نیز مردمی گوناگون باموهای خرمایی که بزبان قفقازی سخن میگفتند بودند که در تمدن مردم سومر بفروانی رخنه کردند «گویا این مردم از کوههای خود بسوی آکاد و سومر سراریز شدند ولی مردم این جاها بویژه آکادها از آنها جلوگیری کردند و بناچار زاگروسیها در خاک بالای آکاد «که نهای آشوریها یا سی‌پارتوها شد، زیستند.

موهای سومر-ریها رویهم رفته سیاه و زبان‌شان مانند زبان تورانی‌ها بوده است، ازینرو میشود باور داشت که از تواد هند و اروپائی آمیخته به هرب میباید بوده باشند. نخستین جای زندگانی این مردم را «جزمارتوها» بدرستی نمیتوان دانست، زیرا، پیکره‌های برجسته و یافته‌های سومری «که بیشتر، خدایان و پادشاهان را بر روی کوهها مینمایانند» نشان میدهند که این مردم میباید کوه نشین بوده باشند و چون این یافته‌ها ساختمان چوبی نیز از آنها نشان میدهند اینست که مهربانان

خاور شناسان و فلات ایران

شاید در نزدیکی یا درون جنگلها زندگانی میکردند .

وولی سپس میگوید : مردم بین النهرین رویهمرفته گرد آمده ای از ایرانی و سامی ، که بیشتر آنها ایرانی بوده اند ، بودند ، مگر مردم عیبی که باید گفت : اگر آنها امروزه زنده بودند بیکمان ، خودشان میگفتند که در نهاد از نژاد عربند نه ایرانی زیرا نشانه های کله های یافته شده از عیبیها مینمایاند که بستگی این تیره مردم به هیتی ها نزد بکتر و بیشتر است تا بملول . (۱۴)

تا اینجا چنانکه دیده شد ، لئونارد وولی نخستین مردم آکاد را از مردمی بنام سامی میدانند و می پندارد که در بخش شمالی فرات میزیسته اند ، و پاره ای از مردم سومر را نیز از مردمی بنام مارتوها یا آموریها میدانند که در بخش شمالی بیابان سوریه « بیابان : که در نهاد ، هیچگونه زمینه ی پدیداری تمدن را ندارد ، زندگانی میکردند ، و سپس چون بابر که های فراوانی رو برو میشود که مینمایانند بیشتر مردم جلگه ی بین النهرین از ایرانیان بوده اند ، پس از شاخه بشاخه رفتنها بناچار با گفتاری که میرسانید نمیخواهد زیر بار راستی ها برود ، این دست آویز را پیش می آورد : « که دیگر ، عیبیها بیکمان عربند نه ایرانی ، در هم کوئی و بیهوده کوئی او اینکهمیگوید : عیبیها به هیتی ها بیشتر بستگی دارند تا بملول :

راستش اینک ، لئونارد وولی و خاور شناسان دیگر از این گونه گفتار ها و آشوبگریها آرامشی مییابند ، ولی هر چند که بین النهرین را تکه پاره کرده و بکنند ، و سومر و کلده و آشور ، یا سومر باستانی و نو ، و آکادی و بابلی از آنها بسازند ، و هر بار دسته ای را از جایی

خاور شناسان و فلات ایران

با نامی ساختگی کشان کشان بکوچانند و دریکی از این پاره ها فراهم آورده تمدن و فرهنگی باستانی تر برای شان بتراشند ، و هر چند که بکوشند تا از هر راهی که شده نشان بدهند : که فرهنگ مردم میان دو رودخانه ی دجله و فرات از مردم بخش های دیگر فلات ایران گرفته نشده است ، پیدا است که بآرزوی خود نخواهند رسید. زیرا با آنچه که داده شده و نیز خواهد آمد، نشدن اینکار و رسوائی بررسی هایشان بیش از پیش آشکار میشود و اینک :

کنتنو میگوید (کی پپر Kiepert جغرافی دان از روی نشانه

ها و کمانه ها ، پی برده است که آب خلیج پارس در نزدیک هس سده پیش از میلاد، هشتاد هزار متر بالاتر از جای کنونی خود در جلگه ی بین النهرین بوده است .

رولین سن Rawlinson نیز در کاوشهای خود بر خورده است که آب خلیج پارس در نزدیک به بیست و پنج سده پیش از میلاد باندازه ی ۱۶۰ هزار متر بالاتر از جای کنونی خود بوده است .

چون این دانسته ها با بررسی لئونارد وولی و خاور شناسان دیگر که پیشینه ی تمدن و فرهنگ سومریها را تا به ۴۵۰۰ سال پیش از میلاد می رسانند و شهر اور را نیز باستانی ترین شهر آنها می دانند، سنجیده شود ، این اندیشه و پرسش پیش می آید : که اگر چنانکه وولی میگوید تا بنزدیک هیت را که نزدیک بغداد کنونی بوده است ، آب فرا گرفته بود ، و رولین سن بررسی کرده است که باندازه ی ۱۶۰ هزار متر از خاک بین النهرین کنونی در ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد زیر آب بوده ، و اگر بررسی های

کی پیر نشان داده است که درشش سده پیش از میلاد هشتاد هزار متر از خاک بین النهرین کنونی را آب خلیج پارس پوشانیده بوده است ، پس ، شهر اور (که جز درمیانه ی این خاک هشتاد هزار متری ، که درشش سده پیش از میلاد زیر آب بوده ، جا نمیگیرد) و گیریم که بالا تر از این بخش جا بگیرد ، باز چگونه میتواند دارای نمونه ها و یافته هائی از ۴۵۰۰ سال پیش از میلاد باشد ؟

.....

لئونارد ووالی در پی بررسی خود ، در اینکه سومریها کوه نشین بوده اند یا در نزدیکی و درون جنگلهامیز بسته اند ، میگوید :
داستانهای باستانی سومری - درباره ی کوهستانی بود نشان بر که ای بدست نمیدهند و در همه جا سخن از دریا کنار است ، و این مینماید که سومریها کوه نشین نبوده اند بلکه دریا کناری بوده اند .

لئونارد ، نخست برای اینکه باین دریافت خود پایه ای بدهد بررسیهای سیر آر تورو کیث را S. Artur Keith بگواه میگیرد :
« که هنوز هم بسیاری از سومریها در بلوچستان و هندوستان و افغانستان هستند ، لئونارد بزودی از این کمک خود آورده رو بر میگرداند و میرساند که نمیخواهد آنها را باور کند ، زیرا باور داشتن او بناچار او را وادار خواهد کرد که رخنه ی فرهنگ خاور زمین را بباختر ، از راه دریا کنار هندوستان و بلوچستان هم شده ، بپذیرد ، اینست که با این بهانه :
« چون ، اکنون زمینه های بیشتری نیست تا به این بررسی ، استواری دهد ، آنها پس میزند ! و در برابر ، در توی زمینه های گفتارش ، که خواهد

آمد ، این اندیشه ی او نهفته است که برساند :

چون اکنون برای نارسائی برگه ها نمیشود پذیرفت که سومریها از مردم دریا کنار هند و بلوچستان باشند پس، از روی بررسی ها و گمانه های رسا میشود پذیرفت که این مردم از دریا کنار مدیترانه باید باشند ، و اینك بررسیهای او :
(کاسه هائی با نگاره های هند سی که به ۳۵۰۰ سال پیش از میلاد بستگی دارد در اور پیدا شده است که با یافته های تپه ی موسیان و شوش همانندی زیادی دارند و باید دانست که پیداشدن کاسه هائی از سومریها در اور که همانند کاسه های بخش خوز ها است این را نمیرساند که سومریها از سرزمین خوز ها و کوه های آن بخش بسوی جلگه ی بین النهرین سرازیر شده باشند ، کاهیل ته سون Campbell Thomson نیز که نخستین کسی است که در اور ریدو باین گفته بر خورده بوده ، گفته است که :
« کاسه های اور مانند کاسه های سومریهای باستانی است » .

- در اینجا ، سومریهای باستانی همان مردم بخش آکاد و جمدت نصر و کیش را میگویند که بنا بگفته ی آنها ، نخستین مردمی بوده اند که بخاك سومر سرازیر شده بوده اند - و ولی میگویند :
در نزدیکی کیش نیز کاسه هائی مانند کاسه های تپه ی موسیان پیدا شده ، و همچنین از اینگونه کاسه ها در کرگمیش بدست آمده است که به پیش از سومریها بستگی می یابد .
لئونارد در اینجا باز با فشاری میکند که : (این همانندی ، بهیچرون باید این اندیشه را پیش بیاورد که « هنر و فرهنگ مردم فلات ایران به جلگه ی بین النهرین ریخته کرده است ، چون از زمانی بس پیش در کیش کاسه سازی میکرده اند و تا زمانی سومریها نیز کشیده شده بوده است)

از این راه لئونارد چنین پیمش می آورد که : پس کاسه های

سفالی از سوی کرکمیش به آکاد و از آنجا بجنوب خاوری در سومرو
نیز بسوی موسیان و شوش و از آنرا بهجاهای دور و نزدیک فلات ایران
و خاور زمین پخش شده است :

.....
و در جایی می نویسد : (دیک نوشته ی سومری نشان می دهد که مردم این بخش
باتلاقی ، نان پختن و پوشیدن را نمی دانستند و چهار دست و پا راه می رفتند و مانند
چارپایان آب می خوردند و مانند گوسفندان می چریدند و سپس سومریهای آینده آنها
را به بردگی گرفتند ، . آنگاه میگوید : بابلی ها هم اینگونه زندگانی
کردن مردم باتلاقی را در یک نوشته ی خود رسانده اند) .

.....
این روشن است که داستان زندگانی سومریها چنینی که گفته است
و با زمینه هائی نیز که خود در باره ی جغرافیای بین النهرین داده
است هرگز پذیرفتنی نیست . زیرا اگر خاک سومرو بیشتر آکاد تا
نزدیکی هیت و بغداد کنونی را آب خلیج پارس فرا گرفته بوده است
بیگمان زمینى در میان نبوده است تا مردمی باین پایه بر برد یا بهر
پایه بر بریت که باشد ، در آن زندگانی کنند ، و نیز از روی گزارش هائی
که فولی داده است اگر خاک سومر رفته رفته برای زندگانی آماده
شده است پس مردم بومی نداشته است تا آنگونه زندگانی کنند ، و
باز از روی گفته ی خود او ، چون مردم گوناگونى رفته رفته در آنجا
گرد آمده اند ، اینها که از نخستین جای زندگانی خود چه خاور و چه
باختر ، چه شمال ، بخاک سومر سرازیر شده بوده اند ، تا اندازه ای

خاورشناسان وفلات ایران

پختن و پوشیدن و نوشیدن را میدانسته یا آشنائی داشته اند.

.....

اینگونه بررسی ها که پایه ی آن بریکسوئی و خواست های ویژه ای نهاده شده باشد پیداست که در برابر بررسیهای دانشمندان هرگز ارزشی ندارند. گفتن میگوید: (رسیدگی از راه زبان همگانی مردم بین النهرین « برای شناسائی مردم گوناگون و چگونگی راه یافتنشان بآنجا، کاری بسیار دشوار است و ازینراه، نتیجه ای که باید بدست نمی آید مگر از راه شناسائی نام پادشاهان که میشود پی برد چه مردمی در چه هنگام بر دیگران رخنه و فرماندهی داشته اند) .



براین زمینه

بررسی، نوشته ای

هست که میرساند دیگر

زده خوردها و گفته گو

های پرده منهی خاور

شناسانی که تاچندی

باورهای گوناگون در

باره ی مردم هیتی

« که در آسیای صغیر

میزبسته اند، داشتند

یک پیکره ی برجسته از هیتی ها

و آنها را تا کنون از همه گونه مردمی بشمار آورده و از هر سو

بسوئی کشیده اند، باید بانجام رسیده باشد یا برسد:

خاور شناسان وفات ایران

(ایران کوده - خط و فرهنگ ، از سال ۱۹۱۷ بعد جدال سختی میان
دسته های مخالف در اروپا در گرفته و آتش این جدال همچنان شعله ور است
زیرا از روی اسناد معلوم شد که اسامی پادشاهان هیتی اسامی آریایی است)
.....

براین زمینه است نمونه ای از درهم گوئی ها و بیهوده گوئی ها و دو
گونگی گفتار و آشوبگری بیشتر بر رسی کنندگان و خاور
شناسان که گذشت .

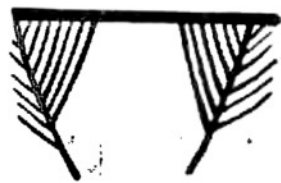


بکتن دیگر از هیتی ها

فلات ایران و کاوشها

مردمی که در فلات پهناور ایران میزیستند ، چنانکه گفته شد چون دارای زمینه های فراوانی بودند توانستند پایه های نخستین پیشرفت زندگانی را بگذارند ، و چنانکه کاوش هانشان داده اند دیده میشود که این مردم از آغاز پیدایش مس که نزدیک به ۹ هزار سال پیش میشود ، و از زمان نوسنگی هم که بنزدیک ۱۲ هزار سال پیش بستگی می یابد ، دارای پیشینه و نمونه های شکفت آوری بوده اند ، و هنر در درون پیشرفتهای زندگانی مردم این سرزمین ، دگرگونی همواره و پیشرونده ی خود را چنانکه نگاره های روی کاسه کوزه ها مینمایانند داشته است ، و از روی کاوش ها روشن است که مردم چهارسوی این فلات همیشه بایکدیگر بستگی داشته اند و اگر در نگاره های روی کاسه کوزه هایشان اندک دگرگونی باهم دیده میشود از روی نیاز و خود کامگی مردم است ، و این ، کاری همگانی و نهادی است .

همانندی نمونه های بخش شمالی فلات ایران ، بخش های خراسان و کرگان و دامغان وری و آذرآبادگان را چون رشته ای از پایه بهم می پیوندند ، و چون یافته های مروخراسان در این میان به نزدیک ۱۰ هزار سال پیش بستگی می یابد ، ازینرو باید آنها را تا کنون تنها دارنده ی باستانی ترین نمونه های ابزار زندگیانی آراسته ی مردم آنزمان دانست .



کار مروی ها

با اینکه در آنجا اندکی بیش بکاوش نپرداخته اند ، روشن شده است که مردم این بخش در آن هنگام چارپایان را پرورش میداده اند . و گندم بدست می آورده اند و بچیز های آرایشی کرایش داشته اند .



.....
.....

کار مروی ها

در سیستان ، کاوش دامنه دار و بایسته ای نشده است و بررسی ها نیز بسیار ناچیز و گنگ است ، با اینهمه از روی همین رسیدگی های ناروشن و نوشته ها و برگه ها و وابستگی ها و پیوستگی ها ، آشکارا شده است که سیستانها دارای فرهنگ پایه داری بوده اند ، و از خیلی پیش درگاه شماری کار کرده و آنجا را ، جای گاه شماری شناسانده اند و اینکار دکه خود برگه ی استواری است برای آنکه مردم این بخش دوستدار و کوشای دانش و فرهنگ در جهان گذشته بوده اند ، میرساند که میباید پیشینه ی دامنه داری در اینکار دارا بوده باشند .

.....
.....

مردم دامغان ، و آنهایی نیز که گرداگرد این مردم میزیستند ، چون با خراسانیها همسایگی داشتند ، و اینها نیز راه پیشروی همسایگانشان را هموار کرده بودند اند ، پیشرفت شکفت آوری

کردند و بالاترین پرورش را در زیبا پسندی دارا شدند .



کار دامغانی ها

در هنر رنگ آمیزی و آرایش و پیرایش و ریخت ساده و گیرا دادن به پیکر چار پایان ، بویژه در بزکوهی ، خوش پسندی و توانائی شایسته ای نشان

داده اند . در نقاشی هندسی ، میان همکنان خود بیالا ترین گام پیشرفت رسیده بوده اند : (برای آرایش يك كاسه ی سفالی ، چندین آهوی گردن دراز را بدور آن رده بندی کرده اند و با اینکار ، آرایش دلپسندی به كاسه داده اند ،



و دیده شده است که هر چند گاهی نیز که گذشته ، دامغانیها در این آرایش دست برده و رفته رفته در سادگی آن بیش از پیش کوشیده اند و با پیرایشی که بآن داده اند آهوهای گردن دراز را چون نگاره های هندسی دلپذیری ، که هیچ همانندی با آهوهای گذشته ندارد ، در آورده اند) و پیدا است که دامغانیها برای خوش آیندی

کار دامغانی ها

چشم ، تا چه اندازه بآرایش و پیرایش کار هنری خود ، چه جاندار و چه بیجان ، میپرداخته اند ، و این میرساند که مردم می آفریننده و خوش پسند بوده اند .

در کاوشهای تپه حصار دامغان که پیشینه ی این مردم را روی زمینه ها و برگه هایی به بیش از هشت هزار سال پیش میرسانند ، سفالهای دست ساختی پیدا کرده اند که همه ی آنها بانکاره های هندسی و رنگ های ساده روی زمینه ی قرمز نقاشی شده است .

کوزه های گرد کوچک و بزرگ باریخت هندسی و آسیاب دستی

، که میرساند در آنها گندم کشت کاری

میکرده و با این ابزار آرد بدست -

می آورده اند ، و پیکره های گلی از

چارپایان خانگی یافته اند . سفالهای

برنگ قهوه ای روشن و خاکستری با

نکاره های ساده ، و ابزارهای مسی ،

و سنجاقهای سر پیچدار ، و فنجانهای رنگی ساده با زمینه های

گندمی رنگ و زرد و نارنگی بدست آورده اند . يك چوب دستی

نیز یافته اند ، که بکیش این مردم بستگی دارد ، و زانو را روی آن

کشیده اند که بچه ای را برای دادن بمردی بسوی او دراز کرده

است .

در یکی از بخش های رویهم مانده ی زیرزمینی ، اتاقهایی به

دیوارهای کاهگلی ، و در بخش دیگر نیز ساختمانی که نشانه هایی



کار دامغانیها

هنرمندی کاشی‌ها

از سوختگی دارد پیدا کرده‌اند که استخوان چندین نفر در پای
پلکاش ریخته بود ، و نیز چیزهای بسیاری از میان گورها بدست
آورده‌اند که هم بکیش این مردم بستگی داشته ، و هم برای بازی
دختر بچه‌ها بوده ، و هم بکار زنان می‌آمده است .

.....
.....



کار کاشی‌ها

در بخش شمالی خوزستان و خاوری
المرستان ، کاشی‌ها زندگانی میکردند و در
همان دیگران که گرداگردشان میزیستند
رخنه داشتند .

کاشی‌ها در نزدیک به چهار هزار سال
پیش شناسای جهان آنروز بوده‌اند . از
خوزستان تا به البرز و از کاشان تا بابل
فرمانروائی میکردند ، و نزدیک به هشت نه

سده ، بر بین‌النهرین دست داشتند و در آنجا ، بویژه در بابل رخنه‌ی
فرهنگی شکفت‌آوری کردند ، هیچ تیره‌ای چون کاشی‌ها نتوانسته
بودند در آنجا دست‌اندازی و رخنه‌ی دامنه‌دار و ژرف داشته باشند ،
کاشی‌ها با همسایگان خود نیز که از خویشاوندان نژادی
بوده‌اند همیشه پیوستگی و وابستگی داشته‌اند . ☆

☆ - در زمان فرمانروائی کاشی‌ها بوده است که هکسوس‌ها یا اوکسوس‌ها
« خوزها » - بوی‌دره‌ی نیل رفتند و در آنجا مهر پرستی را رفته‌رفته زمینه گذاشتند .

هنرمندی کاشی ها

آنچه از کاشی ها بدست آورده اند با یافته های خوزها همانندی بسیار نزدیک دارد. در تپه ی سی پلک ، که بزرگترین جانی است که نمونه های با ارزش از این مردم بدست آورده اند ، اندکی



کار کاشی ها

کاوش شده است. در پائین ترین بخش های زیر زمینی، سفالهایی که با دست ساخته شده و نگاره های هندسی دارد یافته اند. (این برگه ، خواهی نخواهی بستگی مردم این بخش را به هفت هزار سال پیش میرساند: زیرا پیدایش چرخ کوزه گری در خوزستان ، که مردمش وابستگی همیشگی با کاشیها داشته اند ، در هفت هزار سال پیش بوده است). همچنین در بخش پائین ، پیکره -



کار کاشی ها

هائى از چارپایان ، چون بزکوهی و گربه ، و پیکره های پرندگان و آدم ها پیدا کرده اند ، و در بخش های بالاتر ، سفالهای چرخى با رنگهای خاکستری و قرمز و رنگارنگ ، و دیگها و کاسه - های سه پایه ای ، لوله دار با نگاره های هندسی یافته اند .



کار کاشی ها

.....

.....

هنرمندی لر ها

لر ها ، که در بخش پشت کوه و
پیشکوه پراکنده بوده اند ، در میان دو
تیره مردم باهوش و با هنر ، چون خوزها
و کاشی ها ، زندگانی میکردند . ازینرو
در پیشرفت زندگانی ، با آنها همپایه
بوده اند .



یک تن از کاشی ها

به ارزش پیشه و هنر لر ها بیشتر از
روی مفرغهایی که پیدا شده است میتوان
پی برد ، زیرا در اینکارها آفرینندگی

بسیاری کرده اند و خوش پسندیها نشان -
داده اند : بویژه در ساختن اسبها و بزهای کوهی
که ریخت طبیعی آنها را بدیده نگرفته اند و
بیشتر ، سادگی و کشیدگی آنها را خواسته اند ،
و از اینکار ، دو چیز میخواستند : یکی اینکه ،
کارهای هنری چنان ساخته شوند که نیاز مندی -
های روزانه را برآورند ، و دیگر اینکه دارای
زیبائی باشند . ازینرو ، اسبها و چارپایان
مفرغی ای که برای دهنه و گیره ساخته اند کشیدگی
دارند و چنان است که بخوبی کار دهنه را انجام
میدهند و زیبا هم هستند .



کار لر ها روی مفرغ

لر ها ، بر روی مفرغها نگاره هایی نیز بجا گذاشته اند که بیشتر ،

هنرمندی لرها - خوزها

خروس و بز کوهی و
ورزو و شیر بالدار و مار،
و همه چنین اسب باهمان
ریخت های کشیده
میباشند .



کار لرها

سفالهایی که از این مردم یافته اند بیشتر دارای زمینه های
روشن و نگاره های بز و آهو ، وانگاره های
هندسی است .



از با ارزشترین نمونه های کاسه ها ،
دیگهای گرد خاکستری رنگی است که نگاره های
چین داری روی آنها کشیده اند .

.....
.....

شوش یکی از بزرگترین جای زندگانی
خوزها بوده است و خوزها همان مردمی
هستند که خاورشناسان آنها را هکسوس ها یا

کار لرها روی مفرغ



کار خوزها

او کسوس ها می نامند،
و او کسی نیز نام

رودخانه ای در خوزستان بوده است ، چیزهای مسی گوناگونی که
در کاوش پائین ترین بخش های رویهم مانده ی شوش بدست آورده اند

هنرمندی خوزها

پیشینه‌ی مردم آنرا بازمان مس که در پیرامون ۹ هزار سال پیش بوده است، برابر میکنند، و این یافته‌ها، نشان میدهند که خوزها دارای خواست هنری سرشار و آمادگی بسزائی در اینکار بوده‌اند. نمونه‌های وابسته باین زمان مردم شوش، بویژه کاسه‌ها و دیگه‌ها که انگاره‌ها و ریخت‌های گوناگون دارند، گواه روشنی بر این است که: برای رسیدن باین پایه پیشرفت، روزگار ها گذشته



کارخوزها

و پشتکار شکفت‌آوری بکاررفته است.

در این زمان، خوزها پارچه

میبافتند و کشت میکردند و میدانستند

که چگونه چارپایان را پرورش دهند و

خانگی کنند. از میان گورهایشان که باین زمان بستگی دارد، اسکنه

و سوزن و آینه‌ی مسی پیدا کرده‌اند

و سفالهای زردرنگی بدست آورده‌اند

که چارپایان و پرندگان و جانوران

مانند و رزو، بزکوهی، سگ و مار و

شاهین با بالهای گشاده و یک گونه

پرنده‌ی گردن‌دراز دریائی، را بارنگ-

های سیاه و انگاره‌ی هندسی، روی آنها

کشیده‌اند. توانائی شایسته‌ای که در

نگارش این جانوران نشان داده‌اند

چنانست که کوئی با چگونگی زندگانی



کار خوزها

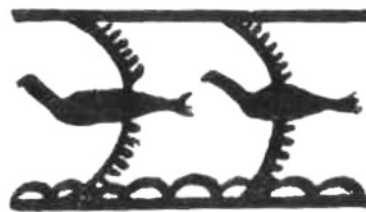
هنرمندی خوزها - پارسیها

آنها بزرگی آشنا بوده اند و گرنه چگونه میشد بانکاره های ساده ای که آنها را نموده اند اینچنین بچابکی و نرمش جانورانه ای آنها پی برد؟ و نیز پیدا است که پیشه ی بیشتر مردم این زمان، سفال سازی بوده است، زیرا در اینکار توانائی بسزائی دیده میشود و از اینروست که توانسته اند در هفت هزار سال پیش، چرخ کوزه گری را بیافرینند. سفالهایی از شوش که به بخش های بالاتر زیرزمینی بستگی دارد، پر از نکاره های پرندگان و انکاره های هندسی گوناگون است.

.....

.....

از کاوشهای تپه ای در نزدیکی
تخت جمشید که پیشینه ی مردم آنجا
را از روی یافته هایش به هفت هزار



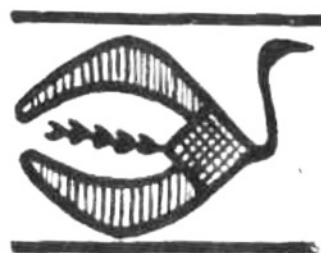
کار پارسیها - تخت جمشید



کار پارسیها - بکیون شیراز

سال پیش می رسانند، خانه های
کوته ای پیدا کرده اند که دیوارهای
کلی و درهای به بلندی یکمتر دارند،

و در میان خانه ها راههای باریکی هست
که آنها را با هم بستگی میدهد، و همه ی
اتا قهای این خانه ها نیز بهم راه دارند.
یک کوره ی سفال سازی هم یافته اند
و که سفالهایی را برای پخته شدن در



کار پارسیها - تخت جمشید

هنرمندی پارسی ها



آن نهاده بوده اند ، يك اجاق نانوائی و نیز
استخوانهایی از گوسپند و بز کوهی را که در
میان دیگها بود پیدا کرده اند ، و در نزدیکی
این دیگها ، يك کارد سنگی نیز بدست
آورده اند .

کار پارسیها - بکیون شیراز

همه ی سفالهای این
زمان «جز کاسه ها و دیگ-
هایی که برای پخت و پز
بکار میرفت ، دارای نگاره-
ها و آرایش هندسی هستند



کار پارسیها - تخت جمشید

بهترین کاسه های این زمان با بهترین کاسه های چینی امروزی
برابر است .



با بودن اینچنین کاسه ها ،
میتوان به پیشرفت پیشه ی سفال سازی
در آن زمان پی برد .

کار پارسیها - بکیون شیراز

پیکره هایی از گربه و سگ و
گوسپند و غاز واردك از گل پخته پیدا



کار پارسیها - بکیون شیراز

کرده اند که باز بردستی بیمانندی آنها را ساخته بوده اند .

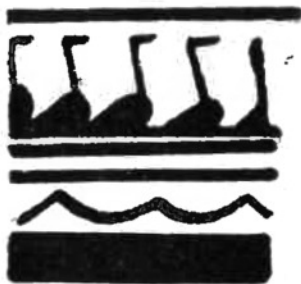
.....

.....

بخش بزرگی از نهانند همدان ،
جای مردمی از ایرانیان بوده است که با
کاشی ها و لرها و کردها ، بویژه خوزها ،
وابستگی و پیوستگی داشتند . ازینرو در
جهان هنری پر مایه ای پرورش می یافتند ،



کار مردم گیان - همدان



و چون در کار هنری آمادگی بسزائی داشتند ،
توانائی آفرینش یافتند و پس از چندی ،
شد که در بکار بردن تیرهای چوبی و سرستون-
های سنگی و سرستونهای ویژه ای ، که در
آینده ، یونانیها آنها را بنام خود یونیک
نامیدند ! ، پیشدستی کنند .

کار مردم گیان - همدان

نکاره ها و آرایش سفالهای تپه ی گیان در همدان ، همانندی
بسیار نزدیکی با روش آرایش و انکاره ی
یافته از شوش دارد ، و دیده میشود
که پی همه گونه ویژه گی ها و چگونگی
پیشروی سفال شوش ، در سفالهای گیان
گرفته شده است ، و این ، چنین میرساند



کار مردم گیان - همدان

که : مردم این بخش ، هنر دست بکارشان را ، که پس از چندی ، ریخت

هنرمندی مردم گیان - رازیها.

يك شیوه بخود گرفته است، میباید بایی ریزی از روی کاره مسایگان
« بویژه خوزها، سر گرفته باشند .



کار مردم گیان - همدان

در میانه ی کوشش هنری گیانیان
يك روش تازه نیزه که خود نما است ،
پدید آمده بوده است . از یافته های
این روش ، گلدانهای سه پایه ای قرمز

رنگ و دیگرهای گرد است که روی آنها
را بانکاره های هندسی و رنگ سیاه آرایش
کرده اند .



کار مردم گیان - همدان

یافته های پائین ترین بخشهای رویهم
مانده ی زیر زمینی ری ، همانندی فراوانی با سفالهای دامغانیها
دارد و ازینرو میتوان پی برد که هنر دامغانیها باینجا رخنه و
گسترش داشته است .



کار مردم ری

از این بخش ، برخی سفالهای سیاه
رنگ که با گیاهی آمیخته است یافته اند .
سفالهای گندمی رنگ و خاکستری نیز که روی
آنها را بارنگهای قهوه ای نقاشی کرده بوده اند بدست آورده اند بیشتر
نکاره های روی این سفالها ، از نخل های كوچك و كل و برك و يك
گونه نكاره های نردبانی و راه آهني مانند است .

.....
.....
آذربادگان که فلات پهناور ایران را در گذشته از راه شمال
بباختری بباختر زمین بستگی میداده ، بزرگترین گذرگاهی بوده



کار مردم آذربادگان

است که مردم گوناگون در آن همیشه در آمد و شد بوده اند .
ازینرو، آنرا سرزمین برخورد ها و گذرگاه فرهنگ مردم
خاور بباختر باید دانست .
و چون چنین گذرگاهی بوده است پس میباید بر که های روشنی

هنرمندی آذرآبادگانها - کرمانیها و بلوچ ها

برای چگونگی وابستگی مردم گوناگون بدست دهد ولی تاکنون
کاوش دامنه دار و بایسته ای در آنجا نشده و آنچنان که باید بآن
نپرداخته اند .

سفالهایی در پیرامون اردبیل و دریاچه ی رضائیه بدست آورده اند
که نگاره های هندسی دارند . این نگاره ها ، روی زمینه ی قرمز
بارنگ سیاه کشیده شده اند . سفالهایی نیز که یکرج پرانده را
بارنگ قهوه ای روی زمینه ی نخودی رنگ ، روی آنها کشیده اند
بدست آورده اند .

.....

.....



کار کرمانیها - بمبور

کاوشهای پیرامون کرمان
و بلوچستان، یافته هایی را نشان
میدهند که میزسانند نه تنها این
بخش از فلات ایران هم دارای

هنرمندانی چون هنرمندان خوزو کاشی و
دامغانی بوده اند بلکه پرورش شایسته ای
درخوش پسندیدن و آفریدن داشته اند .

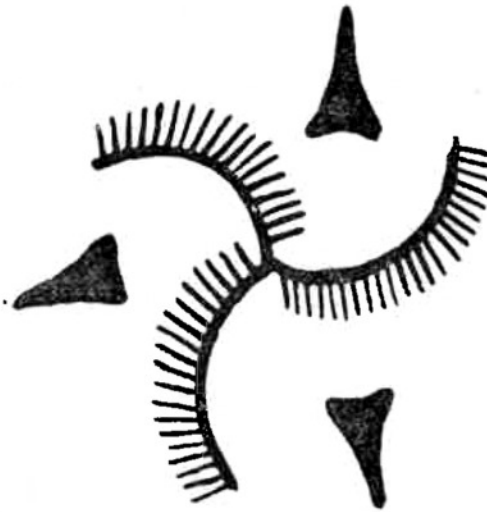
چندین سفال را که در نگاره ی آنها
چندان زبردستی نکرده اند ولی درانگار
و سادگی آنها کار تازه ای کرده اند، نمیتوان
ندیده گرفت : در برخی از آنها ، سر و دو



کار کرمانیها - بمبور

هنرمندی کرمانی ها - بلوچستانی ها

شاخ و گوش بزکوهی را کشیده اند، در سفالهای دیگر، تنه‌ها و شاخ و گوش آنها را کشیده اند، و در دیگرها، یک شاخ و دو گوش را براستی هم کشیده اند. جزاینها، سفالهای دیگری که با اندک دگرگونی دارای آرایش و نگاره های هندسی سفالهای شوش است بدست آورده اند که برای شناسائی چند وچونی پرورش هنری مردم این بخش ها نمونه های بسیار خوبی هستند.



کار بلوچ ها - دمن بلوچستان



کار بلوچ ها - دمن بلوچستان

(این گفته های اندک ، که درباره ی کوشش پیوسته ی هنرمندان ایران در گذشته ی دور، در میان نهاده شد ، تا اندازه ای روشن میکند که مردم این فلات تاچه اندازه آمادگی و خواست هنری داشته اند، و مینماید که در هنر آرایش و پیرایش و پدیدآوری نگاره ها و ریخت ها و انگاره های نو تاچه اندازه توانائی و زبردستی نشان داده اند .

آنچه بیش از اینها در خور اندیشه است اینست که : همه ی این سفالها که نگاره های دلپذیر دارند و هنرمندان، آنها را با آنهمه زبردستی ، که در آنها هویدا است ، آفریده اند ، برای داد و ستد بوده است ، و ازینرو روشن است که از پرارزشتترین نمونه های هنری آنها نباید باشند ، و سفالهای ساخته ی زبردست ترین هنرمندان ، که گاهی در این میان پیدا شده است ، چنان است که از دیده ی انگاره و ریخت و سادگی ، براستی شکفت آورند .

با نگاه ساده ای باین شاهکارها، باسانی پی برده میشود که اینچنین شایستگی و توانائی برای هنرمندان يك کشور هرگز دست نمیدهد مگر با داشتن پیشینه ها و کوششهایی که سالیان دراز بر آنها گذشته باشد).

پیکره های برجسته در گذشته دور

هنرمندان فلات ایران ، در گذشته ی دور تنها نقاشی نکرده اند و همچنانکه گاهی از پیکره های گلی و مفرغی جانوران و پرندگان و چارپایان و آدم ها چیزی گفته شد ، به پیکره سازی نیز پرداخته اند . (از این فلات ، که مایه ی اینکار را بفرآوانی داشته است ، شکفت بود اگر نمونه هایی از پیکره سازی در آن یافت نمیشد)

سرگرفتن این پیکره های نخاله ، رفته رفته زمینه ی پیکره سازی درست را بدست داد تا اینکه هنرمندان توانستند بر سینه ی کوهها پیکره ها ی بسازند . پیکره های برجسته ی حورین شیخان و سرپل زاب و کل داوود و شوش و کوه رنگان از همین گونه کارها هستند که مانده اند .

با اینکه بررسی کنندگان چنین وانمود کرده اند که از زمان گذشته ی دور ایران در چند هزار سال پیش ، پیکره هایی که درخور گفتن و نمودن باشند بدست نیاورده اند ، با اینهمه ، با چنین سخنانی که خواهی نخواهی این پیکره ها را به چیزی نمیگیرند ، از آنها نمیتوان چشم پوشید ، زیرا این پیکره ها از دیدیه ی پیشه و هنر بسیار با ارزشند ، و با اینکه اندکند ، برای بستگی دادن میان یادگارهای آن مردمی که در چند هزار سال پیشتر بر کاسه کوزه ها چیزها کشیده اند - و یادگارهای دیگرانی که پس از اینها مانده است نمونه های استواری هستند .

پیکره‌ی برجسته‌ی شیخان

این پیکره در شیخکوه، نزدیک ده حورین و میدان، در



پیکره‌ی برجسته‌ی شیخان

جائیکه رود دیاله از بخش کردستان بیرون می‌رود ساخته شده است.

مردی را نشان می‌دهد که از روبرو ایستاده ، پا و چهره اش نیم رخ است . کلاه ی نم‌دین بر سر دارد و به لبه ی پائین آن دستار باریکی بسته شده . و دو تکه دنباله ی آن در پشت سر مرد آویزان است . برگردنش کردن . بندی است که در جلو و روی سینه ، چیزی مانند آهن پاره ی گرد بآن بسته است . بالاتنه اش لخت است . از کمر بپائین تا سر زانو پوششی باو پیچیده و کمر بندی بر آن بسته و در میان آن نیز شمشیری کوتاه . فروست . دست راستش که آویزان است ، بسوی تیردانی پراز تیر است . در دست چپش کمانی است . پای چپ را بر روی مردکی ، که چهره اش نیم رخ و تنش سهرخ است و دست راست خود را برای بخشایش خواستن بسوی کماندار بلند کرده ، گذارده است .

مردکی دیگر با چهره ی نیم رخ و تن سهرخ ، اندکی بالاتر از او ساخته شده که زانوی چپش بزمین نهاده است . این یکی هم دست راستش را برای بخشایش خواستن بسوی کماندار دراز کرده است . پشت سر این مرد نوشته ای هست . با اینکه این پیکره رویه مرفته دارای ریخت و اندازه های بایسته نیست با اینهمه ، از دو تن مردك آن ، افتادگی و بیچارگی که می‌رساند قوس بر آنها چیره شده است . و از کماندار آن که پاهای کلفت و شانه های ستبر دارد و سرو گردنی کشیده ، خود را بآنها مینمایاند ، فزونی و چیرگی بخوبی هویدا است . آنچه را در این پیکره بیشتر باید بدیده گرفت ، کار شایانی است که سازنده ی آن ، چه از راه رسم و چه آفرینندگی انجام داده است و آن : بزرگتر ساختن کماندار چیره و کوچکتر ساختن دو مردك است

پیکره های برجسته ی کوه با تیر

در برابر او که با اینکار، به بهتر گویائی داستان ، توانائی بی اندازه داده است .

پیکره های برجسته ی کوه با تیر «در سر پل زاب»

در این کوه ، جائیکه بومیانش آنرا میانکل مینامند ، چهار پیکره ی برجسته ی باستانی هست که سه تای آن کهنه تر و یکیش در برابر آن سه تا ، تازه تراست و دیگری هم هست که از اشکانیان است و هر يك در جای خود شناسانده میشوند .

پیکره ی برجسته ی دو تن در پیشگاه مهر و ماه «سر پل زاب»

این پیکره ، باندازه ی یکمتر و سی سانتیمتر پهنا و به همین اندازه درازا است . دو مرد را ایستاده نشان میدهد . یکمرد ، کمانی بدست چپ دارد و پای چپ را بر روی شکارش که بز کوهی است گذاشته است ، و در دست راستش چیزی مانند ریسمان کلفت دارد . چهره و پاهایش نیمرخ و تنش از رو برو است . مرد دیگر ، که چهره و پاهایش نیمرخ و تنش سه رخ است رخت درازی پوشیده و کلاه نم دین تپه داری بر سر دارد ، و در دست راستش که بسوی شکارچی دراز است چوب دستی کوتاه سرکجی گرفته است .

در میانه و نزدیک بالای سر این دو تن ، مهر و تیغه ی ماه ساخته اند . باد و باران و گذشت زمان ، این پیکره را ، که بر سخت ترین

پیکره ی برجسته ی دوتن در پیشگاه مهر و ماه

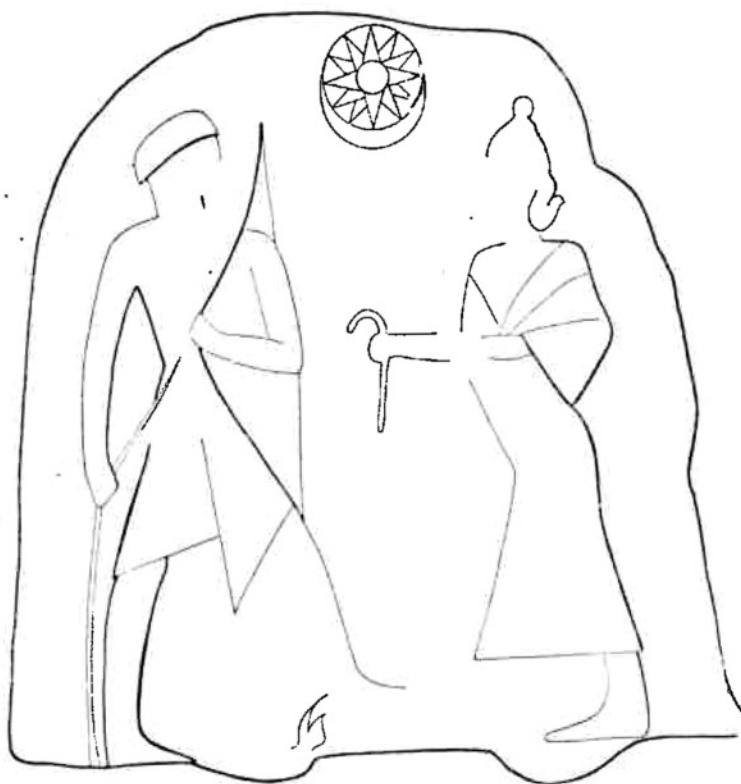
سنگها ساخته شده.
است، چنان سائیده.
است که شکفت آور.
است: در برخی از جا-
های آن کند گیهای.
سائیده ی گود دیده.
میشود، و جاهائی نیز
هموارست و همزمینه.
با کار شده است
و چنان که نگاره ها از
میان رفته است، با
اینکه اکنون توده ای
از برخی برآمدگیهای



پیکره ی برجسته ی دوتن در پیشگاه مهر و ماه

سنگ بجا مانده و بسختی گردشی از نگاره ها و تکه هائی از تن ها را
مینمایاند، از همه ی نمای آن، يك بزرگی و آزادگی و سنگینی دلپذیر دیده
میشود. این پیکره، از باستانی ترین پیکره های سرپل زاب است و به
نزدیک شش هزار و پانصد قاشش هزار سال پیش از این بستگی مییابد.

پیکره ی برجسته ی دوتن ، بی مهر و ماه



نگاره ی پیکره ی برجسته ی دوتن در پیشگاه مهر و ماه
« این نگاره را نویسنده از روی خود پیکره ساخته است »

.....
.....

پیکره ی برجسته ی دوتن ، بی مهر و ماه «سرپل زاب»

این پیکره ، دارای ۱۴۰ سانتیمتر پهنا و ۱۷۵ سانتیمتر درازا
است : دوتن را نشان میدهد . یکی ایستاده پای چپش را بر روی

پیکره ی برجسته ی دو تن ، بی مهر و ماه

شکاری که بزکوهی است نهاده است . چهره و پاهایش نیمرخ و تنش
از روبرو است . در دست راستش که آویزان است چیزی مانند دریسمان
دارد ، و بادست چپش کمانی را گرفته در میانه ی سینه ی خود نگاهداشته
است . بازوهایش لخت است و ماهیچه های تنش درست نمایانده شده
است ، و تن او از کمر بیائین از رخت کوتاهی پوشیده است که تا بالای



نگاره ی پیکره ی برجسته ی دو تن ، بی مهر و ماه
این نگاره را نویسنده از روی خود پیکره ساخته است ،

زافویش بیش نمیرسد، و گوشه ی دامن آن نیز در میانه ی پای چپ و
راست مانند يك سه گوش آویزان است . يك كلاه نمدين بلندونوك

پیکره ی برجسته ی دو تن بی مهر و ماه

تیزمانند ، بر سردارد که به پس سرش خوابیده ، و لبه ی پائین آن
بر روی پیشانی یکی دو تا خورده است . در چهره ی اینمرد ، ته ریشی
است که جای رویش بالای آن در گونه ، بایک نگاره ی تند و خشن
نمایان است .

در روبرویش ، مردی دیگر که رخت درازی پوشیده ،
ایستاده است . در ازی رختش تا به میچ پا میرسد . این رخت از
کمر پائین به شش بخش شده است . چهره و پاهایش نیم رخ و تنش
از روبرو است . دست چپش از آرنک تاشده و بر روی سینه نزدیک به
زیر بغل راستش جا گرفته است . این دست را آستینش تا میچ پوشانیده
است ، و دست راستش بسوی مرد نخستین دراز است . آستین این دست
تا بنزدیک آرنک آمده و در همینجا چین خوردگی هائی گرفته است ،
کلاهی که بر سر اینمرد است ، مانند کلاه تپه دار مردی است که در
پیکره ی نخستین است ، جز اینکه در اینجا آشکارتر است .

این پیکره ، بر روی سنگی چون سنگ پیکره ی نخستین ساخته
شده است ، سائیدگی این یک ، کمترین نگاره ها نیز خود نما تر است ، و
ریزه کاری هائی در این یکی بجا مانده است که بیشتر میتواند گمان
بیننده را درباره ی چگونه بودن ریخت و انگاره ی آن بیدار کند .
این پیکره ، کم و بیش همزمان با پیکره ی نخستین است .

پیکره‌ی برجسته‌ی شکارچی دوپیشگاه مهر و ماه «سر بل زاب»

این پیکره، ۸۰ سانتیمتر
درازای دارد. مردی را نشان
میدهد که ایستاده است. کلاه
نمدین بر سر اوست. پای چپش
را بر روی شکاری که بزکوهی
است نهاده است. چهره و پا-
هایش نیمرخ و تنش از روبرو
است. دست چپش بر روی
سینه‌ی او جادارد و دست راستش
آویخته است.

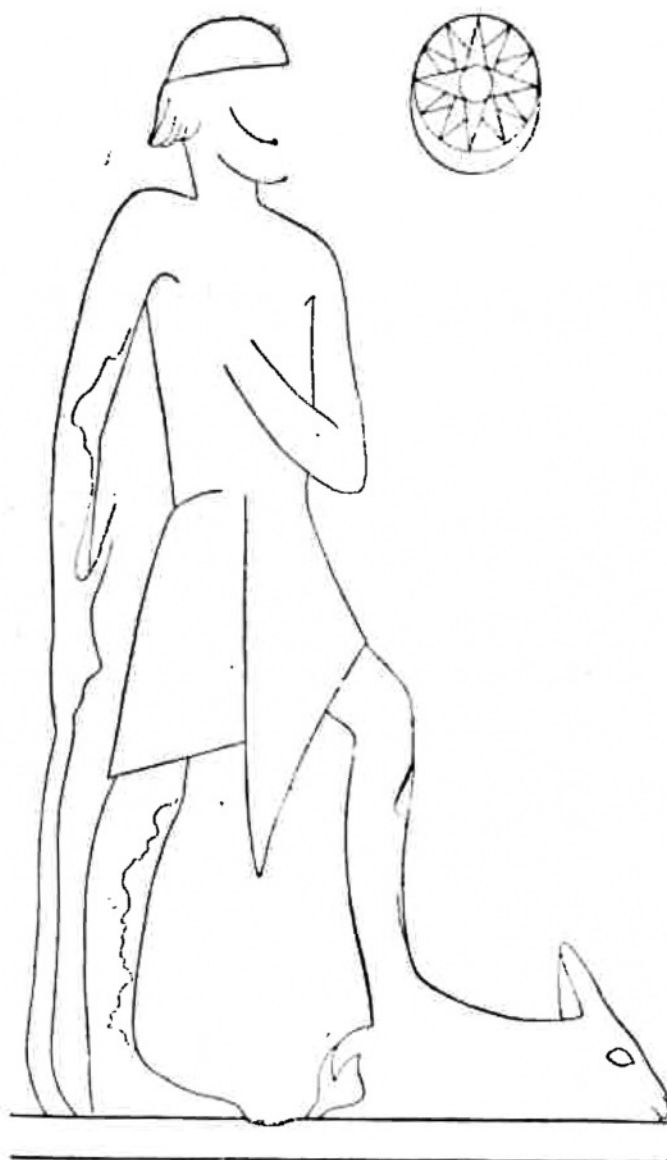


پیکره‌ی برجسته‌ی شکارچی
در پیشگاه مهر و ماه

در روبرو و نزدیک به بالای
سر این مرد، مهر و تیغ‌های ماه
ساخته‌اند. مهر دارای دوازده
پره است و همه در درون یک
کرده جادارند، و دریائین و

روی این گرده، تیغ‌های ماه چنان ساخته شده که نگاره‌ی درونی
آن بر پیرامون گرده جا گرفته است. برجستگی‌های این پیکره
بیش از دو پیکره‌ی نخستین است مگر که مانند آنها سائیدگی دارد.
و برخی جاهاى آن پاك شده است و برخی جاها نیز در برابر آفتاب
سوزان چنان ترکیده است که کوئی بزودی از هم خواهد پاشید.

پیکره ی برجسته ی شکارچی در پیشگاه مهر و ماه.
 در زیر این پیکره ، نوشته هائی نیز هست . این پیکره نیز



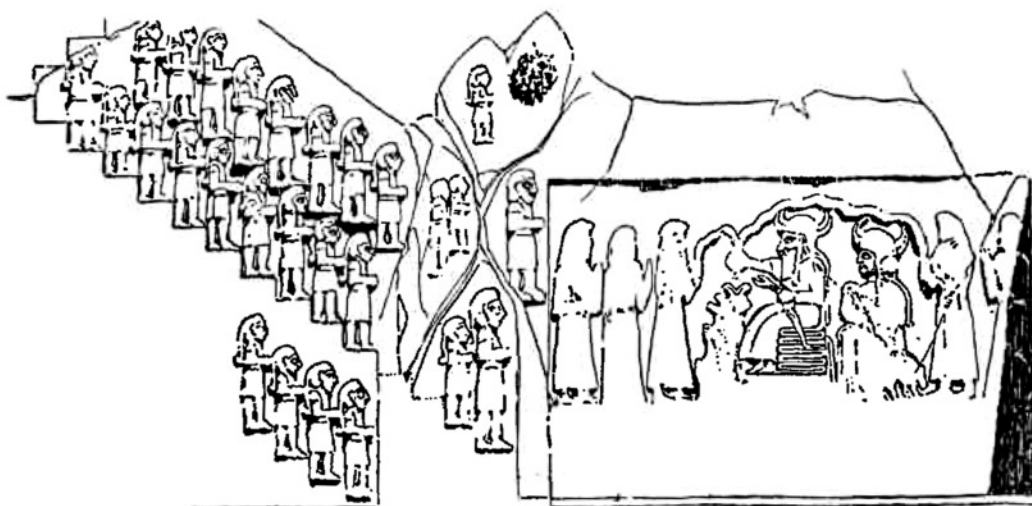
نکاره ی پیکره ی برجسته ی شکارچی در پیشگاه مهر و ماه
 «این تکاره را نویسنده از روی خود پیکره ساخته است»

با اندك كم و بیشى با پیکره ی دومى همزمان میشود و رویهمرفته
 در زمان، چندان از هم دور نیستند .

پیکره‌ی برجسته‌ی کوه رنگان

پیکره ایست در پیرامون کازرون و بر روی تخته سنگ
ستبری بر بالای کوه .

کسان فراوانی را در آن ساخته اند . دوتن در میان آنها زودتر
از دیگران بچشم میخورد : یکی ، مردی است باریش دراز و بر روی



نگاره‌ی سرتاسری پیکره‌ی برجسته‌ی کوه رنگان

تشك نم‌دین تاشده ای به بلندی يك ساق پا ، نشسته است . رختی
دراز تا به‌چ پا پوشیده و کلاهی از کله‌ی جانوری ، که در هر پهلوی
آن دوشاخ هست و پشت سر آن نیز پیوستی از پوست دراز همراه
دارد ، بر سر اوست .

دست راستش بجلو دراز است و کوزه‌ای را بدست دارد که
از میان آن چیزی مانند آب بدو سو بیرون زده است ، یکی بجلو و

پیکره ی برجسته ی گوه رنگان

دیگری به پشت واز بالای سرها ، و بدست چپ نیز ، مانند مارچیزی گرفته است .

دیگری ، زنی است . او هم کلامی چهار شاخ بر سر دارد و رختی دراز پوشیده و بر نشیمن خود نشسته ، آرنک هارا بر روی زانویش نهاده است .



پیکره ی برجسته ی مرد چهار شاخ

در جلو و پشت سر

این زن و مرد ، همراه-

هان و پیروان فراوانی

را ساخته اند که همگی

رختی دراز تا بمیچ پا

پوشیده اند و یکدست

خود را نیز برای احترام

بجلوی دهان برده اند .

در پشت سر پیروانی که

رو بروی مرد شاخدار

ایستاده اند کسان

فراوان دیگری را

ساخته اند که رختشان تا بنزدیک زانویشان میرسد ، و کلامی بر سر دارند .

که پیوستگی از پوست بآن آویخته است و در این پیکره ، تن هارا

نیز نیمرخ ساخته اند ، و در پیش ، چنین نکرده بوده اند .

این پیکره از روی روش کار ، دست کم به پنج هزار سال پیش بستگی

پیکره ی برجسته ی کوه رنگان

پیدا میکند. برجستگی آن کم، وجنب وجوش وگردش نگاره هاوتن ها
غیز کم است. یکنواختی و خشکی داستان، يك نماي رسمي راه كه گویا



پیکره ی برجسته ی زن چهار شاخ

برگذاری آئین کیشی آنان باشد، مینمایاند. چشمان این کسان، همه
درشت و چهره ها زخمی است و به خوزها و هیتی ها همانندی فراوانی
دارند. ☆

☆ - از همانندی چهره های این پیکره با چهره های هیتی ها، و نیز

پیکره ی برجسته ی کوه رنگان

از روی واپسین بررسی ای که نشان داد نام پادشاهان هیتی آریانی
است ، این اندیشه بمیان می آید : که اگر نام پادشاهان هیتی آریانی



پیکره های برجسته ی برخی از همراهان

و پیروان ، در پیکره ی کوه رنگان

است ، و نیز همانندی فراوانی میان چهره ی آنان با چهره های پیکره ی

پیکره ی برجسته ی جنگجویان شوشی

کوه رنگان هست ، آیا نمیتوان پذیرفت که نخستین جای زندگانی
هیتی ها میباید پیرامون شوش و پارس بوده باشد و از اینجاها
بوده است که در آینده بسوی کاپادوکیه ، که بخش خاوری آسیای
صغیر است ، رفته و در آنجاها زیسته اند ؟

پیکره ی برجسته ی جنگجویان شوشی

پیکره ایست که در شوش پیدا کرده اند . مردان فراوانی را
در آن ساخته اند . در میان آنها مردی که کم و بیش دو برابر بزرگتر
از دیگران ساخته شده زودتر به چشم میخورد . این مرد که چهره و
پاهایش نیمرخ و تنش از رو برو است و نمای يك پیروزمند را
دارد ، در برابر يك تکه سنگ بلند که بکله قند مانند است
ایستاده ، نیزه ای بدست راست و کمانی بر روی سینه بدست چپ دارد .
پای چپ را بر روی مرد شکست خورده ای نهاده و نگاهش را بمردی
دیگر ، که رو برویش ایستاده پشت باو کرده است و چهره و دستهایش
را بسوی او گردانده بخشایش میخواهد ، دوخته است ، و کلاهی بر
سردارد که بریخت از گیل است ، و برد و پهلوی آن نیز دوشاخ هست که
او را مانند رستم « چنانکه سر دیورا بر سردارد » مینمایاند .

بر رویه ی این سنگ نوشته هائی هست ، و بر بالای آن نیز
چند مهر ساخته اند که هر يك دارای شانزده پره است .
در میانه ی مرد پیروز و مرد شکست خورده ای که بخشایش



پیکره ی برجسته ی جنگجویان شوش

پیکره‌ی برجسته‌ی جنگجویان شوشی

میخواهد، مردی ساخته‌اند که در کار افتادن به پشت است و مرد پیروز نیزه‌ای بگلایش زده است.

در پائین این کسان در دورج جنگجویان و نیزه دارانی را ساخته‌اند که از بلندیه‌ها بالا میروند « و نیز میان اینها چند تنی را نشان داده‌اند که در کار افتادن و سرازیر شدنند ».

همه‌ی آنها چهره و پاهایشان نیم‌رخ و تنش‌شان از رو برو است. این پیکره در شیوه‌ی کار و پوشش، همانندی فراوانی با پیکره‌های سریل زاب دارد. چیزی که هست، این پیکره چون در زیر زمین بوده و کم‌وبیش از پیش آمده‌ها دور مانده است اینست که ریزه کاری - های بیشتر جاهای آن نمایان است و باسانی آنها را میشود دید. سازنده‌ی این پیکره، ماهیچه‌ها و ریخت و گردش آنها و همه‌ی تکه - های تن را باهم سنجیده و خوب دیده و بخوبی از کار در آورده است. *

* - میگویند این پیکره از شوشی‌ها نیست و از آکادیهاست، و شوشی‌ها زمانی که بر آکادیها پیروز شدند این پیکره را از آنجاها با خود بشوش آورده‌اند، و اکنون در کاوش‌ها از توی چیزهای شوشی بدست آمده است!

این پیکره به نزدیک چهار هزار و پانصد سال پیش از این بستگی پیدا میکند.

پیکره‌ی برجسته‌ی ریسنده در شوش

این پیکره ، تکه‌ی کوچکی است که پوتن را در آن ساخته‌اند.
چهره‌ی آنها با چهره‌ی کسان پیکره‌ی کوه رنگان و هیتی‌ها همانندی
دارد .

در این پیکره خاتونی ساخته شده که چهره و تنش نیمرخ و شانه‌اش



پیکره‌ی برجسته‌ی ریسنده

سه رخ است و بر روی يك چهارپایه نشسته و بادوك ریسندگی میکند،
میزی در جلوی او نهاده است و يك ماهی روی آنست . پشت سراو پرستاری
ایستاده که چهره‌اش نیمرخ و تنش سه رخ است و بادبزنی را بدو دست

خود گرفته است . پایه های میز و چم - ار پایه راچ - ون پنجه ی سگ ساخته اند و نگاره هائی در برخی جاها ی آنها بکار برده اند . موهای سر این دوزن ، بقشنکی آرایش شده است . روی هم رفته در این پیکره سادگی و ریزه کاریهای خوش آیند با هم پیوند شده است ، و بزرگتر اینکه : جنبش زندگی از آن بخوبی پیدا است . این پیکره به نزدیک چهار تاسه هزار و پانصد سال پیش از این بستگی مییابد .

مادها

خاورشناسان، روی برخی نشانه‌ها و گمان‌ها از تمدن مردمی پرجنب و جوش بنام مادها یاد میکنند که مینماید بسیار توانا و با فرهنگ بوده‌اند، زیرا چنانکه میگویند بر روی خاک پهنآوری فرماندهی داشته‌اند. ولی همینکه در پی برکه‌هائی از این مردم پرجنب و جوش و توانا میگردیم چیزی که درخور اینچنین مردمی باشد نمی‌یابیم؛ و میگویند:

(هرچه کاوش کرده‌اند از آنها چیزی نیافته‌اند، مگر از دیگران که در جای زندگانی این مردم چیزهای فراوان یافته‌اند!!، و در پیرامون پایتخت آنها نیز چیزی بدست نیاورده‌اند و نیز کاوش بایسته‌ای هنوز در این بخش بزرگ نکرده‌اند!!) و در ایران باستان هم که هر دری برای روشن شدن زندگانی این مردم زده شده است، پس از دست بدست گردانده‌ها بناچار نوشته است که:

«بهر حال نتیجه آنچه در این باب گفته شد چنین است، که عجالتاً ما نه از مذهب، زبان، خط و تشکیلات مادی‌ها اطلاع صحیحی داریم، نه آثار مهمی از ایندوره دیده میشود.»

آنچه روشن است اینست که: اگر سخنرانی‌های نوشته‌ی برخی خاورشناسان درباره‌ی بزرگی و فرماندهی و هنرمندی این مردم، که ماد شناسانده‌اند، درست باشد، بیگمان است که چنین مردمی

ماد ها

با آنهمه توانائی و هنرمندی ، نمیشود که یادگارهای بایسته ای از خود
نگذاشته باشند .

گریستی ویلسن نیز در نوشته ی خود بنام « تاریخ صنایع
ایران » گردانده ی عبدالله فریار ، می نویسد :

راجع بزمان امپراطوری مدی در ایران اطلاعات زیادی در دست نیست و در
مکانهاییکه بقایا و آثار این زمان ممکن است پیدا شود حفاریات لازمه نشده است .
اطلاعات مختصری از معماری و تمدن آنها از حجاریهای قصر ساراگون که در خورس
آباد نزدیک هوصل حفاری شده بدست می آید . دکتر هر تسفیلد نقشه های این حجاری ها
را که عجالتاً در موزه لوور پاریس می باشد جمع کرده است . این نقشه ها قصبه تیرا که
در حوالی دریایچه رضایه در آذربایجان بوده نشان میدهد . ساراگون این قصبه
را در هشتمین جنگ خود در سال ۷۱۴ قبل از میلاد تسخیر کرده است . کتیبه های
این حجاریها اطلاعاتی راجع بنوع ساختمان های آن زمان میدهد . گرچه این نقشه ها
تصویر حقیقی شهرهای مدی نیست ، ولی از روی آنها میتوان تصور نمود که شهرهای
شمال غرب ایران در قرن هشتم قبل از میلاد بدرجه عالی تمدن رسیده بودند . این
شهرها دارای دیوارهای محکم و برج و بارو بوده اند . خانه ها دارای چندین طبقه
بوده و درهای آنها هلالی و شکلهای دیگر داشته اند . از روی کتیبه های این حجاریها
چنین برمی آید که ستونهای چوبی معمول بوده و تیر در ساختمان بکار میرفته است .
سقفهای چوبی گاهی با فاز پوشیده میشده است . این قسم معماری که چوب و فلز در
آن بکار میرفته بر مردم آشور و بابل آن زمان مجهول بوده است .

در تصویر شهری در آذربایجان موسوم به هوساپیر معبد جالب توجهی نشان داده
شده است . این بنا در قدمت جاودارای هشتون سنگی و سقف آن بشکل شیروانی

میباشد . این ستون و سقف مانند معابد یونان است . جای حیرت و تعجب است که قبل از آنکه اینگونه ساختمان در یونان برای معابد معمول شود ، در ایران وجود داشته است و سبک معماری که اختصاص به یونان دارد ، قبل از آنکه در آنجا ساخته شود در ایران ساخته شده است . با در نظر داشتن تاریخ آن چنین نتیجه میتوان گرفت که اگر روابط صنعتی بین ایران و یونان وجود داشته ، سبک معماری ایران بوده است که در بدو امر در معماری یونان تأثیر داشته و در ساختمان معابد یونان از بنای معبد فوق الذکر و امثال آن تقلید شده است .

پیکره‌ی برجسته‌ی گرفتاران در سرپل زاب

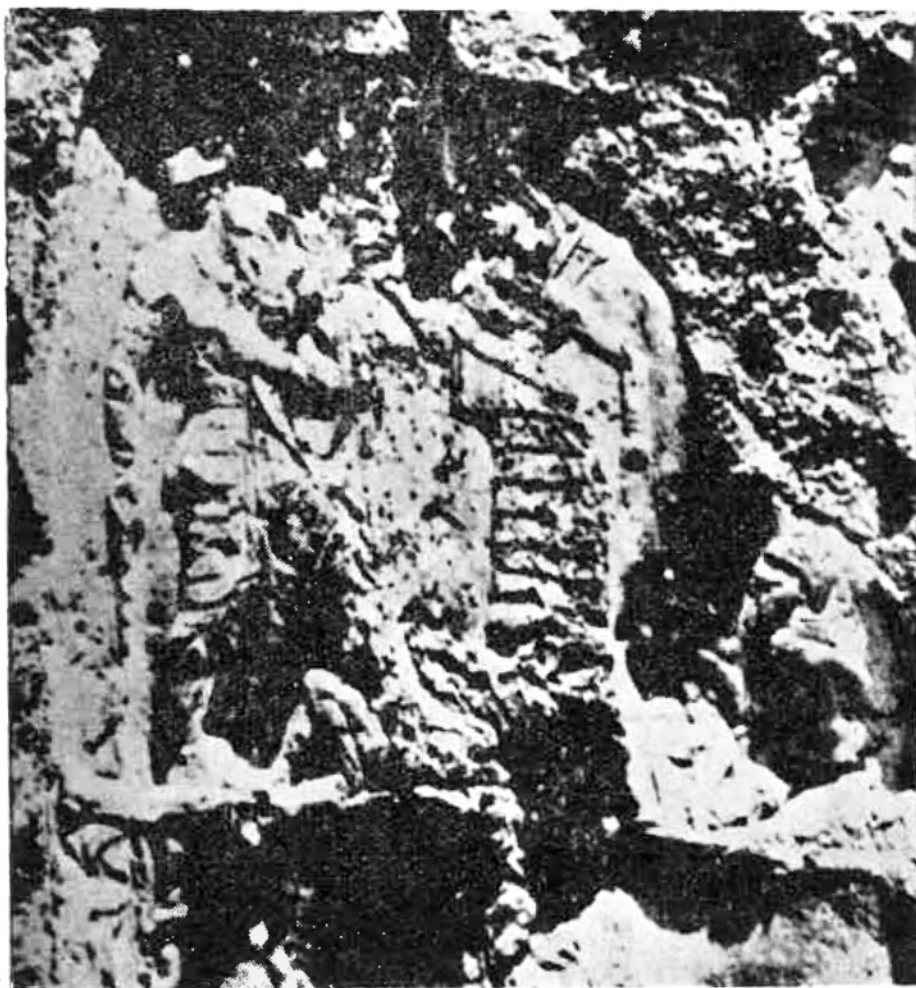
پهنا و درازای این پیکره دو متر و نیم می‌شود. یازده تن را نشان می‌دهد، دو تن از آنان را نزدیک به چهار برابر بزرگتر از کسان دیگر ساخته‌اند، از این دو تن، یکی مردی است با چشمان درشت و مانند مردان شکارچی پیکره‌های سه‌گانه‌ی سرپل زاب، مگر که خشن‌تر و بارخت‌جنکی، پای چپش را بلند کرده و بر روی گرفتاری، که به پشت افتاده و دستی زیر سر و دستی بر دهن دارد، نهاده است. یک کلاه نم‌دین بر سر اوست و لبه‌ی آن بر روی پیشانی‌اش تا خورده است. موی سرش کوتاه است و اندکی از آن، از زیر کلاهش پیدا است. یکرشته گردن‌بند در گردن دارد و نیمی از آن را ریش درازش پوشانیده است. رختش مانند مردان شکارچی از جلو تا بالای زانو و در پشت سرانند دراز است. کمربندی نیز بسته است.

بازوایش لخت و گوشتین و سفت، و پاهایش استوار و ماهیچه‌ای. های آن نیز مانند بازو خود نما و پیچیده است. در دست راستش مانند ریسمان کلفت چیزی دارد. در دست چپش مانند مردان شکارچی کمائی است که آنرا بر روی سینه نگاه داشته است. در میج هر دستش یک جفت انگواست. کفشی بپا دارد که با بند به پایش بسته شده است. چهره و پاهایش نیم‌رخ و تنش از روبرو است.

در برابر این مرد، کس دیگری ایستاده که او هم چهره و پاهایش

پیکره ی برجسته ی گرفتاران

خمیخ و تنش از روبرو است و رخت درازی پوشیده است «این رخت،
مانند میج پیچ از پارچه ی سرتاسری بگرد تن او آزادانه پیچیده



پیکره ی برجسته ی گرفتاران

شده است . چشمانش مانند مرد نخستین درشت است . کلاه ی بلند بر
سر دارد و برگرداگرد لبه ی آن بر روی پیشانی در دورج برآمدگی ای

پیکره ی برجسته ی گرفتاران

هست و جزاین ، برآمدگیهائی چون شاخ همانند و برا برهم ، برکلاه است . بدست راستش دسته گلی گرد کرده را گرفته و بسوی مردنخستین دراز کرده است . در دست چپش سرریسمانی است که بلب یکی ازدو گرفتاران پشت سرش ، که زانو زده اند ، بسته است .

در میچ همین دستش یکجفت النگو و درگردنش هم چند رشته کردن بنداست ، و در پشت سروبالای هرشانه اش ، سه تیر مانده که سرشان چیزی بشکل کوکنار دارد ، ساخته شده است ، و در بالای سر او و مرد نخست ، مهر را ساخته اند .

در گوش گرفتاری که لب بالایش را بریسمان بند کرده اند يك گوشواره هست . شش تن گرفتار دیگر هم که دستهایشان را در پشت بهم بسته اند در رچ پائین ساخته اند همه ی آنها برهنه اند . چهره و پاهایشان نیمرخ و تنشان سه رخ است . گرفتار جلویی کلاهی مانند کلاه پارسیان بر سر دارد . گرفتاران دیگر بیکلاهند و همه ی آنها ریش دارند ، و پائین موهای سرشان نیز در پشت گردن ، راست قراشیده شده است . در جلوی گرفتاران شش گانه و ، زیر دو گرفتار بالائی نوشته هائی هست که میگویند این گرفتار از آن برمیآید ::

« آنوبانی فی بادشاه لوئو ما پیکره ی خود و ایشثار را در کوه با تیر

ساخته است . هرکس این پیکره ها و این نوشته ها را ویران کند به نفرین آنو

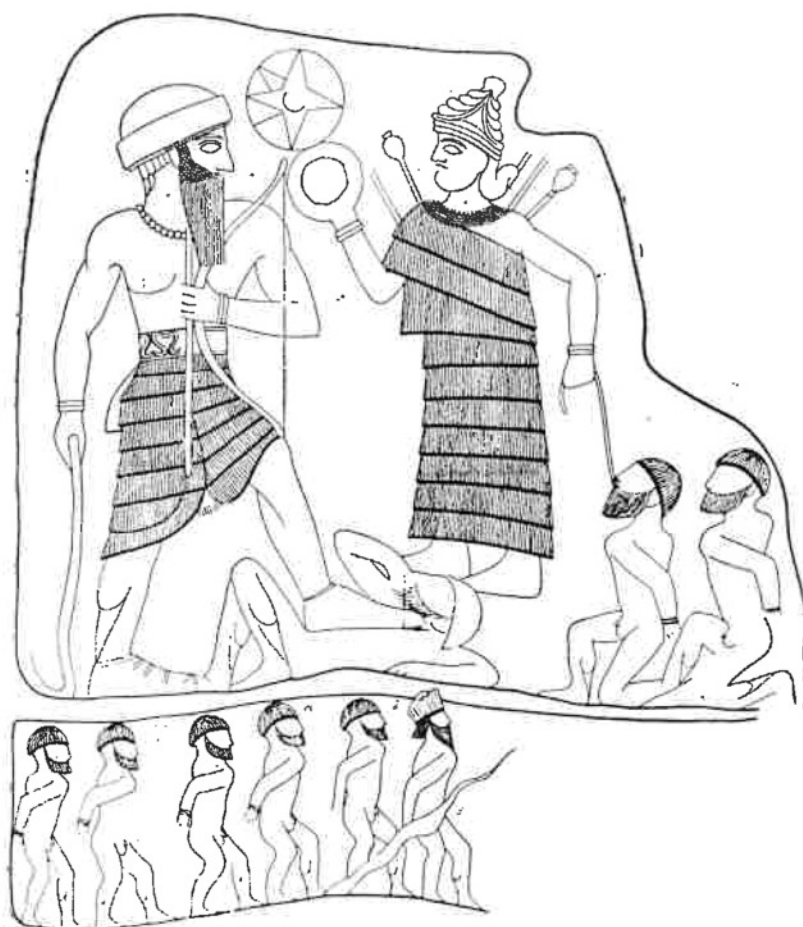
و آنوئوم و بل و بلیت و رامان و ایشثار و سین و شمش گرفتار

شود و دودمانش برباد رود .

این پیکره ، دارای نگاره های رسا و روشن و خودنما ، و خشن

پیکره ی برجسته ی گرفتاران.

است . در نخستین نگاه ، خشونت و پیچیدگی ماهیچه های اندام ها و سپس نازك كاريها در آنها پيدا است . همه جا خوب ساخته و پرداخته



نگاره ی پیکره ی برجسته ی گرفتاران
« این نگاره را نویسنده از روی خود پیکره ساخته است »

شده ، وجه در شیوه ی کار وجه نازك كاري و بردباری ، از پیکره های
دیگر سرپل زاب جدا است و در برابر آنها روی هم رفته نمای تازه تر

پیکره ی برجسته ی گرفتاران

دارد و سائیدگی آن نیز ناچیز است. *

☆ - داستان این پیکره ، این اندیشه را پیش می آورد که آیا چه وابستگی ای میان این داستان با داستان داریوش و گرفتاران او در بیستون هست ؟

: « در اینجا ، ۹ تن گرفتار ساخته شده است و مردی که رخت جنگی پوشیده و ایستاده ، پابر سینه ی گرفتاری نهاده است - و در آنجا نیز ۹ تن گرفتار ساخته اند و داریوش پایش را بر روی گوما ته نهاده است ، و نیز در اینجا یکی از گرفتاران کلاه پارسیان بر سر دارد و دیگران ندارند . (بگمانم : اگر گزارش توانائی و پرجنب و جوشی مردمی که ماد نامیده شده اند درست باشد ، این پیکره باید از آنها باشد ، زیرا از روی زمینه ی کار ، زمان آن به چهار هزار و پانصد تا چهار هزار سال پیش از این بستگی مییابد ، و این زمان درست همان زمان مادها و نیز برابری آنها با پارسیهاست ، و چنانکه گفته اند : این دو دسته با اینکه خویشاوند بوده اند بیشتر هنگام با یکدیگر در زد و خورد بوده اند ، و شاید مردیکه آنو با نی نی پادشاه لولوها خوانده شده است از پادشاهان یا سرداران بزرگ مادها باشد که با پارسیها جنگیده و آنان را اسیر کرده است ، و برای اینکه درست نشان بدهد اسیران چه کسانی هستند یکی از آنها را با کلاه پارسی پیشاپیش دیگران ساخته اند ، و بیکمان است که داریوش بزرگ پیکره ی برجسته ی گرفتاران بیستون را در برابر این پیکره ساخته است) .

بخش بین‌النهرین و بخشهای دیگر ایران

جهان هنری‌ایکه تاکنون نموده شد ، تا اندازه‌ای اندیشه‌ها را بسوی کوشش پیوسته‌ی هنرمندان زمان گذشته‌ی دور فلات ایران برگردانید ، و روشن شد که تا اینجا، کارهای هنری مردم این فلات پیوستگی‌ای داشته است که در هیچ جا و هیچ‌گاه بریده نشده بوده است . اکنون باین باید پرداخت که خاورشناسان در این باره جسته‌گریخته چه ها گفته‌اند .

آنها میگویند : (این پیکره‌های برجسته‌ی روی کوههایی که فلات ایران را بسوی جلگه‌ی بین‌النهرین سرازیر میکند، داستان‌شان نمودار کوشش‌ها و چگونگی زندگانی برجستگان کلدانی و آنور و سومر و بابل است ، و چون نوشته‌ها بویژه پیکره‌های برجسته‌ی فراوانی در این جاها یافته‌اند که با پیکره‌های اندک روی کوههای باختری فلات ، همانندی بسیار نزدیک دارند از اینرو میباید این پیکره‌ها از آنان باشد بویژه که شیوه‌ی کار و پوشش این پیکره‌ها همانند شیوه‌ی کار آنان است ،)

.....

باید دانست که : هنوز روشن نیست که فرمانروایان بین‌النهرین آزاد بوده و دست نشانده نبوده‌اند ، وانگهی روشن است که بیشتر فرماندهی این بخش‌ها ، باکاشی‌ها و شوشی‌ها و خوزی‌ها و یا دست نشانندگان آنان بوده است ، و در آثار الباقیه‌ی

بخش بین‌النهرین و بخش‌های دیگر ایران



از پیکره های برجسته ای که میگویند به سران بخش بین‌النهرین
بستگی دارد و نیز از ساخته های مردم آن سامان میدانند

۱۱. **ابوریحان بیرونی نیز بویژه درجائی چنین آمده است :**

در کتابهای سیرو اخبار که از روی کتب اهل مغرب نقل شده ملوک ایران و
بابل را نام برده اند و از فریدون که نزد آنان یا قول نام دارد شروع کرده اند تا
دارا که آخرین پادشاه ایران است ولی با آنچه ما میدانیم از حیث عدد
ملوک و نامهای ایشان و مدت پادشاهی و اخبار در دیگر احوال
ایشان اختلاف دارد و آنچه بوهیم سبقت میجوید این است که ملوک
ایران را باعمال ایشان در بابل رویهم رفته نام برده اند و اگر ما
اقوال مذکور را در اینجا برای خوانندگان نقل نکنیم اولاً متاع خود را بسنگ
تمام نفروخته ایم و ثانیاً در دلهای خوانندگان تولید نگرانی کرده ایم و ما این

بخش بین‌النهرین و بخش‌های دیگر ایران

اقوال را در جدولی جداگانه قرار می‌دهیم تا آنکه آراء و اقایل بهم مخلوط نشود .

ملوك ايران از زمان فریدون بنا بر قول اهل مغرب مدت سلطنت هريك جمله سالها

یاقول که فریدون است ۳۵ ل

تغلات فلاصر ۷۰ ل

سلمناصر که سلم باشد ۸۴ ید

سنخاریب بن سلمناصر که دربارسی سنا رفت است ۹۳ ط

ساردم که زو بر تو مناسب باشد ۹۶ ج

.....



و همچنین بدنبال
این نوشته ها نامه های
دیگری را نوشته است که
بیشتر آنها را برخی خاور-
شناسان از نامه های دیگر
جدا کرده چون پادشاهان
آزاد برای بین‌النهرین
شناسانده اند ، با اینکه
آنان از دست نشاندگان
پادشاهان ایران بزرگ
بوده اند .

یکی دیگر از پیکره های برجسته ای که
خاور شناسان برای گفته های خود
بگواه می آورند

روی همه ی اینها ،
باید دانست که هر مردمی

بخش بین‌النهرین و بخش‌های دیگر ایران

دارای پیشینه و يك كوشش هنری پیوسته یا گسسته است .
اگر پیشینه و كوشش پیوسته داشت ، باید پذیرفت كه مردمی
در نهاد هنر دوست و پدید آورنده اند كه توانسته اند دنباله‌ی پیشینه‌ی



یکی دیگر از پیکره های برجسته ای که همانند پیکره های
فلات باختری ایران زمین است

هنری خود را در هر چند که دستخوش زیروبلاها و کنده‌ی و تنیدی در پیشرفت
بوده ، بگیرند . و اگر جز این بوده است : چنین که ، پیشینه‌هایی از

بخش بین‌النهرین و بخش های دیگر ایران

آنها نموده شد ، ولی دنباله ای دیده نشد ، یا باید آن پیشینه‌ها را ساختگی دانست یا باید پذیرفت که این مردم آفریننده نبوده‌اند و آن پیشینه‌ها نیز از دیگران گرفته شده است . و پیداست آن مردمی که توانسته‌اند دنباله‌ی کار هنری خود را بگیرند و نیز زمینه‌هایی از آفرینندگی در آنها دیده می‌شود ، نمیشود گفت که آنها برای پیش بردن کار خود از شیوه‌ی کار دیگران برداشت میکرده‌اند ، و یا با راهنمایی دیگران پی کار خود را می‌گرفته‌اند .

اینک اگر بچگونگی برگذاری کوشش‌ها و نتیجه‌های هنری میان بخش بین‌النهرین و بخش های دیگر ایران زمین دیده بیفکنیم می‌بینیم که هنر ، در بخش‌های جز بین‌النهرین ، يك پیشرفت پیوسته داشته ، و با اینکه در این بخش‌ها زیر و بالائی را روزگار پیش آورده است این پیشرفت پیوسته در همه گاه ، از گذشته‌ی بسیار دور قاهخامنشی و از هخامنشی و اشکانی و ساسانی و اسلامی و صفوی تا قاجاری ، راه خود را رفته و در هر زمان تازگی‌هایی یافته و روش‌های جداگانه‌ای پیدا کرده است .

در برابر ، بخش بین‌النهرین چنین پیشرفت پیوسته یا دست‌کم جسته‌جسته را نداشته است ، و تنها بهمان پیشینه‌هایی که خاورشناسان برای زمانی‌بآن بستگی میدهند پایان می‌پذیرد و مانند یونان و نیل که در هنگامی ، خودی نمایانده و پس از چندی آنچنان خاموش شده‌اند که کوئی هرگز نبوده‌اند ، تا کنون خاموش میماند ، و چنانکه گزارش‌ها گواهی میدهند : مردم این بخش از زمان پیش از

هخامنشیان و پس از آن نیز (که زمان اشکانیان و ساسانیان و اسلامی «بویژه سلجوقیان و صفویان است») زیر رخنه‌ی فرهنگی مردم فلات بوده‌اند .

پس با این زمینه‌ها ، چگونه میشود پذیرفت که این پیکره‌های کوه‌های باختری ، نماینده‌ی برجستگان مردم بومی بین‌النهرین باشد ، و یا شیوه‌ی کار آنها بشیوه‌ای که به بین‌النهرینی‌ها بستگی میدهند باشد ؛ «چون این مردم از خود شیوه‌ای نداشته‌اند» .

و یا چگونه باید پذیرفت که شیوه‌ی کار مردم فلات از مردمی گرفته شده باشد که فرزندان آن مردم پس از نیاکان خود هیچگونه برکته‌ی شایسته‌ای از خود بیادگار نگذاشته باشند تا نماینده‌ی توانائی هنری و آفرینندگی آنها در اینکار باشد و نشان بدهد که براستی اینها فرزندان همان پدرانی هستند که بگفته‌ی خاورشناسان دارای توانائی پدید آوری و شیوه‌ی هنری بوده‌اند !

پیکره‌های برجسته‌ی ایرانیاں زمان پارسیان



در جائی بنام کل داوود
 « نزدیک سرپل زاب ، برهمواری
 کوهی ستبر و بلند که چون دیواری
 راست بالا رفته است ، دخمه‌ای ساده
 باریخت هندسی ساخته اند که در
 اندازه‌ها ، وسادگی ، و کناره بندی ،
 همانندی بسیار نزدیکی بادخمه‌های
 هخامنشیان دارد ، مگر اینکه
 دخمه‌های هخامنشیان بسیار با
 شکوه است و این ، بسیار ساده
 است و کناره بندی‌هایی که در آنها
 ریزه کاری شده باشد ندارد » این
 دخمه بشیوه‌ی دخمه‌های پارسیان
 ساخته شده است .

نگاره‌ی پیکره‌ی برجسته‌ی
 دخمه‌ی کل داوود نزدیک
 سرپل زاب « کار پارسیان ،
 » این نگاره را نویسنده از
 روی خود پیکره ساخته است ،

در پائین دهانه‌ی این دخمه ،
 پیکره‌ای با اندازه یکمتر و نیم
 در یکمتر درازا و پهنا هست که
 نیز پارسی بودن پیکره و دخمه

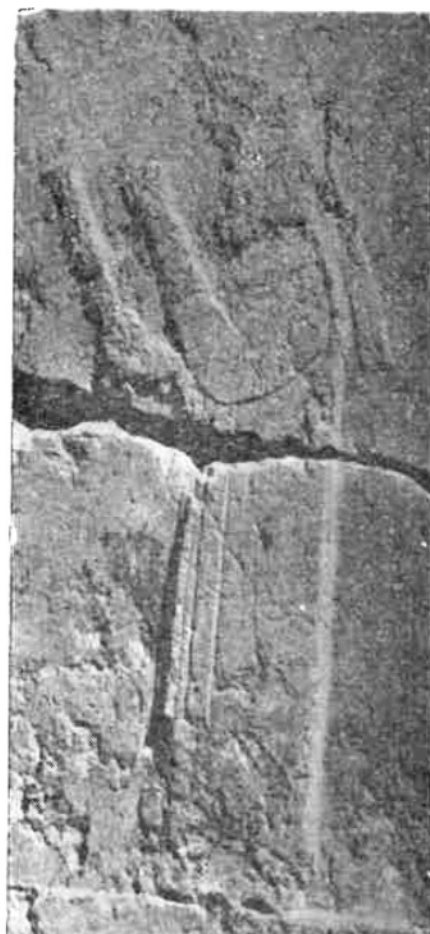
پیکره‌های برجسته‌ی ایرانیان زمان پارسیان

هر دورا میرساند : مردی را نشان میدهد که چهره و تن و پاهایش نیم‌رخ است و رختی دراز تا به چپ پوشیده چوبی در دست چپ دارد و دست راست را بسوی بالای این چوب برده است . کلاه‌ی مانند گوش کلاه بر سر نهاده و گوشه‌های آن

کوئی در زیرچانه نزدیک گلو گاه گره خورده است . این کلاه دنباله‌ای دارد که به پشت و روی گرده‌ی این مرد افتاده است ، و بالای کلاه که نوک تیز است بر روی کلاه‌اش از پس به پیش تا شده ، در بالای پیشانی چون آفتابگیر نوک قیزی شده است .

چشمان این مرد درشت است و ریش کوتاهی دارد که جای رویش بالائی ریش روی گونه دارای نگاره‌ی خشن و خودنماست .

این پیکره روی هم رفته نخاله ساخته شده است . نگاره‌ها کشیده و ساده و



پیکره‌ی برجسته‌ی فراتادارا در تخت جمشید ، کار پارسیان ،

پیکره های برجسته ای ایرانیان زمان پارسیان



پیکره ی برجسته ی فراتا دارا
در تخت جمشید، کار پارسیان،

بی ریزه کاری است و چون با
پیکره های سرپل زاب و جنوب
سنجیده شود، بی چون و چرا به
شیوه ی کار جنوبیها بستگی
می یابد.

در پیرامون تخت جمشید
نیز پرستشگاهی هست بنام فراتا
دارا که دو پیکره ی برجسته چون
پیکره ی کل داوود دارد و همین
کس را با همان ویژه گیهای خود
نشان میدهد مدر اینکه بر روی
آستین پیکره های فراتا دارا
چین خوردگیهایی نموده شده،
و رویهمرفته ریزه کاریهایی در
آنها شده که در این یکی نشده
است.



کار هخامنشیان

هنرمندی ایرانیان زمان هخامنشیان

تا این زمان ، هنرمردم فلات ایران باروشی که پا بندیهائی داشت پیش میرفت و گویائی آن تاها ما نجا بود که بگزارش پیش آمد- های بزرگ بس میکرد و بنمایش خواست های دیگر نمی پرداخت. با بمیان آمدن دگر گونیهای تازه ای که از چند سده پیش زمینه گرفته و پیش آمده بود، اندیشه ها و خواست ها دامنه یافت و هنرمندان در يك جهان هنری دامنه دارتری دست بکار پیش بردن خواست ها شدند

هنرمندی ایرانیان زمان هخامنشیان



کار هخامنشیان

و سالیان درازی در راه
بهبودی و بهتر گویائی این
پیشه کوشیدند تا توانستند
نمونه‌های هنری با ارزشتر
و شیواتری پدید آورند.

مانده‌های هخامنشیان

گواه روشن این کوشش و کوشش

هنری آنهاست و نشان میدهند که این یادگارها میباید با گذشت زمانه‌ها
و بردباریها و موشکماريها و کوشش
های پیوسته‌ی هنری پدید آمده
باشند، و نشان میدهند که جهان
هنری زمان هخامنشیان تنها جهانی
بوده است که بکمک آن هنرمندان
توانسته اند نمونه‌های هنری خود



کار هخامنشیان

راچنان نشان



کار هخامنشیان

بدهند که روشن و آسان نما باشد، و در آن،
سادگی همراه با ریزه کاریهای به اندازه و
توانائی و سنگینائی و شکوه نیز خود نمائی
کند، و پیدا است که بی بودن زمینه و پیشینه‌ی
هنری دامنه دار هرگز چنین پختگی‌ای برای

هنرمندی ایرانیان زمان هخامنشیان

این زمان پیش نمی آمد « چون برای هر مردمی يك چنین پیشرفت ،
زمانی دست میدهد که دارای پیشنیه‌ی هنری بایسته باشند » .



کار هخامنشیان

پیکره‌ی برجسته‌ی کوروش

از بزرگترین نمونه‌های آغاززمان هخامنشیان، پیکره‌ی برجسته‌ی مرد بالدار پارساگدر پارس است. مرد بلند بالائی را روی یک پارچه سنگ ساخته‌اند که چهار بال دارد. چهره و تن و پاهایش نیمرخ است. کلاه‌ی چرمین بر سر او است.



پیکره‌ی برجسته‌ی کوروش

و بالای کلاهش آرایش شکفت آوری دارد. رخت درازی تا بجه پا

پیکره ی برجسته ی کوروش

پوشیده است ، وابهی رختش «جائی که برویهم می آید، ونیز گرداگرد پائین دامنش کناره ای با آرایش گلهای هشت پر دارد و بیرون کناره ها نیز چون ریشه هائی قلابدوزی شده است . پیش آمدهای گوناگون ویرانی فراوانی بآن رسانیده وچنان شده است که بیشتر جاهای آن یا پاک از میان رفته ، یا شکسته ، یا کوفتگی بآن رسیده خرد و هموارش کرده است . باینهمه ، میتوان ریخت درست ونخستین آنرا از روی نگاره هائی که در زیر همین ویرانیها ، رو رفته ونمایان است شناخت :

بر لبه ی پائین کلاه «که روی پیشانی است ، زمینه ی موهای پیچدارى هست که بنکاره های پایه کار آن کوفتگی رسیده و پوسته های نازکی از آنها نیزکنده شده است .

ابرو و چشم جوری کوفته شده است که درنخستین نگاه با پیشانی وگونه وکیجکاه همزمینه دیده میشود ولی با اندکی هوشکمارى ، نگاره های پایه کار چشم و ابرو پیدا میشوند و روشن میشود که ، ابرو کمائی، و چشم از روبرو و بادامی است ودو گوشه ی چشم نیز آشکارا است .

لاله ی گوش و برآمدگیهای آن کوفته شده و با کیجکاه همزمینه است ، تنها ، فرو رفتگیها وجای سوراخ گوش است که آشکار است ، وجای کوبیدگی برجستگیمسای گوش نیز ریخت لاله ی گوش را مینمایانند .

در جلوی گوش ، موهای پیچدار آراسته با نگاره های نمایان



نکاره ی پیکره ی برجسته ی کوروش
 « این نگاره را نویسنده از روی خودپیکره ساخته است »

پیکره ی برجسته ی کوروش

پیدا است و سرپیچ موها که گردش داشته کوفته شده است .

برروی چهره ، گردش موهای پیچدار ریش آشکار است .

آنچه بیش از همه باید در این چهره بدیده گرفت نیمرخ آنست که در يك نگاه ، رویهمرفته يك بینی گنده و چانه ای تورفته خود نمائی میکند که با هوشگماری و باریك بینی بیشتری چنین نخواهد بود ، زیرا در میانه ی دوزمینه ، که یکی زمینه ی کوفته ی بینی و دیگری زمینه ی بیرونی است و پوسته های نازکی از آن نیز کنده شده است ، پایه کار نگاره ای که نیمرخ بینی با اندازه و خوش ریختی را میسازد بخوبی نمایان است ، و ازینرو نیمرخ چهره جز آن میشود که بدیده می آید ، و پیشانی بایك تورفتگی دلپذیر و بینی با درازی باندازه و برآمدگی خوش آیندی بیائین سرازیر شده به پشت لب و لبهامی پیوندد و بچانه ای که اندك تورفتگی دارد و پائینش نیز کمی بجلو آمده است پایان می پذیرد ، و این نیمرخ با آن ، که در نخستین نگاه بچشم خورده و بدرستی دیده نشده بوده بسیار تفاوت دارد .

بر پشت لب ، برآمدگی کوفته ای هست که میشود گفت جای سبیل است . انگشتان دست راست ، بلند و کشیده است . برآمدگی کوفته ای بر پشت میج دست نمایان است که میرساند این برآمدگی میباید از میج بندی بوده باشد .

انگشتان دست چپ ، به توی کف دست بهم آمده است و برآمدگی کوفته ای نیز برروی انگشتان هست که جای شست را مینمایاند و میرساند

پیکره ی برجسته ی کوروش

که شست بر روی انگشتان آمده است و مانند اینست که این دست چیزی را بچنگ دارد ، و نیز با هوشگماری بیشتری جای کوبیدگی انگشتان کوچک دست و نگاره ی میان آند و پیدا میشود .

در زیر کف این دست ، بدرازی يك بند انگشت دنیا لهی کوتاهی هست ، و در بالای انگشتان کودی ها و برآمدگیهای شکسته ای هست که از میان آن ، نیمه ریختی از گل نیلوفر آبی د لوتوس ، که دنیا لهی آن از زیر کف دست نمایان است پیدا است .

بر میچ این دست نیز ، برآمدگی میچ بند کوفته و شکسته ای دیده میشود .

بنزدیک آرنج و اندکی بالاتر بر روی بازو ، کوفتگی و شکستگی هست و پوسته هائی از آن چنان کنده شده است که هیچ نمیشود گمان کم و بیش رسائی داشت بر اینکه آیا بر جای آستین هم یرا قدوزیهائی چون جلوی دامن رخت بوده است یا نه . *

* - درباره ی این پیکره که چیست و از کیست ، اندیشه ورای گوناگون هست ، و در این میان ، رای ابوالکلام آزاد درست است که دریکی از نوشته های خود بنام «ذوالقرنین یا کوروش کبیر» باز مینه ها و برگه ها ئی پذیرفتنی گفته است که : « این پیکره از ذوالقرنین یا عقاب شرق است ، و ذوالقرنین یا عقاب شرق نیز همان کوروش کبیر است ، و (بگمانم که کوروش

پیکره ی برجسته ی کوروش

نیز همان فریدون باشد که بدستیاری گاو ه ی آهنگر ، ضحاک



پیکره ی برجسته ی دیگری از کوروش که در بابل ساخته شده است ولی خاورشناسان
میگویند که : پیکره ی برجسته ی آنور نازیر پال است

«یا از ی دهاک یا آستیاك» مادی را از میان برداشت « در نوشته ها
نیز گزارش چگونگی زندگانی کوروش و فریدون یکی است ، (
و اینکه : پیکره ی کوروش یا ذوالقرنین یا فریدون به چه زمانی
بستگی می یابد ؟ اگر بنوشته ی « تقویم و تاریخ در ایران » که در این باره
سخنی دارد ، نگاهی بشود دریافت میشود که ، این پیکره باید بنزدیک

پیکره ی برجسته ی کوروش



۳۴۵۰ سال پیش از این بستگی داشته
باشد ، زیرا در آنجا نوشته است که :
دوسور یا دوشاخ که همان ذوالقرنین است ،
در ۲۹۷۳ توفان جمشید ، که آغاز یکی از
بزرگترین زمانهای جهان است و در ۶۴۳۴ سال
پیش از زمان ما ، و یا در ۴۴۸۲ سال پیش از میلاد

پیکره ی برجسته ی کوروش
که در لرستان روی مفرغ
چون عقاب ساخته شده است



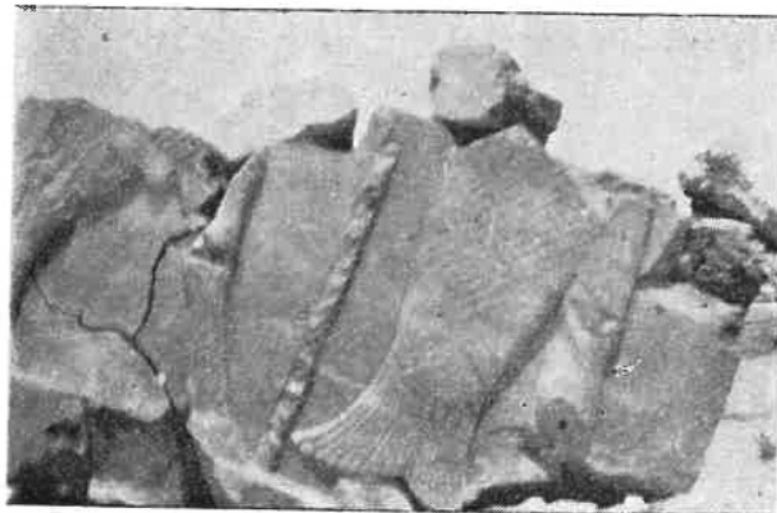
پیش آمده است ، زائیده شده است .
پس اگر زمان زایمان
دوسور از زمان توفان
جمشید کم شود سالیانی که
از زمان کوروش تا زمان
ما گذشته بدست می آید ، و

پیکره ی برجسته ی کوروش که در بابل چون
عقاب ساخته شده است ولی خاور شناسان
میکوینند که آنورنازیر پال است

آن ۱۵۰۹ سال پیش از میلاد یا ۳۴۶۱ سال تا بزمان ماست ، و این زمان ، با آنچه خاورشناسان داده اند و از ۵۵۹ سال پیش از میلاد دورتر نرفته اند ، ۹۵۰ سال کم دارد . با این گزارش ، چون میشود این پیکره را پس از کوروش یا زمان خود او ساخته باشند باری با اندک پس و پیشی زمان آن بنزدیک ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد بستگی مییابد ،

پیکره ی برجسته ی آدم ماهی

بازمانده ای از این پیکره روی چند پاره سنگ در پارک
بدست آمده است : مردی را از کمربلایین نشان میدهد که رختی تا
روی زانو پوشیده و پوست يك ماهی بزرگ بر رویش کشیده است ،
و دم ماهی تا میچ پای راست او را که در پشت پای چپ جادارد پوشانیده
و پای چپش از سر زانو لخت است . در پشت سر این مرد ، نیزه ای هست
و پس از آن پاهای ورزویی ساخته شده است .
در ساده سازی و پاک تراشی و نیز ریزه کاری ، برخی جاهای تن



پیکره ی برجسته ی آدم ماهی - کار هخامنشیان

این گاو نرد بویژه آنجاها که موهای انبوه دارد و همه اش را پیچ پیچ
ساخته اند ، چنان زبردستی آسان نمائی نشان داده اند که شگفت آور است .

پیکره‌ی برجسته‌ی بیستون

بر روی دیواره و پرتگاه بلندی
در بیستون ، پیکره‌ی داریوش بزرگ و
دوازده تن را در یک رج ساخته‌اند. داریوش
به اندازه‌ی اندام یک آدم میانه بالا ساخته
شده و آنهای دیگر کوچکترند . در
بالای همه ، پیکره‌ی فروهر است که با
بالهای گشاده ایستاده است .



کار هخامنشیان

داریوش رخت دامن دار آستین گشاد پوشیده ، پای چپ خود را بر



پیکره‌ی برجسته‌ی بیستون — کار ایرانیان زمان هخامنشیان

روی مردی، که به پشت روی زمین افتاده و دستها را برای بخشایش

پیکره ی برجسته ی بیستون

خواستن بالا گرفته، نهاده است. پشت سرداریوش، يك كماندار،
و پشت سراو يك نیزه دار ایستاده و هردو، رخت دامن دار آستین گشاد
پوشیده اند. روبروی داریوش و پس از مردی که زیر پایش افتاده
است، ۹ تن را پشت سرهم ساخته اند که دستهایشان را در پشت نزدیک
بکمرشان بسته و گردنشان را نیز باریسمان در بند کرده اند. همه ی
آنها رختهای کوتاه، که اندازه و ریخت آنها باهم اندکی دگرگونی
دارد، پوشیده اند. رخت و ریختشان نشان میدهد که هر يك میباید
از جایی بوده باشند. بالای سر هر يك نوشته هایی هست که گزارش
چگونگی رفتاری و جای زندگانی آنهاست، و داریوش، خود
يكايك آنها را از کسی که زیر پایش افتاده تا نهمین کس می شناساند،
و چنانکه نبشته های پارسی کهنه، مینماید، چنین نوشته است :
این گوماته مغ دروغید، چنین گفت، من ام بردیه بورگورش
من ام شاه.

این آترینه دروغید، چنین گفت، من ام شاه در خوزستان.

این نیدینتوبل دروغید چن گفت، من ام بخت النصر بور نبونعید
من ام شاه در بابل.

این فراورتشی دروغید، چنین گفت، من ام خشثریته ارخاندان
اوو خشته، من ام شاه در ماد.

این هر قیه دروغید، چنین گفت، من ام اهنیش، شاه در خوزستان.

این چیتره تخمه دروغید، چنین گفت، من ام شاه در اسگرته ازخاندان
اوو خشته.

پیکره ی برجسته ی بیستون

این وه یزداته دروغید ، چنین گفت ، من بردیهام ، پورکوروش ، منامشاه .

این ارخه دروغید ، چنین گفت ، منام بخت النصر ، پورنبوعید ، منام

شاه در بابل .

این فراده دروغید ، چنین گفت ، منام شاه در مرو .

این (است) سکونحه سکه .

.....



کار ایرانیان زمان هخامنشیان

و نیز داریوش چگونگی جنگیدن با آنها را بشیوائی گزارش
میدهد . یکی از این گزارش ها که در باره ی جنگیدن با نیدینتوبل
است ، از راهی روشن میکند که داریوش بزرگ در نزدیک به
یازده سده پیش از میلاد میزیسته است نه در آن زمان که خاورشناسان

پیکره ی برجسته ی بیستون

نوشته اند . از روی نبشته های پارسی کهنه ، آن گزارش چنین است :

۱۸- گوید داریوش شاه ، سپس من بسوی نیدینتوبل که خود را بخت النصر گفتم بیابل رفتم . سپاه نیدینتوبل دجله را میداشت . آنجا ایست کرده نیز آنرا کشتی ها بود . پس من سپاه را برمشک ها افکندم ، برخی را با شتر سوار کردم ، دیگران را براسب پیش روی کردم . اهورمزدایم پستی آورد . بخواست اهورمзда دجله را برگزیدیم . در آنجا من سپاه نیدینتوبل را بسی بشکستم . آتزیادیه ماه را ، ۲۶ روز گذشته بود که ایشان جنگ کردیم .

۱۹- گوید داریوش شاه ، سپس من به بابل رفتم . بیابل هنوز در نیامده بودم . در شهری ز آزانه نام برفرات ، آنجا ی نیدینتوبل که خود را بخت النصر گفتم با سپاهی نزد من بجنکیدن آمد . سپس جنگ کردیم . اهورمزدایم پستی آورد . بخواست اهورمзда سپاه نیدینتوبل را بسی بشکستم . برخی بآب گریختند ، آب آنها را برد . آناهکه ماه را دوروز گذشته بود که ایشان جنگ کردیم .

اینک ، چون در میان یادگار های وابسته به بابل و آثور نگاهی بشود ، پیکره ی برجسته ای دیده میشود که رودخانه ی خروشان را نشان میدهد : سه تن را در آن ساخته اند که دو تای آنان بر روی خیکی افتاده اند و شناکنان از يك کناره ی رود بسوی کناره ی دیگرش که دژی دارد پیش میروند . در میان دژ کسانی هستند که دست به نیایش برداشته اند ، و بر کناره ای که روبروی دژ است دو کماندار ساخته اند که بسوی شناگران تیر اندازی میکنند .

پیکره ی برجسته ی بیستون

(هال در کتاب خود بنام «پیکره های بابل و آثور در موزه ی بریتانیا» می نویسد که این پیکره آثور نازیر پال را نشان می دهد که با یکی از دشمنان خود می جنگد ، در برابر نوشته ی دشمن ، نشانه ی پرسش ؛ گذارده است و از این راه میرساند که خود ، این دشمن را نمی شناسد ، و نیز نوشته است که کدام آثور نازیر پال است که می جنگد) .



پیکره ی برجسته ای که خاور شناسان گمان دارند جنگ آثور نازیر پال را مینمایاند

.....
پیکره ی دیگری نیز هست که آنرا به آثور ایزیر پال بستگی می دهند : در آنجا نیز سپاهیان بر روی خیک ها افتاده ، شناکنان از رودخانه ی خروشانی می گذرند .

از روی پیشینه های که بیشتر خاور شناسان داده و بارها ، خود در جاهائی ریخت مردم گوناگون باستانی را شناسانده اند ، سپاهیان

پیکره ی برجسته ی بیسیون

این دو پیکره، خوز ها و سکه ها هستند که داریوش بزرگ از اینها سپاه داشته و همیشه از اینها نام برده و یاد کرده است.

این زمینه ها بناچار اندیشه را با آنجا میکشاند که داستان این دو پیکره با گزارش داریوش بزرگ درباره ی جنگ با نیدینتوبل یکی است، و گزارش چنین، که گذران جنگ و چگونگی پیشروی را باین روشنی برساند، از پادشاهان یادست نشانندگان بین النهرین هرگز بدست نیامده است.

اینک، گزارش داریوش با داستان این دو پیکره یکی است و دشمن آثورنا زیر پال نیز شناخته نیست ازینرو میشود پذیرفت که داستان این پیکره ها داستان جنگ آثورنا زیر پال و داریوش بزرگ است، و برای پذیرفتن، زمینه و برگه ای که استوار باشد نیست، و ناگزیر باید باین پرداخت که همزمانی این دو پادشاه، زمان داریوش را بکجامیرساند:



پیکره ی برجسته ای که خاور شناسان گمان دارند جنگ آثورنا زیر پال را مینمایاند

پیکره ی برجسته ی بیستون



پیکره ی برجسته ی جنگجویانی که خاور شناس
مارسل دیولافوآ آنها را شوشی می شناساند

در برخی نوشته ها «مانند بریتانیک ولاروس بزرگ، زمان
آثورنا زیرپال، بنزدیک ۱۰۴۷ سال پیش از میلاد داده شده است،
وبنا براین، چون داریوش از روی پیکره هائی که زمینه ی گفتگو
بود «ونیز نوشته ی بیستون، میباید با آثورنا زیرپال جنگیده باشد

بیکره ی برجسته ی بیستون

اینست که ، داریوش بزرگ با او همزمان میشود ، و ازینرو نه تنها پذیرفتنی نیست که داریوش پس از این زمانها زیسته باشد بلکه زمینه ی دیگری هست که نوشته هائی از « تقویم و تاریخ در ایران » بدست میدهد و میرساند که او از چندی پیش از این نیز بوده است ، و اینست :

(دیوجنس لرتیوس Diogenes laertius « قرن دوم یاسوم پیش از میلاد ، از هرمودرس Hermodorus « قرن سوم پیش از میلاد ، که از پیروان افلاطون بوده نقل میکند که عصر زردشت پنجاه و سال پیش از جنگهای تروآ بوده و همچنین از خنثس لیدیائی Xanthus of Lydia « قرن پنجم پیش از میلاد ، نقل کرده که زردشت شش هزار سال و در برخی نسخه های خطی دیگر از همین کتاب شصت سال پیش از اکزرسس میزیسته است .

.....

تا آنجائی که تحقیق کرده ایم همه این ارقام که در روایات کلاسیک از قول ارسطو و آمده در اصل درست بوده است ولی نه به این صورتی که ذکر شده و لهذا بایستی که این روایات قبل از جابجا کردن اعداد به صورت ذیل بوده باشد : « زردشت در هزاره ششم آدم شش هزار ماه که عبارت از پانصد سال باشد پیش از جنگهای تروآ میزیسته است » (

.....

اکزرسس ، خشایارشا است ، و جنگهای تروآ نیز که میان یونانیها و مردم کاپادوکیه رخ داده زمانش دوازده سده پیش از هیلاد بوده است .

پیکره ی برجسته ی بیستون

بنابراین ، اگر بر ۱۲ سده ی جنگ تروآ پانصد سال افزوده شود ، زمان زردشت را که ۱۷ سده پیش از میلاد میشود ، بدست میدهد ، و اگر ششصد سال دکه گفته شد زردشت پیش از خشیارشا میزیسته ، از ۱۷ سده ی زردشت کم شود ، زمان خشیارشا را که ۱۱ سده پیش از میلاد میشود بیرون میدهد .

و چون خشیارشا پسر داریوش بزرگ بوده است ازینرو داریوش میباید در میانه ی سده ی ۱۱ پیش از میلاد و باخشیارشا زیسته باشد .

پس ، این زمان نیز ، يك نزدیکی با زمانی که از راه نوشته ی بیستون و پیکره هائی که نموده شد نشان میدهد و ایندو می رسانند که داریوش جز در میانه و نزدیک باین زمانه ای که گفته شد زیسته است .

.....

برداشت کار و ساختمان پیکره ی بیستون ، رویه مرفته ساده ، رسمی و خشك است . در برابر ، نگاره های کشیده و اندازه های بجا دارد . بیشتر ریزه کاریهای آن ، تنها روی موهای داریوش است ، و برای بهتر نمودن آن ، بردباری و استادی شایسته ای نشان داده اند . موی ریش را از جای رویش مو در کونه ، تا پائینش چند جور پیچدگی داده اند . موی سر ، از جلو بر روی پیشانی پیچ پیچ است و در پشت سر نیز پس از آنکه بسادگی تابشت کردن پائین می آید در پایان ، پیچش میگیرد .

پیکره ی برجسته ی بیستون



پیکره ی برجسته ی چهره ی داریوش در بیستون

روی سر داریوش تاج بی گپه ی گردکوتاهی هست که بالایش
مانند پلکان دوسویه ، دندانان داراست . این سروریش ، رویهمرفته
گیرا است وبسیار خوش آیند ساخته شده است .



کار هخامنشیان

پیکره‌ی برجسته‌ی داریوش و خشیارشا

این پیکره از نمونه‌های بسیار گیرای هنری زمان هخامنشیان در تخت جمشید است. ۹ نفر را نشان می‌دهد که همگی چهره و تن و پاهایشان نیم‌رخ ساخته شده است:

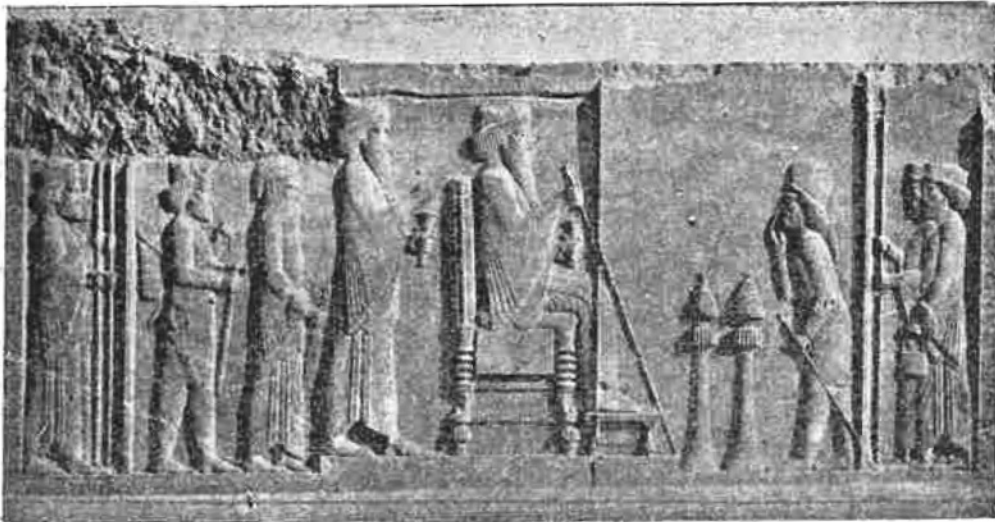
داریوش روی تخت شاهی نشسته، رخت دامن دارآستین‌گشادی پوشیده است. بدست راست چو بدست بلندی گرفته ته‌آنها را پیش پای خود بزمین نهاده است، و بدست چپ گلی دارد. درپیش روی اوسه تن و پشت سر او پنج‌تن را ساخته‌اند. و می‌گویند کسی که پشت سر او ایستاده خشیارشا است.

خشیارشا، رخت دامن دارآستین‌گشاد پوشیده، گلی بدست چپ دارد، و دست راست را بجلو دراز کرده است.

پشت سر خشیارشا، چهارتن ایستاده‌اند. یکی از آنها مانند داریوش و خشیارشا رخت دامن دارآستین‌گشاد پوشیده است. کلاه‌ی بر سر دارد که می‌گویند مانند کلاه ایرانیان باستانی است. دست‌ها را

پیکره ی برجسته ی داریوش و خشایارشا:

در جلو برویهم نهاده، و چیزی مانند روپاک کن بدست راست گرفته است. پشت سر او مردی ایستاده است که چندابزار رزم بدستهایش هست. رخت او شلواری بلند و پیراهنی تابزانو است. کتاره ای.



پیکره ی برجسته ی داریوش و خشایارشا

از کمر بندش آویخته است که بر روی نیام آن هنرمندی بیمانندی بکار برده اند. این کتاره از زیباترین و شگفت آور ترین نمونه های هنری هخامنشیان و از بزرگترین شاهکار های جهان است. در بالای رویه ی این نیام، پیکره ی دوجانور داستانی است، و در درازای آن ۹ بزکوهی را پشت سر هم ساخته اند.

همه ی آنها در یکرج روی دو پای خود که پس و پیش نهاده اند ایستاده سرها را به پشت گردانیده اند، و دستهایشان را نیز پس و پیش



پیشکری برجسته‌ی کنارهای
که دوباره‌اش سخن رفت

کرده هر يك بر پشت ديگري گذاشته است : پائين اين نيام راهم مانند سريك گاو درآورده اند .

پس از اينمرد ، دوتن از سربازان امرتات يا جاويدان ، كه رخت دامن دار آستين گشاد پوشيده اند ، نيزه بدست ايستاده اند . در جلوی داریوش دو بخوردان پایه بلند هست و پس از آنها مردی اندك خم شده ايستاده است . دست راستش را برای احترام به پيش دهان برده و در دست چپش نيزه چوبدستی گرفته است . رختش ، شلوار بلند و پيراهنی قابزانو است .

پس از اينمرد ، دومرد ديگر بارخت دامن دار آستين گشاد چون سربازان جاويدان ايستاده اند . يکی نيزه بدست دارد و ديگري دستها را در جلو برويهم نهاده ، و بدست چپش چيزی كه بايد مهر باشد گرفته است .

.....
نكايه ها و اندازه های اين پيكره بسيار بجا ، و سادگی و چاكتراشی آن بی اندازه خوش آیند است ، و چنانكه نموده شد در ريزه کاری برخی چيزها و جاها ، مانند كتاره و موی سرو ريش و دستها ، استادی ای نشان داده اند كه بيننده را ناگزير بشكفتی و شيفتگی و اميدارند .

پیکره های برجسته ی کاشی شوش از زمان هخامنشی

دوکناره ی رنگارنگ از آجرروکش داره کاشی ، که بنام
کناره ی شیران و سربازان جاویدان شناخته شده اند ، بایک پیکره ی

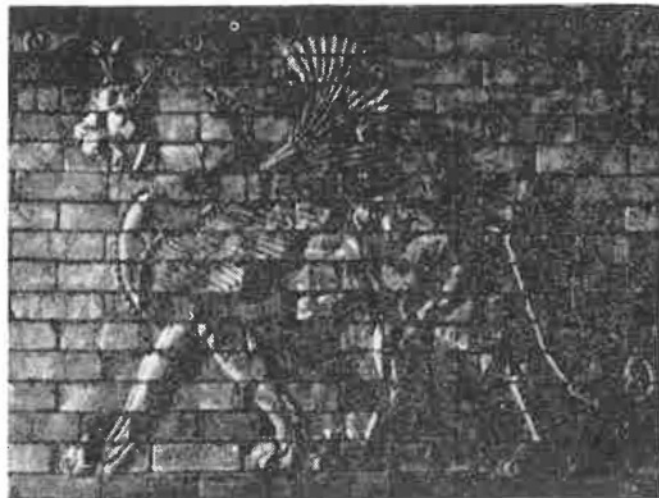


پیکره ی برجسته ی دوتن از سربازان جاویدان شوش

برجسته ی کاشی دیگری که جانوری داستانی را نشان میدهد ، از
شوش بدست آورده اند :

پیکره های برجسته ی کاشی شوش

کناره ی رنگارنگ کاشی شیران ، بانگاره های سه گوش و گل نیلوفر آبی آرایش شده است ، و شیران که تن و پوز نیمرخ دارند و ماهیچه های تنشان پیچیده و برآمده است باستواری و آراستگی و دهان باز در گام برداشتن اند . سربازان جاویدان ، راست ایستاده چهره و تن و پاهایشان نیمرخ است . نیزه های خود را با هر دو دست گرفته اند . کمانی بر روی شانه ی هر یک افکنده است و تیرکشی بر پشت آنهاست . مو های سرشان پیچ پیچ است و با بند های بافته ای بر روی پیشانی شان بسته شده است . رخت دامن دار آستین گشادی که نگاره هائی دارد پوشیده اند و کناره های رختشان نیز دارای رنگ های گوناگون و پرکار است . گوشواره ها و دست بند های زرین دارند ، و نیزه ی زرینشان که گلوله ی گردی به تهشان کار گذاشته شده ،



پیکره ی برجسته ی جانور داستانی شوش

نوشته ی گلی شوش

بر روی پای جلوئی شان نهاده شده است . کفشهایشان چرمی و زرد رنگ و بندی است . رنگ چهره ی سربازان از سفیدتابه تیرگی ی نزدیک بسیاه است .

پیکره ی برجسته ی سومی هم که رنگارنگ است ، جانوری را نشان میدهد که مانند پرندگان بال دارد ، و مانند بزها دارای شاخ است ، و سرودست آنها مانند شیران است و پاهایش مانند چنگال پرندگان بزرگ و داستانی است . رنگ رویه مرفته ی زمینه ی این کاشی ، زرد و قهوه ای و سبز است . ☆

☆ - نوشته اند که در شوش يك نوشته ی گلی نیزه مانند سی هزار نوشته های گلی تخت جمشید ، یافته اند که داریوش بزرگ در آن گزارش چگونه ساختن کاخ باشکوه شوش را داده است :

این نوشته ، روی زمینه هائی که خواهد آمد ، نباید از داریوش باشد ، اگر از او باشد برآستی که جای خورسندی است ، زیرا چنین نوشته هائی ، از روی گذشته های تاریک این سرزمین پرده برمیدارند و اندیشه های گوناگون و نادرست را برآستی میآورند . در گزارشهای باستان شناسی چنین نوشته شده است :

« ترجمه قسمتی از متن پارسی کتیبه گلی داریوش مربوط به کاخ این شهریار

در شوش که در ویرانه های آنها بدست آمده است ،

.....

نوشته ی گلی شوش

• • • • من دوشوش کاخی ساختم - تزیینات آنرا از جاهای دور آوردند.

زمین را تا آنجا که بفاک سفت برسد کنند . پس از آنکه زمین کنده و شن بقدر کافی فرا آورده شد شالوده بنادریک قسمت به بلندی چهل بازو (درازای بازو) و در قسمت دیگر به بلندی بیست بازو از شن انباشته گشت و بروی این دن بنیاد کاخ نهاده شد .
« گود برداری زمین و انباشتن شن و قالب زدن گشت را مردم بابل انجام دادند .
چوبهای سدر (قسمی درخت سرو بلند و قطور که درخت ارزهم میگویند) که در اینجا بکار رفته از کوهستان اپنان آمده مردم آشور آنها را تا بابل و مردم بابل و کرسا و جزیره ایونی آنها را تا سرزمین شوش آوردند . چوب بلوطی که در اینجا بکار رفته از کوهستانهای هندوکش (شمال افغانستان و ارمنستان) آورده شده است .

« طلائی که در اینجا بکار رفته از سارد و باختر (آسپای صغیر و آسیای مرکزی کنونی) آورده و اینجا ساخته و پرداخته شده است . لاجورد بدخشان و سنک ماری که در اینجا بکار رفته از کشور مصر آورده اند .

« تزیینات آجری نقش برجسته ی دیوارهای این کاخ از سرزمین ایونی آورده شده است ، حاجی را که در اینجا بکار برده اند از حبشه و هندوستان و سر زمین رنج (استان قندهار کنونی در افغانستان) آورده اند .

« ستونهای مرمری که در اینجا بکار رفته در شهر آفرودیز پاس درست کرده اند و مردم ایونی و سارد آنها را تا شوش آورده اند .

• • • • • صنعتگرانی که بترتیب کشورشان در این کاخ کار کرده اند مدیها و مصریها این تالار بار را درست کرده اند .

• • • • • مردم بابل و ایونی کار آجرها را انجام داده اند . مصالح نقوش برجسته کاخی کاری یعنی سنگ و گچ لعاب روی کاخی و برق لعاب آنرا از ایونی

نوشته ی گلی شوش

آورده صنعتگران مدی و مصری آنها را درست نموده اند،

.....

زمینه هائی که دست آویز پذیرفتن گفته های این نوشته ی گلی است اینهاست : از روی نوشته ها و گزارش های داریوش ، که شناخته شده است چگونه و برچه زمینه ها سخنگوئی میکرده و گزارش میداده است، بانهیشه میرسد و نیز پیدا است که چنین گزارشی در خور کار و رسم داریوش نبوده و نمی باید از او باشد

..... زمین را تا آنجا که به خاک سفت برسد کنند . یا، پس از

آنکه زمین کنده و شن بقدر کافی فرا آورده شد شالوده بنا در يك قسمت به بلندی چهل

بارو ، و در قسمت دیگر به بلندی بیست بازو از هن انباشته گشت . یا، کود برداری

زمین و اباهتن هن و قالب زدن گشت را مردم بابل انجام دادند

چنین گزارشی ، که اندازه گیری و بد و خوب و کم و کاست و

چگونگی کار ، در آن سنجیده شده ، بر آن زنده ی يك خانه ساز است،

نه يك شاهنشاه . وانگهی داریوش با دارا بودن چنان دوراندیشی و

هوشیاری که پیکره ی گرفتاران و گزارش آنها را درجائی از کوه

میسازد که گذشت زمان نتواند بآنها آسیب برساند ، و یا پیکره های

تخت جمشید را از سنگ ها میسازد و گفتنی های خود را بر سنگها

میکند و با آنها چنان زیبا پسندی که داشته برزروسیم نیز ، چنانکه

میگویند و نشان میدهند، نوشته هائی از خود گذاشته است چگونه میشود

که گزارش کاخ شوش را ، با چنان شکوهی که نوشته ی گلی می شناساند

و پیکره های کاشی شوش نمونه هائی از آن شکوه را مینمایانند،

نوشته ی گلی شوش

روی گل بیادگار بگذارد !!

آیا همچنانکه از نوشته ی گلی بر می آید : که داریوش
همه چیز را از راه دور آورده است ! نمیشد سنگی را هم بگیریم که
در شوش نبود ، باینکه سراسر زمین ایران سنگین است ، از راه
دور می آورد تا گزارش کاخ باشکوه شوش را ، روی هوشیاری و
ودوراندیشی خود که رسم او بود ، وبالاتراز همه ، زیبا پسندی او که
بیا آن سرشته شده بود ، بر روی آن بنویسند ؟



کار مقام نشیان

تخت جمشید زمان هخامنشیان



کار هخامنشیان

جز آن پیکره‌های پرارزش که نموده شد، پیکره‌های برجسته‌ی فراوانی نیز بر دیواره‌های پلکانها و برخی جاها از مانده‌های ساختمانها



پیکره‌ی برجسته‌ی روی دیواره‌های پلکانها

ودخمه‌های تخت جمشید هست که از بسیاری گیرائی شکفت آوردند

تخت جمشید زمان هخامنشیان



پیکره ی برجسته ی شیری که بر گاو فرو افتاده است



پیکره ی برجسته ی پیشکش آورندگان

تخت جمشید زمان هخامنشیان



پیکره ی برجسته ی یکتن از پیشکش آورندگان



پیکره ی برجسته ی درخت سرو بر دیواره های پلکانها

تخت جمشید زمان هخامنشیان



پیکره ی برجسته‌ای از بنا های مانده ی تخت جمشید

پیکره های برجسته ی شير و شتر و گاو و اسب و درخت ، و مردم گوناگونی که پیشکشی به پیشگاه شاهنشاه آورده اند ، و آدمی که تنه ی گاو دارد ، و نیز پیکره های دیگر داستان‌هایی که بر درگاه ها و دیوارها و بازمانده هست ، چنان با استادی و بردباری و آراستگی ساخته شده اند



بیکره ی برجسته ی سربازان جاویدان پارسی

که بی هیچ بند و باری در برابر اینهمه شکوه هنری و توانائی
خیره کننده، اندیشه فرو میماند، و چیزی را بدیده نمیگیرد جز اینکه
به پرورش و فرهنگ و هوشمندی و استادی مردم آن زمان سخت باور

تخت جوشید زمان هخامنشیان



بیکره ی برجسته ی سربازان سکائی در تخت جمشید

میشود، و بیکمان است که، اینچنین هنرمندی شیفتگی آور، بی
زمینه های باریک اندیشانه ی دیگری که یک نمونه ی آن اناهید است،
هرگز نمیتوانست بدست آید، زیرا از اینگونه موشکافیها و زیبا
پسندیها بوده است که توانسته است مایه ی پدیداری اینهمه نمونه
های نو و دلپسند باشد:

.....

آنجا ایستاده دیده میشود اردوی سورا اناهید.

Aredvie Soura Anahide

بکالبد ، کنیزکی زیبا : چون عروسی سخت وزورمند .

کمر بالا بسته ، بلند ، آزاده ، از چهره رایمند .

بردوش قدکی پوشیده پربافته زرین .

بازوانش زیبا ، سپید ، بسته می اسبان .

برسم (۱) Barsam بدست ، با گوشواره های آویزان : گوشواره های

چهارکنار زرین ، آزاده ی نیک بر گوش دارد .

اردوی سورا اناهید میانش را با کمر بسته (که پستانهایش خوش کالبد شود

« تا اینسان دوست داشتنی باشد ، » .

برسرش تاجی است اردوی سورا اناهید « صدستاره وزرین :

ستاره های هشت قوسی چون مراده بادرفش های آویزان زیبا ، دو را دور

نیک ساخته ، .

جامه ی بیر (۲) Babar برتن دارد اردوی سورا اناهید « سیصد پوست بیر

چهاربار زائیده در زمان درست پرداخته : چرمش درخشان دیده میشود چون سیم و زر ، .

باموزه ای تازنک پوشیده ، باورسمان زرین و تابان .

۱ - برسم چوبهای گز بهم بسته ایست که در آئین کیشی بکار میرفته است .

۲ - بیر جانور بیابانی بی دمی است مانند گربه که از پوست آن قدک

میدوخته اند .

« گزارش اناهید را دکتر محمد منعم در دسترس من گذارده است »

تخت جمشید زمان هخامنشیان



پیکره ی برجسته ی یک زن هخامنشی

هنر مندی ایرانیان زمان اشکانیان

از روی مانده های این زمان پی برده میشود که ، بنیاد و چگونگی کار مردم این زمان ، کم و بیش همان شیوه ی مردم زمان هخامنشیان است و دنباله ی آن باید بشمار آید ، زیرا دیده میشود که ویژگیهای آرایشی آن زمان در این زمان رخنه ی فراوان داشته است .
.....

هنرمندان ، در آغاز کار به پوشش و آرایش مردم خود ، روی پیشینه ای که داشتند آشنا بودند و سپس چون پوشش و آرایش اشکانیان گسترش یافت بناچار برای هنرمندان زمینه های تازه ای پیش آورد و آنها را با اینکه باشیوه ی کار ویژه ای آشنائی داشتند ، رفته رفته به آشنائی با روش کار این زمان نیز وادار کرد و چنان شد که در گذشت نزدیک به پنج سده و اندی پادشاهی اشکانیان ، شیوه ای پدید آوردند که در برابر شیوه ی کار هخامنشیان دگرگونی و خود نمائی یافت .
.....

در زمان هخامنشیان ، بیشتر آرایش ، روی موهای چهره و سر بود و رخت ها نیز سادگی داشتند . در زمان اشکانیان ، آرایش ها بر روی رخت ها نیز گسترش یافت ، زیرا رخت اشکانیان سادگی زمان هخامنشیان را نداشت ، و انکهی پادشاهان اشکانی با آرایش خود توجه و گرایش فراوان داشتند .

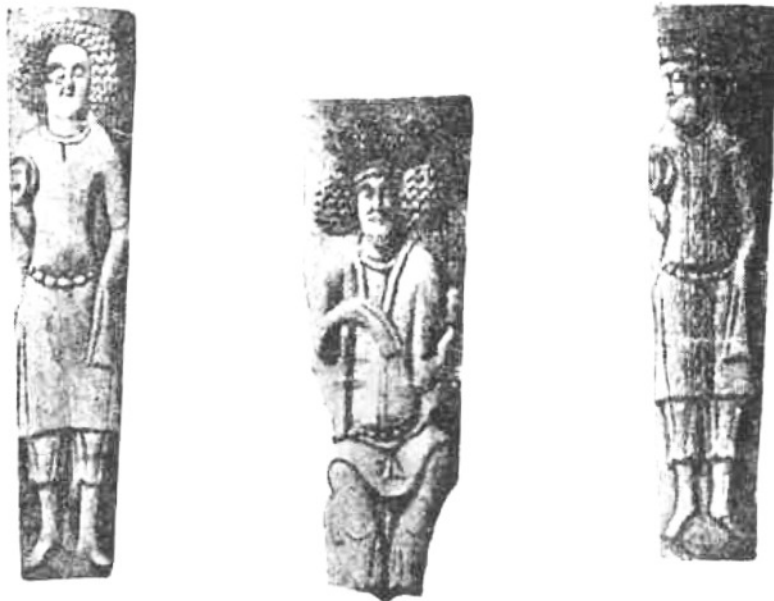


پیکره ی بك دن اشكانی

.....

بیشتر زمان اشکانیان ، در جنگ و ستیز گذشت ، و مردم ، با آشفته‌گی و نگرانی دست بگریبان بودند . اینست که رویه‌مرفته پرده‌ای از شور و خشونت بر روی همه‌ی نمونه‌های هنری این زمان فرود آمده‌است : آن آرامی و بردباری و سادگی که از نمونه‌های هنری هخامنشیان به چشم می‌رسد ، در کار مردم زمان اشکانیان کمتر دیده می‌شود ، مگر گاهی و در برخی از کارها که برآستی شایسته‌ی هوشماری است .

هنرمندان این زمان ، در انگاره‌ها، تازگی شایسته‌ای پدید



کار مردم شمال ایران در زمان اشکانیان بر روی عاج

هنرمندی ایرانیان زمان اشکانیان

آوردند و چنان کردند که این تازگی کارشان تا بمیانهای نیمه‌ی دوم زمان ساسانیان نیز کم‌کم گسترش یافت .

.....

در زمان هخامنشیان ، پیکره‌های برجسته را ، چه چهره و تن و پاها ، رویهم‌رفته نیم‌رخ ساخته اند ، مگر برخی جای یکی دو پیکره را چون سرو پنجه‌ی شیری که بگاوی فرو افتاده ، از روبرو است ، و یا پیکره‌ی گرد مردی که با تنه‌ی گاو است .

در زمان اشکانیان چنین نیست ، چهره‌ها و تن‌ها را سه رخ و روبرو ، و پاها را نیز سه رخ و گاهی از روبرو ، و یا نیم‌رخ ، که بدو سو باز است ، ساخته اند .

يك دگر گونی نیز نمونه های هنری این زمان ، با زمان هخامنشیان دارد ، و آن اینست که : هنرمندان زمان اشکانی به بیشتر پیکره های برجسته ی خود ، برجستکیهای بیشتر از برجستکی ی پیکره های هخامنشی داده اند ، و گاهی چنانست که پیکره های برجسته ، تنها از يك جانب زمینه ی کار چسبیده و سه جای دیگرش آزاد و از زمینه جدا است ، و تا بساختن پیکره های گروه دست برده اند .

این دگرگونی ، از دیدهای پیشه و هنر بسیار بجا بود ، زیرا سده ها گذشته بود و هنوز روی رسم و چگونگی آن ، نمونه ها با کم برجستکی ساخته میشدند و به بیش آوردن توانائی بیشتری برای بهتر گویائی هنر ، رو نمی نهادند مگر پس از چندی آنهم چنان ، که هنر آرایشی در اینمیانها از میان نرود ، و ازینروست که بساختن پیکره های



پیکره ی کرد چهره ی سورن دسورنا، سردار بزرگ اشکانی

کردچندان دست نه برده اند مگر گاهی ،چون پیکره ی مفرغی ای که
میگویند سورن سردار بزرگ اشکانی است، و این پیکره با اینکه
ساده و بی آرایش است بسیار خوش آیند و آرایش شده به چشم می آید،
چون ، سازنده ی آن در هنر آرایشی و که ویژه ی ایرانیان است.

هنرمندی ایرانیان زمان اشکانیان



هیکل روبرو و نیمرخ سورنا

زبردستی داشته و میدانسته است که چگونه از پس اینکار برآید . ☆

☆ - خاورشناسان میگویند ، که از اشکانیان چیزی بجا نمانده است ، آنچه هم هست ناچیز است و چندان درخور ارزش و گفتگو نیست ، و برخی نمونه‌ها نیز اگر از بین النهرین یا جای دیگر بدست آمده است بشیوه ی یونانی است : چون اشکانیان از یونانیها پیروی میکردند .

ولی، روی دانش و چگونگی دگر گونیها، این هرگز شدنی نیست که مردمی، در زمانی، شکفت انگیزانه هنرنمایی کنند و در زمانی دیگر، چنان دست روی دست بگذارند، و یا چنان از هنر دست بکار خود «با آنهمه پایه و مایه و زیبایی که زبانزد جهان آنروز بوده است» دست بردارند، و بیهوده پیرو کسانی باشند «که مایه‌ی هنری و فرهنگی خود را از دیگران گرفته و آن اندازه‌ها اندوخته‌ی هنری و توانائی پدیدآوری نداشته‌اند که پس از آنکه فروافتادند نتوانستند کمر راست کنند».



کار مردم شمال ایران در زمان اشکانیان

.....

اگر پس از هخامنشیان ، اشکانیان روی کار آمده اند ، مردمی که در هر دو زمان بوده اند همان ایرانیانی بوده اند که توانائی آفرینش داشته اند ، و ایرانیان زمان اشکانیان ، پسران همان پدرانی بوده اند که در زمان هخامنشیان هنرنمائی های خیره کننده کرده بوده اند ، ازینرو نمیشود پذیرفت که ایرانیان زمان هخامنشی آنهمه کوشش و کوشش و خود نمائی هنری نشان بدهند و ایرانیان زمان اشکانی « با آنهمه اندوخته ها » اینکار را نتوانند ، و یا بناگاه در زمان ساسانیان بتوانند و نیز در زمان اسلام نتوانند !

.....

این زیروبالاها ، درست و پذیرفتنی نمی نماید ، زیرا پیدا است که هنر زمان ساسانیان با آنهمه شکوهی که برایش شناسانده اند ، بی هیچ پیشینه ای « که زمان اشکانیان می بایست آنرا داده باشد » نمیتواند پدید آید ، و همچنین آنهمه شکوه هنری زمان هخامنشیان نمیتواند آنچنان از دست برود که گوئی باد آورد و باد برد (زیرا زمینه ها و پیشینه های تمدنی و فرهنگی چون ابزار نیستند که در هر آن و زمان بشود آنها را از میان برداشت و یا دو باره گذاشت ، و چنین است تمدن زمان هخامنشیان : که نمیشود باورداشت پس از افتاد نشان همه چیز از میان رفته و ایرانیان پس از هخامنشیان که در زمانی به نزدیک پنج سده و نیم زیر فرماندهی و پادشاهی اشکانیان زندگانی میکردند ، هنر و فرهنگ درخشان دوره ی هخامنشی خود را « که

هنرمندی ایرانیان زمان اشکانیان

سرمایه‌ای بس گرانبها و باشکوه برای این زمان بوده است، کناره‌گذاری‌ها، بفرهنگ بیکانه چسبیده باشند).

درستش اینست: «چنانکه خواهد آمد، راهی در میان نیست که از آنرا نموده‌های هنری زمان اشکانیان» گو که پیرو خود یا دیگران بوده‌اند، از میان رفته باشد، و یا آن راه نشان بدهد که مردم زمان اشکانیان هنردوست نبوده و ازینرو نمونه‌های هنری پدید نیآورده باشند.



سینی‌کنده‌کاری شده از زمان اشکانیان

از پیکره‌های گیرای زمان اشکانی ، پیکره‌های مهر ، و
دوشکارگاه و گودرزسوار، واردوان و والرین ، و جنگ اردوان است.

پیکره‌ی برجسته‌ی مهر

بر دیواره‌ی کوه بستان ، نزدیک بطاق کوچک ، پیکره‌ای هست
که چهارتن مرد را نشان میدهد که هر يك باندازه‌ی يك آدم میانه بالا
ساخته شده اند . ☆

سه تن ایستاده و یکتن در زیر پای دوتن از آنها افتاده است.
نخستین مرد سوی راست ، کسی است که يك افسر شاهی ، که
دو آویز پهن و بلند و چین دار بآن آویخته است ، بر سر دارد ، و يك گردی
را ، که آنهم دو آویز پهن و بلند و چین دار دارد ، از دست مردی که در
میان ایستاده میگیرد ، و دست چپش را بکمرش زده است . این مرد
ریش دارد ، و سبیلش با پیچ و تاب از دوسو ، راست به در رفته است .
موهای سرش ، پر پشت و چین چین میباشد . پیراهنش تا بر زانو است
و کمر بندی بسته است که در جلو و میان کمر دو آویز چین دار کوتاه دارد .
شلوارش بلند و تا به پیچ پاست و در جای هیچ بسته شده است ، و درازی

☆ - در کوه بستان جز پیکره‌ی مهر ، يك بطاق کوچک و يك بطاق بزرگ
هست که در درون آنها پیکره‌هایی ساخته اند .



پیکره ی برجسته ی مهر

شلوارش در بخش میان دوبا ، چین خوردگیهای ریزو فراوان دارد ، .
مردی که در میانست ، با دست چپش دسته ی شمشیری را گرفته
و با دست راستش آن گردی را بمرد نخستین میدهد (چنین با ندیشه
میکذرد : مرد نخستین که افسر شاهی دارد ، میباید با گرفتن افسر
و آن گردی « که شاید نماینده ی برازندگی و پیمان است ، در این
داستان شاه شده باشد) .

رخت این مرد ، همان پیراهن و شلوار است ، پیراهنش تا بسر
زانو و جلوی آن گرد و دو پهلوی آن چاکدار است ، و از زمینه ی کار
پیدا است که این دامن در پشت نیز چنین باید باشد . کمر بندی

بیکره ی برجسته ی مهر

دارد که در جلو و میان کمر دو آویز پهن و کوتاه چین دار و بزرگتر از آویز کمر مرد نخست، دارد. موهای سرش پر پشت و پر پیچ و تاب است. پائین ریش این مرد، با بندهائی گردگرد رویهم چیده، بسته شده است و از میان این گردیها، پایان ریشش که دنباله ای کوتاه دارد پیدا است. موهای سرش با دستاری بر روی پیشانی بسته است، و در پایان دنباله ای این دستار، بریخت زنگوله چیزی بسته شده است که چکشکی در میان هر يك از آنها دیده میشود. در بالای سر، موهایش را از میان، سخت بسته و بخش بالائی را چون کپهی گردی درآورده اند. گوشه های سبیل این مرد، ببالا پیچ و تاب دارد.

سومین کس، مردی است که نیز ریش دارد و ترکه های بهم بسته ای را بدو دست گرفته است. برگرد سراو مهری ساخته اند که به پیرامون پرتو افشان است، و خود، بر روی يك گل بزرگ نیلو فرآبی که پایهی کلفتی دارد ایستاده است. رختش چون رخت مرد نخستین است. کمر بند او نیز چون دیگران دو آویز دارد. مگر که کوچکتر است، و بر پیشانیست دستاری بادو آویز پهن و بلند و چین دار بسته است.

این سه تن، هر يك گوشواره ای بگوش و میج بند یا النگوئی بدست دارند. چهره هایشان سه رخ و تن هایشان از روبرو و پاهایشان نیم رخ است که بدو سو باز شده است.

در زیر پای نخستین مرد سوی راست و مرد میانی، مردی که دست چپش زیر سرش است بپهلوی افتاده است. سراو زیر پای مرد نخست و پای اوزیر پای مرد میانی است، موهای سرش با چیزی

پیکره ی برجسته ی مهر

پهن ده که شاید چرم یا پارچه باشد و روی آن گوهرها ئی نشانده اند»
بسته است . موهای ریشش راست و بی پیچ و تاب است . ساق بندی



پیکره ی برجسته ی انتیوخوس دوم

بساق پا و چنین چیزی نیز کوچکتر «گتر» بر پشت پای او بسته است»
این پیکره، دارای اندازه های بجا و ریزه کاریها و جنبش های
فراوان است . در کردی یخه ی پیراهن ها ، آرایش چین دار
خوش آیندی بکار برده اند ، و چین و چروکهای شلووار را بسیار کپرا
و شکفت انگیز ساخته اند . ☆

☆ - در این پیکره ، نخستین مرد سوی راست، وال ارشک ،

پیکره ی برجسته ی مهر

و مرد میانی ، ارشك بزرگی باید باشد ، و سومین کس نیزه پهر است ،
و مردی که افتاده انتیوخوس دوم است . زیرا از روی نوشته های
روشن برخی گزارش دهندگان ونیمه روشن گزارش دهندگان دیگر
رویه مرفته پذیرفته و روشن است که : ارشك بود که بر سلوکی هاشورید
و هم او بود که با انتیوخوس جنگید و او را کشت .

ایران باستان - از نوشته های آرامنه - وقتی ارشك بیابل نزدیک
میشد انتیوخوس غفلتا باو در گردنه کوهها دو موقع زمستان حمله کرد ولی نتوانست
بر او غلبه کند . ارشك قشون او را شکست داد و ضربتی بوی زده او را انداخت و
کشت . نیز در همین زمان ارشك ارمنستان را به پسر خود ارشك جوان داد موسی
خورن گوید که این ارشك جوان را وال ارشك مینامیدند و برادر ارشك بزرگ شاه
پارت بود ،



روی همه ی اینها ، بوذن
مهر در این پیکره ، که خود
پایه گذار کیش رسمی اشکانیان
است ، می رساند که این پیکره ی
برجسته از اشکانیان است ،
و بنا بر این ، پیکره ی بر -
جسته ی مهر ، داستان برگذاری
پادشاهی دادن ارشك به وال
ارشك در پیشگاه مهر پس از
کشته شدن انتیوخوس میباشد ،

پیکره ی برجسته ی مهر - در نمرود داغ

پیکره‌ی برجسته‌ی دو شکارگاه

بر روی دیواره های چپ و راست درون طاق بزرگ بستان ،
دو شکارگاه ساخته اند. یکی چگونگی شکار گوزن و دیگری چگونگی
شکار گراز را مینمایاند .

پیکره‌ی برجسته‌ی شکار گوزن

این پیکره بر دیوار سوی راست ساخته شده و به سه بخش
شده است .

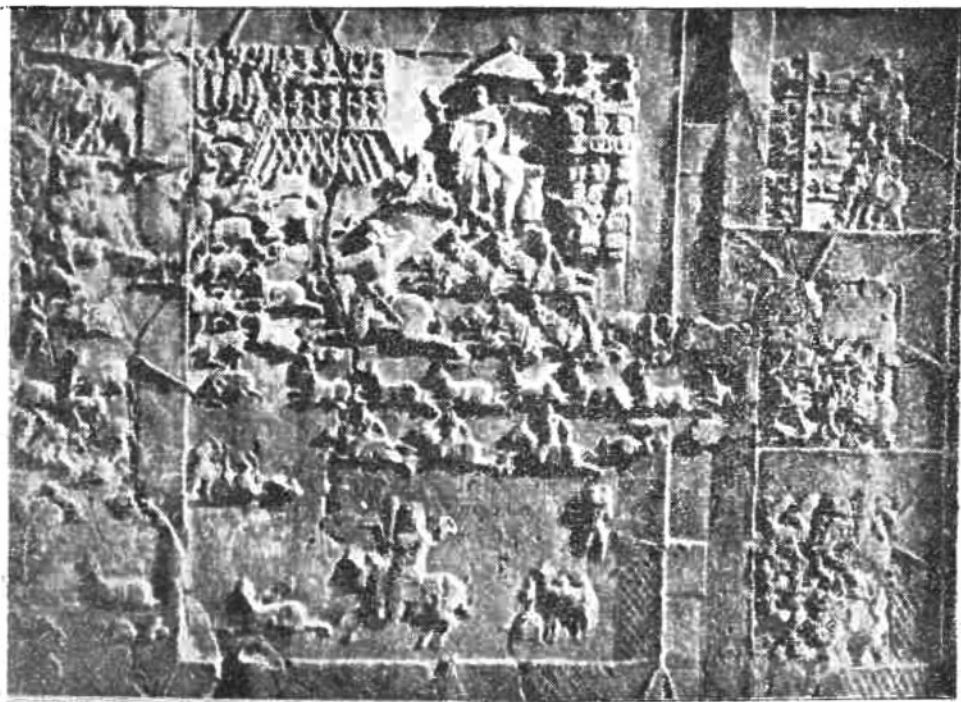
بخش های چپ و راست این پیکره چون کناره ای هستند و
بخش میانی ده که کم و بیش دو برابر بزرگتر از کناره هاست ، چون
پایه کار است .

کناره‌ی سوی راست ، از بالا به پائین به سه بخش میشود
و در هر بخش پیلسوارانی را ساخته اند .

در کناره‌ی سوی چپ دهی آنکه چون کناره‌ی سوی راست آنرا
بخش بندی کرده باشند ، شترهایی ساخته اند که بر پشت آنها گوزنهای
شکار شده هست ، و نیز در جابجای این کناره درختهایی دارد و
گوزنهایی را هم که زخمی شده بسکندری در افتاده اند ساخته اند .
گرداگرد زمین شکار را با دامهایی استوار بسته اند .

پیکره ی برجسته ی شکارگوزن

در بالای بخش پایه کاراین پیکره « که درمیانشست ، پادشاهی
را با اندازه ی بزرگتر از دیگرانی که ساخته اند سوار بر اسب نشان



پیکره ی برجسته ی شکارگوزن

داده اند. شاه دست چپش را بر دسته ی شمشیر گوهر نشان خود نهاده
و بادست راستش تیر کشی را گرفته و کمان را نیز چنان بگردن انداخته
است که ، زه کمان بر پشت گردن و کمانه بر روی سینه اش جا دارد .
رخت شاه از پارچه ایست که دارای نگاره هایی از پرندگان
است «در ساختن ریزه کاریهای این پرندگان بی اندازه زبردستی و
بردباری نشان داده شده است ، بکمر بند شاه چرمهای کوتاه پهن

پیکره ی برجسته ی شکارگوزن

پهلوی هم د کم و بیش به پهنای خود کمر بند ، آویزان است .
دردنبال اسب شاه ، کسی پیاده ایستاده چتری را بالای سراو
گرفته است . در پشت سرچتردار ، در سه رج و هر رج سه تن ساخته اند ،
کسان رج بالا چهار زانو نشسته هر یک کاری انجام میدهند ، و
رج میانی دست بسینه ایستاده اند ، و رج پائین ایستاده کرنای
میزند .

در جلوی شاه ، اسب سواری باندازه ی کوچکتر از شاه ، نیزه
بدست اسب میتازد .

دربالا و روبروی شاه ، کسانی را در دو رج ساخته اند : در رج
بالا چندین کس نشسته چنگ میزنند ، و در رج پائین ، نیز کسانی
نشسته کف میزنند ، و در برابر کسان این دو رج چهارتن را ساخته اند
که ایستاده برجیزی مانند خیک بادهن میدهند .

در پائین بخش میانی و زیر رج های بالا و پیکره ی شاه ، شاه
را ساخته اند که گله ای از گوزنها را دنبال کرده تازان تیر
می اندازد . چندین سوار نیز در تاخت همراه اویند .

در پائین تر از این رج ، شاه بآرامی اسب میتازد و در پیش
رویش گوزنی که بگردنش آویزی از پارچه بسته و دستخوش باد
است ، گریزان است .

بخش پائین و سوی راست این پیکره ویران شده و ریزه کاریها
از میان رفته است ، تنها توده ای از برآمدگیها نمایان است . در
برابر ، کناره ها و بخش های بالائی این پیکره ، خوب و دزست



بخشی از پیکره ی برجسته ی شکار گوزن

بیجا مانده است ، اینست که میشود شیوه ی کار را بخوبی شناخت .
این پیکره ، در چگونگی کار و آرایش و ریزه کاریها و پاکتراشی ،
جستکی فراوانی به روش هخامنشیان دارد .

پیکره‌ی برجسته‌ی شکارگزار

تنها يك كناره درسوی راست این پیکره هست که در بالای آن چندین پیلسوار و درپائین آن چندین گراز شکار شده ساخته‌اند. آنچه در این پیکره زودتر به چشم می‌خورد، چهار کرجی و سواران آنست که گرداگردشان را از گرازها و پیلسواران ساخته‌اند: پادشاهی در میان يك کرجی ایستاده، کمان کشیده بسوی دو گراز تنومند و ستبر و تیر خورده، تیراندازی میکند.

چهارتن دیگر در این کرجی هستند که دوتایشان پارو گرفته کرجی می‌رانند. سوی چپ کرجی شاه، کرجی دیگری هست که چنگ زنان در آن نشسته‌اند. درسوی راست کرجی شاه و پائین دو گراز بزرگ، کرجی دیگری نیز هست که چنگ زنانی دیگر در آن نشسته‌اند، وسوی راست این يك کرجی، نیز کرجی‌ای هست که شاه در میان آن کمان بدست ایستاده است (برگرد سراویك هاله ده مهر را می‌رساند، ساخته‌اند).

برگرداگرد این پیکره، درختها و شاخه‌هایی هست. درسوی چپش از بالا بیائین، در پنج رج و هر رج سه، تا دو تا پیلسوار ساخته‌اند که در میان نیزار و باتلاق گرازها را رمانده‌اند. در جلوی رج بالا يك کرجی هست که کسانی در میان آن نشسته کف می‌زنند، و در پیشروی آنها گله‌ی بزرگی از گرازها رمیده و شتابان در میان نیزار



پیکره ی برجسته ی شکارگراز



بخشی از پیکره ی برجسته ی شکارگراز

پیکره ی برجسته ی شکار گراز

و با تلاق بجلو رانده شده اند ، در میان این گله ی گریزان ، یک گراز بزرگتر سر خود را بسوی شاه و گراز های بزرگ گردانده چنین مینماید که میخواهد از گله بیرون آمده بآسو بشتابد . در جلوی رج سوم و چهارم و پنجم پیلسوران ، و پائین کرجی نخستین از چپ، گراز های دیگری راساخته اند که از میان نیزار ،



بخشی از پیکره ی برجسته ی شکار گراز

شتابزده در گریزند، و در جلوی آنها نیز پیلسوارانی گله ی دیگری از گراز ها را فراهم آورده و چنانست که گوئی راه گریز را بر آنها بسته اند.

پیکره ی برجسته ی شکار گراز

.....
این پیکره ، مانند پیکره ی شکار گوزن بی اندازه با زبر دستی و استادی ساخته شده است. در ساختن ریزه کاریهای آن، بردباری فراوانی بکار برده ، و برخی جاهای آنرا چنان خوش آیند ساخته اند که شیفتگی می آورد. موی تن گرازها را بروش هخامنشیان «که همیشه موهای آدمی و چارپایان را آرایش میکردند، آرایش و ریزه کاری کرده اند.

نرمش جانورانهای پیلها و لرزش گوشتهای تنشان که باز بردستی بیمانندی ساخته شده بسیار گیرا و در خور هوشکماري و ستایش بسیار است. روی رخت شاه و برخی همراهانش «که در کرجی هستند، نگاره هایی از جانوران داستانی و گل و بته هایی چون نگاره های زمان هخامنشیان دارد. *

☆- جز این دو پیکره ی برجسته ی شکار گاه، در درون و روبرو، نزدیک به سقف طاق بزرگ و بالای پیکره ی اسب سواری که سخن درباره ی او خواهد آمد، پیکره های دیگری هست که گرد ساخته شده و سه تن را نشان میدهد :

میانکس پادشاهی است که افسری بر سردارد و بر دو پهلوی افسرش دو بال کوچک استوار است ، و رختی سراسر گوهر نشان پوشیده است. در سوی راست پادشاه، زنی را ساخته اند که کوزه ای بدست

پیکره های گودرز است یا خسرو پرویز

دارد ، و در سوی چپ شاه نیز مردی ایستاده است که شلواری چون شلواری اشکانیانی بپا دارد که مردم شمال ایران پیکره شان را بر روی عاج ها در زمان اشکانیان کنده اند .



پیکره ی برجسته و کنده کاری روی
عاج - از مردم شمال ایران که در زمان
اشکانیان ساخته شده و پیشتر نموده
شده بوده است ،

پیکره ی مردی که گفته شد در طاق
بستان است و شلواری چون شلواری
مردم شمال ایران که بر عاجها در زمان
اشکانیان ساخته شده است بپا دارد

.....
در باره ی همه ی این پیکره های گرد و برجسته ی طاق بزرگ
بستان ، خاورشناسان و بررسی کنندگان باین گمانند که باید از

پیکره های گودرز است یا خسرو پرویز

خسرو پرویز باشد. «زیرا آنها از روی نوشته های گذشتگان بیاد دارند که خسرو پرویز بویژه، در پادشاهی خود دارای شکوه بسیار و دارائی سرشار بوده است، و نیز چنین میدانند که در شادکامی و خوشگذرانی هانند نداشته است، اینست که، این پیکره ها را که بسیار باشکوه است از خسرو پرویز میدانند،

آنچه بیش از همه، این گمان آنها را توان داده و ازدیدنی آنها بدرستی نزدیک کرده است سکه هائی است که میگویند از خسرو پرویز است «بر روی این سکه ها پادشاهی ساخته شده است که چون پیکره ی طاق بزرگ بستان افسری بر سردارد و برد و پهلوی افسرش نیز دو بال کوچک استوار است.»

جز این گمان و سنجش، گمانهای دیگری دارند که بكمك دو گمان خود، که گفته شد، می آورند و چنین میگویند:

نوشته های بر دیوار طاق کوچک بستان، که در آن دو تن را نیز برجسته ساخته اند، دو پادشاه ساسانی را می شناساند، و ساسانیها روی باور کیشی خود با اشکانیها میانه نداشتند و هر جا نمونه های اشکانی میدیدند آنها را یا از میان میبرد یا ویران میکردند، ازینرو این نوشته ها، که ساسانی بودن این دو پادشاه را نشان میدهد، میرساند که نه تنها این دو پیکره از ساسانیها است بلکه بر این باور که گذشت، و ناگزیر «هر جا که پیکره های ساسانی باشد نمونه های اشکانی نمیتواند باشد، همه ی پیکره های کوه بستان باید از ساسانیها باشند، بویژه پیکره های برجسته و گرد که از خسرو پرویز است.

.....

پیکره های گودرز است یا خسرو پرویز

با اینکه برگه های نموده شده برای نشان دادن گمان های،
بررسی کنندگان مینماید که درست است، با اینهمه، هیچیک از آنها
پذیرفتنی نیست:

نخست اینکه - تنها ساسانیان «بویژه خسرو پرویز، نبوده»
است که دارای سرشار داشته اند، بلکه از روی گزارشی که نویسندگان
گذشته از اشکانیان داده اند آنها نیز بسیار توانگر بودند و وگرنه
آنها جنگها و لشکر کشیها نمیتوانست آنها پیروزیها را در برداشته
باشد.

دوم اینکه - سکه هائی را که از خسرو پرویز میدانند نشانه ای
ندارد که بیگمان برساند از اوست (چون بر این سکه ها بدنبال
نام خسرو، نه واژه ی پرویز و نه دوم که خسرو پرویز و یا خسرو دوم،
را برساند، هیچیک نوشته نشده است).

ازینرو، نمیشود دانست سکه هائی را که از خسرو پرویز یا
خسرو دوم میدانند ازین خسرو باشد چون هم در میان پادشاهان
اشکانی و هم ساسانی خسرو نامان بوده اند.

نویسندگان اسلامی نیز در نوشته های خود، که از چگونگی
پوشش پادشاهان ساسانی چیز هائی گفته اند، درباره ی افسر خسرو
پرویز، چنین که بررسی کنندگان از روی سکه ها و یا پیکره های
کوه بستان نشان میدهند، ننوشته اند.

سوم اینکه - بنوشته های طاق کوچک بستان، که میگویند
شاپور دوم ساسانی و پسرش شاپور سوم را مینمایاند، نمیتوان پابند.

پیکره های گودرز است یا خسرو پرویز

بود ، زیرا چنانکه از روی نوشته ی - تقویم و تاریخ در ایران -
پیدا است و میگوید :

..... همچنین یقین داریم که اگر قدوی بیشتر دقت میشد در طبری به این مطلب

بر می خوردند که نام شاپور ، شاه پور ، هم نوشته شده است . و

این دو نام یعنی شاپور و شاه پور که یکی نام ساسانی و دیگر نام اشکانی است بعدها

همدا یا سهواً يك صورت بخود گرفته است . *

* - شاه صورت دیگری از اس و اش و اشك و ارشك و ارش

و ارچه و ارد و آرشاك میباشد .

شاید این نوشته ها هم درست خوانده نشده باشد و در خواندن
نام شاپور « یا ، شه پور ، و شاه پور در طاق كوچك بستان ،
درستی بکار نبرده باشند .

وانگهی ، گیریم که درست خوانده باشند ، با اینهمه ، زمینه ی
درستی در میان نیست تا برساند که ساسانیان چون همکیشی با
اشکانیان نداشته اند ، دشمن سرسخت آنها بوده ، و ازینرو نمونه های
هنری آنها را از میان برده اند (چون اشکانیان ، که خود کیش مهری
داشتند ، بهمه ی ایرانیان زردشتی کیش و دارندگان کیش های دیگر
نیز آزادی داده بوده اند و جائی برای دشمنی « آنها باین سختی ،
در میان نگذاشتند) .

.....

اینست که ، هیچيك از زمینه های بررسی کنندگان نمیتواند

پیکره های گودرز است یا خ-رو پرویز

پذیرفتنی باشد .

در برابر ، نشانه ها و برگه های پذیرفتنی چندی هست که
میرساند پیکره های شکارگاه باید از گودرز اشکانی باشد :

۱ - پیکرمهر در پیکره ی برجسته ی مهر ، نخست این پرسش
را پیش می آورد که : اگر ساسانیان دشمن سر سخت اشکانیان
بوده اند، پیکرمهر را ، که نماینده ی بی چون و چرای کیش اشکانیان
بوده است ، چرا ویران نکرده اند و بدنبال این پرسش ، این اندیشه
بیدار میشود که : چون ویران نکرده اند پس دشمنی ساسانیان با اشکانیان
راه قبا این اندازه که وانمود کرده اند، درست نباید دانست و بنابراین
برخی یا همه ی پیکره های کوه بستان میتوان از اشکانیان باشد ،
وهم اگر بشود «مانند بررسی کنندگانی که باور دشمنی سخت آیندو،
و نوشته ی طاق کوچک را دستاویز میکنند، میتوان پیکره ی مهر را
دست آویز کرد و گفت : بودن پیکره ی مهر بر کوه بستان «مانند
نوشته ی طاق کوچک برای ساسانیان ، خود نماینده است که همه ی
این پیکره ها باید از اشکانیان باشد .

۲ - چگونگی داستان پیکره ی برجسته ی شکار گراز با اندك
دگرگونی با گزارش زندگانی گودرز اشکانی جور می آید . زیرا نوشته اند
که «گودرز اشکانی در شکارگاهی از گرازی از پا درآمد ، .

چون این گزارش با پیکره ی شکارگراز سنجیده شود چنین
دیده میشود که : گودرز از میان کرجی بدو گراز بزرگ تیر اندازی
میکند . بگراز پائینی سه تیر و بالائی دو تیر زده و سومین را در کار

پیکره های گودرز است یا خسرو پرویز

پیرتاب کردن است .

در میان دسته گرازهای بالائی گرازی دیده میشود که از میان
گله رم کرده در کار بیرون آمدن و بسوی تیرانداز رفتن است .
« شکارچیان میگویند : اینگونه گرازها را بل کرده میگویند
و در این هنگام بسیار خطرناکند .

بنا بر این میشود که گمان برد که شاید گودرز در چنین جا ئی در
شکار گراز از پا در آمده ، و این پیکره را نیز بهمین رو ساخته اند .
۳ - در کرجی ای ، دیده میشود که گودرز کمان بدست ایستاده
و برگرد سر او نیز هاله ای ساخته اند ، و نوازندگانی در میان
یک کرجی ده که بکرجی او نزدیک است ، نشسته چنگ میزنند .

« بودن گودرز در کرجی دیگر ، با داشتن هاله ای به پیرامون
سر ، و چنگ زدن همراهان او ، چون در اندیشه بیدار میکند که
شاید آئینی را برگزار میکنند ازینرو باید تا اندازه ای بباورهای
کیشی مهربان پرداخت ،

در این بررسی دریافت میشود که مهربان به برگشت بجهان
دیگر باورداشتند و پابند رسم و آئینی در مرگ و میر بوده اند ، و این ،
از روی دوتکه توماری که در تورفان ، در ترکستان چین ، یافته اند
روشن است ، و نوشته ی پارسی آن نیز در - تقویم و تاریخ در
ایران - چنین است :

ترجمه نوشته تورفانی T II D 79

..... چون شهر یاری که زمین و تن پوش نهد و رخت دیگر پوشد .

پیکره های گودرز است یا خسرو پرویز

بدین سان پیمبر روشن فرا نهاد تن بار باره ز زمکاه و درناو روشن درآمد و رخت
بغانی گرفت بادیهم تابان و بساک هژبر هنگامی که بغان روشن از راست و چپ میشدند
باسنج و سرود مانند برق تیز و نیازك تند بسوی بامستان صبح روشن و ماه گردون
همراه بغان به ورج بغانی پرید و نزد پدر اهورمزدا بماند .

این نوشته میرساند که مهریان هنگام مرگ کسی ، او را به
سنج و سرود بجهان دیگر و نزد پدر روشن و اهورمزدا میفرستادند ،
و در این پیکره نیز چنانکه دیده میشود ، گودرز در يك كرجی ایستاده
و کسانی هم چنگ میزنند ، و چون برگرد سرش هاله ای کشیده و
روشنائی برای او نموده اند ، مینمایند که گودرز ، بزرگواری بوده
و در این شکارگاه کشته شده است ، و اینك مرگ او را بآئین مهری
برگزار میکنند .

.....

از روی گزارش نویسندگان اسلامی ، که در چگونگی گزارش
آنها اندك پس و پیشی یا کم و بیشی هست ، پیدا است که گودرز از
بزرگواران و نیز پهلوانان و بویژه مردی با کیش و آئین بوده است .
تعالی نویسنده ی اسلامی گفته است :

(ایران باستان) « جودز ، همینکه زمام امور را بدست گرفت گفت : ما
ثروتمندیم ، زیرا خدایا را کافی است . فقیریم ، زیرا باو احتیاج داریم و اوست که
بما توفیق میدهد ، بوی نزدیک شویم ، .

و بدنبال این نوشته ، در باره ی بشکار رفتن گودرز گفته است :
« جودز یکی از جبابره های نامی بود او با چهارصد پلنگی که قلاده زرین داشتند

پیکره های گودرز است یا خسرو پرویز.

و با پانصد قوش خاکستری تاتاری بشکار میرفت .

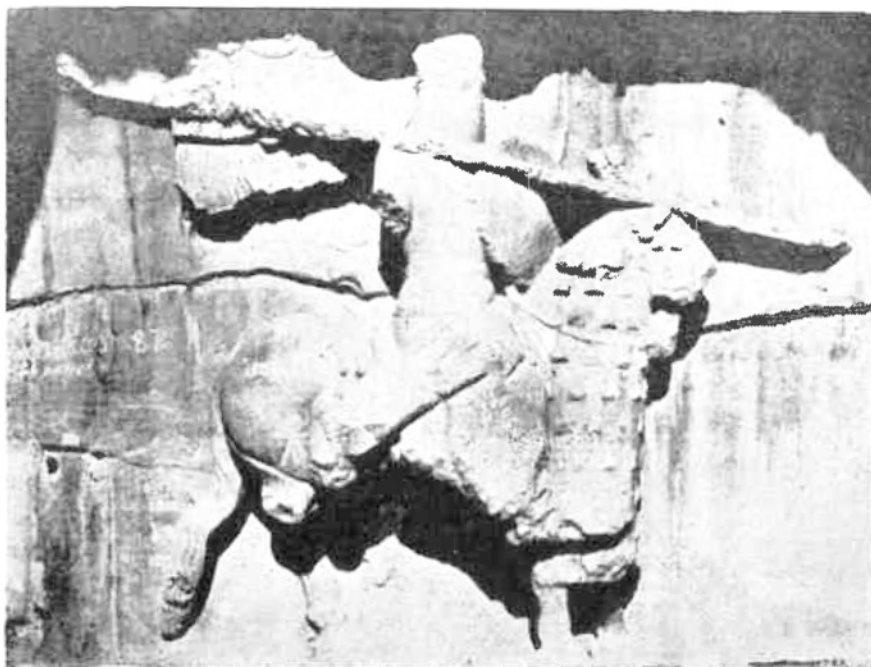
.....

همه ی این گزارش ها چون با داستان پیکره ی شکار گراز
سنجیده شود دریافت میشود که : داستان این پیکره ، داستان شکار
گراز گودرز ، و پیش آمدن مرگ او ، و برگذاری آئین مهری پس از
مرگ یا زمان مردن اوست ، و اینچنین که دیده میشود بخسرو پرویز
هرگز بستگی نمی تواند داشته باشد .

پیکره‌ی برجسته‌ی گودرز سوار

این پیکره که چون پیکره‌ی گردی ساخته شده است و تنها يك پهلوی آن بزمینه‌ی کار که دیوار سنگی است چسبیده است، بر دیوار رو بروی درون طاق بزرگ و میان دو پیکره‌ی برجسته‌ی شکارگاه جادارد.

مردی دیده میشود که براسپی تنومند سوار است. جوشنی پوشیده بدست چپش سپری است و نیزه‌ای نیز بر دوش راست اوست.



پیکره‌ی گودرز سوار

پوکره ی گودرز سوار

کلاه ی چون کلاه سربازان امرتات هخامنشی بر سردارد
« که نیمی از آن شکسته است، بر بالا و تپه ی کلاه « که مانند این
نشانه (+) نگاره ای بر آنست « گپه ای هست، و بر این گپه نیز
آویزی بسته است، و از لبه ی کلاه که بر پیشانی است دورشته آویز
چین دارپهن و دراز بسته است. چهره ی سوار از جوشن پوشیده است،
و تنها از جای چشمان که باز است، دو چشمش دیده میشود. برگرد
سرسوار یک هاله ی بزرگ ساخته اند. بازوی دست راست او که نیزه
را بدست داشته از میان شکسته است. کمر بندی گلمیخدار بکمر بسته
و کمر بند دیگری نیز که ساده است بکمر دارد و از آن تیر کشش
آویخته است.

بر روی دامنش « از نزدیک بالای زانو پیا ئین « نگاره هائی
چون نگاره های رخت گودرز « که در کرجی هاست « ساخته اند.

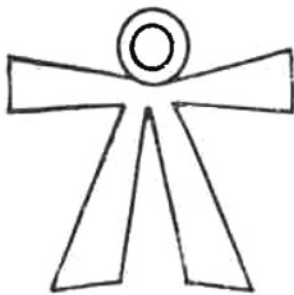


نمونه ی نگاره های برجسته ای که روی رخت گودرز هست

پیکره‌ی گودرز سوار

برروی سپراو ، در میانش يك گردی هست که از آن چند پره بکناره‌ی سپر پراکنده است » و می‌رساند که باید نگاره‌ی مهر باشد ،
پیش‌تنه و سروکله‌ی اسب ، جوشن پوشیده است « و نیز بگمان
می‌رسد که جوشن اسب باید چرمین باشد ،

این چرمها باندازه های کوتاه ، پهلوی هم جادارند و روی
آنها را از گلمیخ ها کوبیده‌اند ، و درجا بجا و به رج ، یراقهائی
منگوله‌ای برروی آنها آرایش کرده‌اند .



نگاره‌ای که برروی تنگ

وکیل اسب گودرز هست

برروی تنگ اسب نگاره‌هائی
هست « که ریخت آن داده میشود ،
ویکی از آنها را نیز روی کپل اسب
ساخته‌اند . پای راست اسب از
ران شکسته است .

.....

در جوشن ها و نگاره های روی
رخت این سوار بسیار ریزه کاری

کرده‌اند ، و بشیوه‌ی کار پیکره‌های برجسته‌ی شکارگاه همانندی
فراوان دارد . اندام سوار برروی اسب و نشستن او بر روی زین و نیزه
و سپر گرفتنش جوری است که فرزانه‌گی و مردانه‌گی و پهلوانی و گیرائی
از او نمایان است .

این پیکره ، از روی همانندی پیکره ها و نشانی ها و گزارش
بزرگواری و دینداری و دلاوری هائی که از گودرز نموده شده

پیکره ی گودرز سوار

باید از او باشد «وپیدا است که پس از کشته شدن او بیاد پهلوانیها
وجنگ آوریهایش ساخته شده است» . ☆

☆ - این پیکره را نیز خاورشناسان روی همان چگونگیها که
گذشت گمان دارند که از خسرو پرویز باشد ، و این گمان نیز همچنان
پذیرفتنی نیست زیرا « پس از برگه هایی که نموده شد ، از روی
شناسائی زندگانی خسرو پرویز روشن است که او بیشتر اهل بزم و
شکوه پادشاهی بوده است تا رزم و دلآوری ، و اگر بنا بوده از او
پیکره ای بیادگار بماند خواه نخواه چیزی میماند که بزم آرائی
و شکوه پادشاهی او را میسرسانیده نه پهلوانی و دلآوری او را که بدرستی
در نوشته هایی باین نام شناسا نیست» .

گریستن سن نیز این سخن را در نوشته ی خود بنام - ایران در
زمان ساسانیان - « گردانده ی رشید یاسمی ، چنین می آورد که :

« با وجود این جای تردید است که آیا خسرو دوم از حبث شجاعت شایسته چنین
ستایشی بوده است یا نه ، خسرو در مصافهائی که با وهرام چوین داد این هنر خود را
توانست با ثبات رساند و چون بر مرکب سلطنت سوار شد در جنگهای گوناگون ،
کشور وجود خود را هیچگاه بخطر نیفتکند و قدم در میدان نهاد .

و نیز چنانکه هر تسفیلد و همچنین گریستن سن هر دو گفته اند که :
« بر دو پهلوی کلاه این سوار دو بال کوچک بوده و اکنون از میان رفته است ،
جای هیچگونه نشانه ای ندارد که برساند بالهای کوچکی در زمانی
بر کلاه او بوده و اکنون از میان رفته است .

پیکره‌ی برجسته‌ی اردوان و والرین

این پیکره ، در نقش رستم ، به نزدیک تخت جمشید ، هست .
دوتای دیگر نیز چون داستان این پیکره در کوه شاپور کازرون
هست که انکاره ی آنها مانند این یکی نیست .

در پیکره ی نقش رستم ، پادشاهی دیده میشود که براسبی
سوار است ، و مردی در رخت رومیان جلوی اسب اوزانورده است
و مردی دیگر ، باز در رخت رومیان ، در میانه ی اسب شاه



پیکره ی برجسته‌ی اردوان و والرین

بیکره‌ی برجسته‌ی اردوان و والرین

و مردی که زانورده است، اندکی کنارتر، سرپا ایستاده بشاه پرداخته است. در پشت سر این اسب، مردی نیم تنه دیده میشود که یکدست خود را برای احترام تا بجلوی چهره اش بالا برده است. پائین تنه‌ی این مرد را هموار کرده بر روی آن نوشته‌هایی کنده اند که اکنون رورفته است، و میگویند بزبان پهلوی است.

افسری کنگره دارد، چون زبانه‌ی آتشی که ساده و هندسی اش کرده باشند، بر سر پادشاه است که گپه‌ی بلندی از پارچه دارد. موهای پر پشت سر شاه، چین چین و رویهم بردوسوی چهره اش آنباشته است، و در پشت سر او دنباله‌های آویز پهن و دراز و چین دار، دستخوش باد است. در گردن شاه گردن بندی است. دست چپش را بردسته‌ی



بیکره‌ی دیگری که داستانی مانند داستان اردوان و والرین را مینمایاند

پیکره‌ی برجسته‌ی اردوان و والرین

شمشیری که بکمر بند بسته است نهاده ، و دست راستش بجلو دراز است. دامن پیراهن و پشت خلوار بلندش مانند رخت ارشک و والارشک دارای چین و چروکهای ریزاست. اسب شاه ، با سوراخ بینی گشاد، و گردن کشیده ، دست راست را بالا گرفته و بر یکدست و دو پایش استوار ایستاده است .

دم اسب را خوب جوری بافته و آرایش داده اند ، و آویز های کوتاه چین داری نیز در پایان آن بسته اند .
برجستگی این پیکره ، در برابر پیکره های دیگر بیشتر است ، شیوه ی کارش همانندی بسیاری با پیکره های گودرز دارد . آنرا خوب پاکتراشی کرده اند ، جنب و جوش و زندگی در آن بخوبی پیدا است . چیزی که بیش از همه باید در آن بدیده گرفت ، ساختمانی اسب و کسانی است که با هم جور کرده اند ، و از دیده ی پیشه و هنر زبردستی شایسته ای در نگاره ی آن بکار برده اند . *

* - بررسی کنندگان ، این پیکره را از شاپور اردشیر و والرین پادشاه روم میدانند . این گفته ی آنها درست نیست ، چون شاپور و والرین همزمان نبوده اند .

در نوشته ی - تقویم و تاریخ در ایران - جابجا و از روی زمینه - هائی درست و رسا ، نشان داده شده است که اردشیر بابکان در ۲۶۶ میلادی بتخت شاهی نشسته ، و در این باره در جائی چنین نوشته است :

طالع سال جلوس اردشیر - کتب نجومی طالع سال جلوس اردشیر را از ۱۵ تا ۱۸ درجه جوزا داده اند و این طالع ها از ماخذ نیمروز یا قبه الارض حساب میشده است . طالع سال ۵۳۷ مهری اشکانی مطابق ۲۶۶ میلادی همانطور که داده اند در اواسط جوزا است .

و در لاروس ها هم نوشته اند که والرین پادشاه روم در ۱۹۰ میلادی زائیده شده و در ۲۵۲ میلادی پیادشاهی رسیده و پس از هشت سال که ۲۶۰ میلادی و ۶ سال پیش از بتخت نشستن اردشیر بابکان بوده ، مرده است .

بنابراین ، والرین پیش از مرگش میباید با اردوان پنجم اشکانی همزمان بوده باشد نه با شاپور اردشیر ، و اردوان هم چنانکه نوشته ها نشان میدهند با رومیان جنگیده و آنان را شکست داده است . و ازینرو ، بدگمانی بدل راه نمی یابد که : آیا در نهاد ، اردوان با رومیان سروکار داشته است یا نه ، بویژه ، نویسنده ی ایران باستان هم ، با اینکه درباره ی بزرگی اردوان بدگمانی و شتابزدگی نشان داده ، در این باره در جایی چنین آورده است که :

اردوان آخری همان اردوان پنجم تاریخ است ولی اکثر نویسندگان او را بزرگتر از شاهان دیگر اشکانی دانسته اند و این برخلاف تاریخ است ولی جهت اینست که شاه اشکانی در موقع انحطاط دولت بارت رومیها را شکست داده .

.....

پس با چگونگی گزارش سال پادشاهی آنها ، اگر مردی که خزانو زده والرین است ، بناچار پادشاه باید اردوان پنجم باشد .

.....

وانگهی در این پیکره دیده میشود که نیم تنه‌ی پائینی مردی را که در پشت سراسب ایستاده است هموار کرده و بر آن نوشته‌هایی کنده اند، با اینکه در سوی چپ این پیکره «در پشت سر و بالای والرین» جایی درخور نوشتن «تنها جایی که زینده بود» بوده است و نیازی بخراب کردن پائین تنه‌ی آن مرد نبوده است (این جای نوشتن، در میان پیکره چنان زیندگی داشت که اگر بر روی آن نوشته‌هایی بوده و پاکش میکردند و از نو نوشته‌هایی بر آن میکنند «گو اینکه از راه‌های دیگر باین دست خوردگی و خرابکاری پی برده میشد» باز، باین زودی این آشفتگی کنونی بدیده نمیرسید).

این خرابکاری اگر در زمان ساسانیان یا پس از این زمانها انجام شده باشد، بادست هر مردمی که انجام شده، باری از روی خامی انجام شده است «چون انگاره‌ی این پیکره از دیده‌ی پیشه و هنر چنان بجا و درست بوده است که از نیروهی چگونه کم و کاستی باندیشه نمی‌گذرانید، ولی پاک کردن پائین تنه‌ی این مرد، دستبردگی رسواکننده‌ی او را بروز داده است» و پیدا است که خرابکار ندانسته است چگونه در آن دست برد، و نیز این دست خوردگی آشفتگی‌ای در اندیشه فراهم کرده است که گفته‌های بررسی کنندگان را در این باره خواهی نخواهی پس میزند همچنانکه دست‌خوردگیهای برخی پیکره‌های برجسته‌ی وابسته به بین النهرین را نیز که نوشته‌هایی روی آنها کنده اند تا کسانی را که میخواهند بشناسانند، پس زده است.

.....

(پیکره‌های دوگانه‌ی الف و ب ، پیکره‌های برجسته‌ی کوروش است که درپیش نموده شده است . ولی همچنانکه گفته شد خاورشناسان گفته اند که پیکره‌ی آثورنازیرپال است که در کالا نزدیک موصل ، پیدا شده است ، وچنانکه دیده میشود برروی دست‌هاورخته‌های این دو پیکره نوشته‌هایی‌کنده اند که بسیار نابجا است و ازینرو، گفته‌های خاور شناسان درباره‌ی چیزهای دیگر نیز درخور درنگ بسیار و هوشماری است) ☆

☆- جای پیدایش این دو پیکره در نوشته‌های پیش ، بجای کالا بابل داده شده است و این لغزشی بود که پیش آمد ، ازینراه یادآوری میشود .



(الف)



(ب)

۱۵۱

پیکره‌ی برجسته‌ای که میگویند جنگ اردوان رامینماید

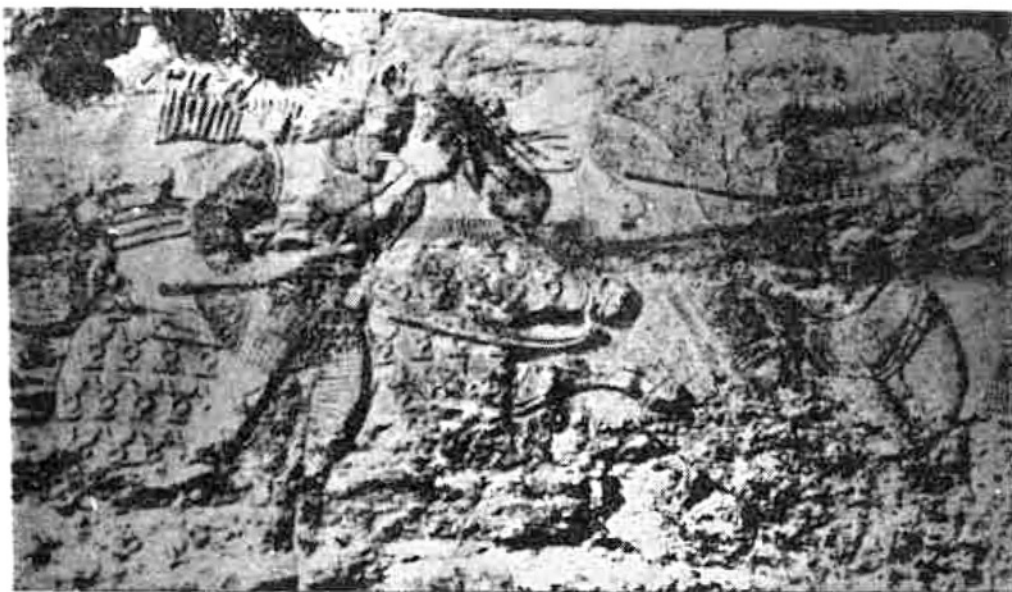
این پیکره که در فیروزآباد هست، ریزه کاریها و اندازه‌ها و جنبش‌های بسیار گیرا است.

در نخستین نگاه، همه‌ی نگاره‌ها و جنبش‌ها هندسی دیده میشوند و ازینرو با پیکره‌های دیگر، يك دگرگونی آشکار دارد؛ در دوجا، دومرد را سراسر جوشن پوش نشان میدهد که هر يك بسواری که آنها هم جوشن پوش اند تکار شده و باینزیه‌ی بلندشان بر ته‌یکاه آنها زده از اسب سرنگونشان کرده‌اند. اسبهای هردو سوار پیروز، نیز جوشن پوش اند. جوشن اسب اردوان دارای همان



پیکره‌ی برجسته‌ای که میگویند جنگ اردوان رامینماید

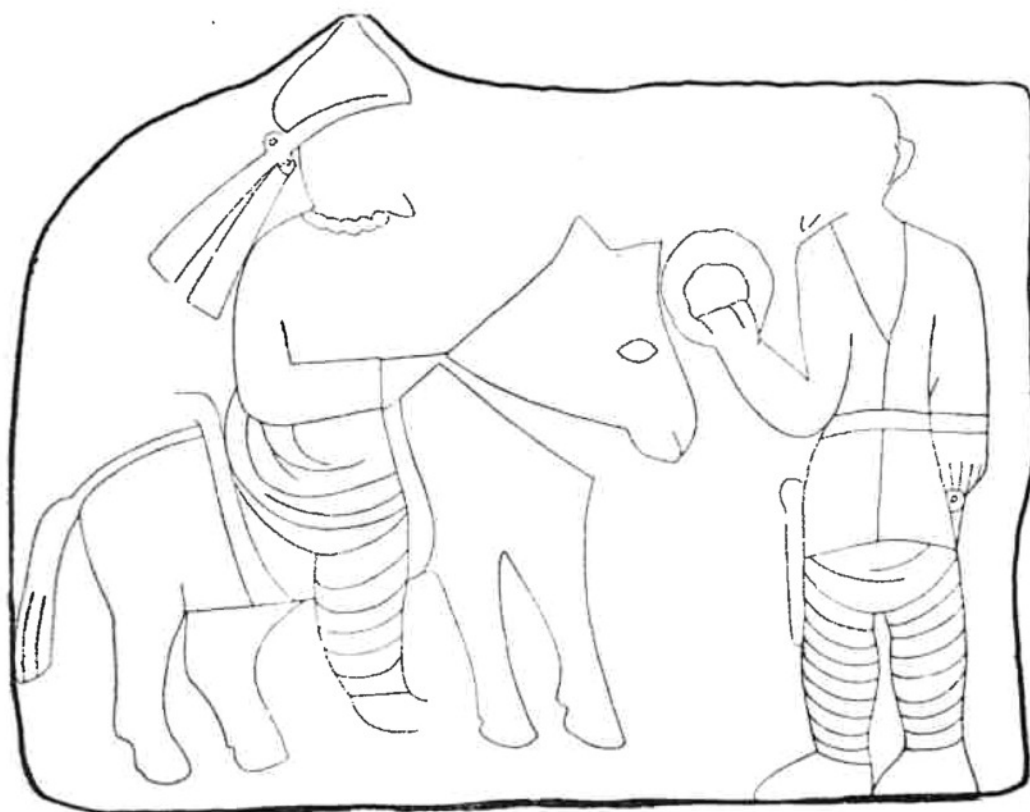
نگاره‌هایی است که بر تنگ کپل اسب‌گودرز نیز بوده است .
بخش پائینی این پیکره ، شکسته و ریخته شده است .



پیکره‌ی برجسته‌ای که می‌گویند جنگ اردوان را می‌نماید

يك پيكره ي ديگر از زمان اشكانيان

در سرپل زاب ، زیر پيكره ي گرفتاران در كوه باتير ، پيكره ي برجسته اي بدرازا و پهنای دو متروسی سانتیمتر در یکمتر و نیم هست که مردی را سوار بر اسبی نشان میدهد . در جلوی او مردی پیاده ایستاده یک دسته گل گرد کرده را بسوی او دراز کرده است . این پيكره چنان نخاله ساخته شده که هرگز نمیشود آنرا با پيكره های ديگر زمان اشكانيان سنجید .



پيكره ي برجسته اي از اشكانيان که در سرپل زاب هست

.....
 و نیز نگاره هائی بر سنگ، از دره ی کال چنگال بیرجند ،
 پیدا شده است که بشیوه ی کاراشکانی است . ❖



نگاره ی دره ی کال چنگال

❖ - این نگاره ها را آقای جمال رضائی پیدا کرده است ، و در ایران کوده ی
 شماره ی - ۱۴ - نیز آنچنانکه باید چگونگی آنها را روشن نموده و دکتر صادق
 کیا نیز نوشته های آنها را خوانده است . در نگاره ی شیر اینگونه خوانده است
 (بری ارتخشتر نخوری خشرب) و میگوید چنین از آن بر می آید :
 « پور اردشیر نخور هربان ، »



نگاره‌ی دره‌ی کال چنگال



نگاره‌ی دره‌ی کال چنگال



پیکره ی برجسته‌ای از اشکانیان

.....
جزاین پیکره ها و نگاره ها ، پیکره‌های گردی در برخی از
جاهای بین‌النهرین بدست آورده‌اند که در شیوه‌ی کار ، با شیوه‌ی
همگانی زمان اشکانیان دگرگونی دارد. ✦

✦ - این دگرگونی شیوه‌ی کار میباید در میان باشد، زیرا در هر
جائی نمونه‌های هنری ، روی خواش و خواست مردم آنجا پدید
می‌آید ، همچنانکه نمونه‌های هنری بخش‌های چهارگانه‌ی فلات
ایران هر يك برای خود شیوه‌ای جداگانه دارند ،

بخش باختری بین‌النهرین چون در این زمان کم و بیش زیر
 رخنه‌ی باختریان نیز بوده ، روشن است که از روش کار آنها چاشنی
 گرفته است ، از اینرو همه‌ی نمونه‌های یافته از بین‌النهرین را که
 بزمان اشکانیان بستگی دارد نباید با نمونه‌های دیگر ایران که
 با دست ایرانیان ساخته شده است ، یکی دانست ، زیرا میشود
 بیکانگانی که با شیوه‌ی هنری ویژه‌ی ایرانیان آشنائی نداشته‌اند
 نمونه‌هایی از خود بجا گذاشته باشند ، بنابراین ، نمونه‌های یافته
 از بین‌النهرین چون دارای چهره‌های آشناست و وابستگی و مهری
 را برمی‌انگیزانند ازینرو گمرا هستند .



نیسکره‌ی برجسته‌ای که در بین‌النهرین پیدا شده است



پیکره‌ی برجسته‌ای که در بین النهرین پیدا شده است



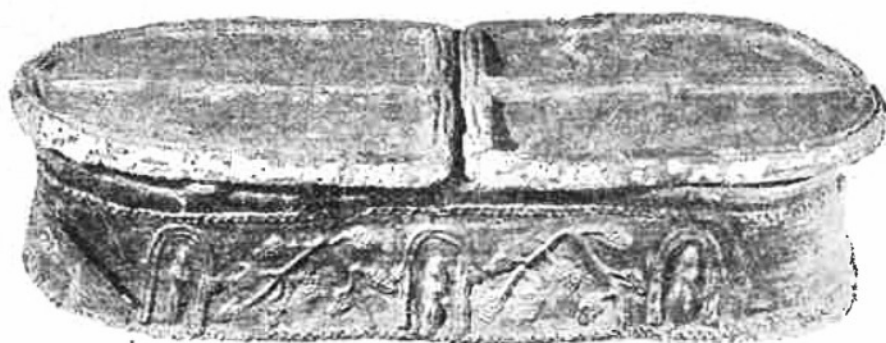
پیکره‌ی برجسته‌ای که در بین النهرین پیدا شده است



پیکره و نمونه ای از رخت زنان اشکانی

سفالهای کاشی و نقاشی هائی از زمان اشکانی

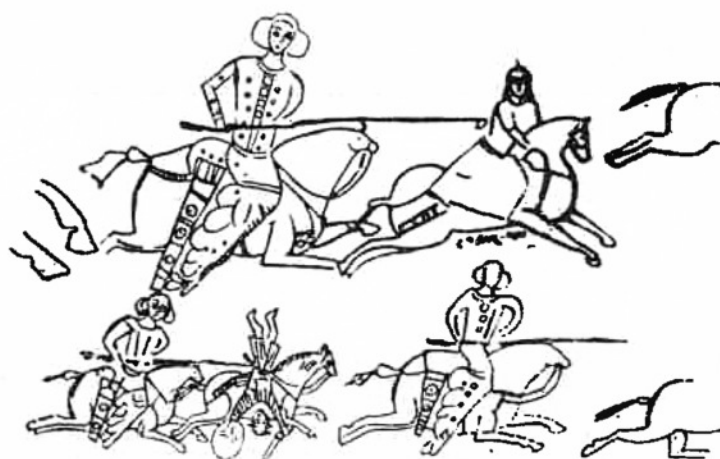
برای ایرانیان این زمان ، رنگ آمیزی کارنا آشنائی نبود ، زیرا مایه‌ی اینکار از زمان هخامنشیان برای شان فراهم بود . با اینکه ریخت کاسه و کوزه‌های سفالی هر چند زمان که میگذرد ، خاله تر میشود ، در رنگ آمیزی آنها شایستگی فراوانی نشان داده میشود . کاسه‌های سفالی کوچک و بزرگ و تابوتهای بزرگ را هم رنگ آمیزی کرده اند . استادی مردم این زمان در اینکار ، بیش از زمان هخامنشیان بوده است ، و همینکار زمینه‌ی پیشه‌ی نقاشی را پس از این زمان بنیاد نهاده است .



تابوت کاشی، از اشکانیان

در خرابه های دورا اوروپوس ، که نام جائی در بین النهرین است ، چندین نقاشی دیواری از زمان اشکانیان بدست آمده است . یکی از آنها نبردی را مینمایاند و در تای دیگر مهر را نشان میدهد ، در نبرد :

۱- جنگ آوری ، نیزه ی بلندش را بسوی هم او رد گریزان خود



نگاره ی نبرد ، کار اشکانیان

نشان کرده است. در پائین همین داستان، سواری بانیزه‌ی خود بر
 تپی گاه هم‌اوردش زده از اسب سرنگونش کرده است.
 ۲- مهر: براسبی تازان سوار است و تیری بر چله‌ی کمان نهاده
 گوزنی را از میان شکارها نشانه رفته است.



نقاشی مهراسب سوار، کار اشکانیان

در دیگری، مهر بر تختی نشسته و چوبدستی را که تپش
 بر زمین است بادهست راست گرفته و دست چپش را بردسته‌ی شمشیری
 که در میان کمر بندش فروست نهاده است.



نقاشی مهرنشسته، کار اشکانیان

.....

.....

بیکمان نمیتوان گفت که نقاشیهای زمان اشکانیان بهمین چند
 تکه پایان می پذیرد ، چون نوشته ها و زمینه ها نشان میدهند که
 هنرمندان این زمان، فراوان باینکار دست برده و نمونه های باارزشی
 که سپس از میان رفته ، از خود بجا گذاشته بوده اند ، و در این باره
 مسعودی که در سده ی چهارم هجری میزیسته ، در التنبیه والاشراف
 خود نوشته ای دارد که این زمینه را بخوبی میرساند و چنین میگوید:
 اشکانیان تابستانها بشیر آذربایجان میرفته اند و شیر در این هنگام دارای ساختمانهای
 بود که بر از نگاره های آسمانها و ستاره ها و خشکیها و دریاها و جانورها و جزاینها
 بوده است و همه ی آنها بسیار گیرا و شکفت انگیزانه رنگ آمیزی شده بوده اند .

نگاره ی پیکره ی برجسته ی سر بل زاب را د که از اشکانیان است ،
 نویسنده از روی خود پیکره ساخته است .

هنرمندی ایرانیان زمان ساسانیان

بهره‌ای که هنرهای گذشته‌ی دور و نزدیک تا پیش از هخامنشیان
بیار آورده بود، پایه کار شیوه‌ی آرایشی برای هنرمندان زمان
هخامنشی شد، و دیده شد که هنرمندان این زمان همچنان دنباله‌ی
پیشینه‌های هنری مردم فلات پهناور ایران را گرفته در پیشرفت آن
کوشیدند و با اینکه بدست بودن اندازه‌ها و انگاره‌ها کوشش داشتند
چنان کردند که شیوه‌ی کار، بیشتر زمینه‌ی آرایشی داشته باشد.

.....

در زمان اشکانیان، هنرمندان شیوه‌ای پیش گرفتند که دارای همه‌ی
ویژگیهای زمان خود بر پایه‌ی روش هخامنشی باشد؛ چنین که:
شیوه‌ی آرایشی با بیشتر برجسته سازی «پر جسته در برابر کم جسته»
وسه رخ و روبرو سازی آمیخته شد، و نیز روی جنگاوری‌ها و خشونت‌ها
جنبش فراوانتری در این شیوه پدید آمد، و همین خود دست‌آویزی شد
تا آن بردباری سرشار هنرمندان زمان هخامنشی برای پدید آری
نمونه‌های آرایشی، در این زمان از میان برود. بنابراین، اگر دید
همگانی هنر، در زمان هخامنشیان بسوی پدید آری شکوه و
بزرگواری و آرایشگری میرفت، در زمان اشکانیان، این دید بهمراهی
آرایشگری بسوی نمایش برتری و دست‌اندازی و فرزانیکی میرفت.
این روش تا پایان زمان اشکانی و آغاز زمان ساسانی ببالای
پیشرفت خود رسید، و چندی نیز تا میانه‌های زمان ساسانیان دنباله‌ی

آن کم و بیش گرفته شد، و از آن پس بسوی يك دگرگونی تازه تری پیش رفت. ازینرو، شیوه‌ی هنری زمان ساسانیان بادنباله گرفتن شیوه‌ی کار زمان اشکانیان پایه گرفت، و از اینراه رفته رفته پس از چندی زمینه‌ی روش ویژه‌ای برای این زمان فراهم آمد.

چیزی که بیش از همه برای بدید آری روش تازه در این زمان بهانه شد، پیش آمد اندیشه‌ها و انگیزه‌هایی بود که در پیش، مانویان و سپس مزدکیان بادنبال هم زمینه گذاشتند، و در این میان، دادوستد و بازرگانی هم، که بازار گرمی داشت، راه تازه‌ای در پیش پای هنرمندان گذاشت، و دید هنری بسوی برداشت کارهایی رفت که زمانه پیش آورد، چنین: که بجای بکار گرفتن تکه سنگهای بزرگ، کم کم به مس و نقره و پارچه و رنگ، و رویه‌مرفته تکه‌های کوچک دست بردند (مگر گاهی آنهم در سر زمان ساسانیان که هنوز دنباله‌ی کار اشکانیان گرفته میشد پیکره‌های برجسته‌ی بزرگ ساخته‌اند، بویژه يك پیکره‌ی بزرگ و کرد از این زمان در غار شاپور کازرون بجا مانده است که میگویند از شاپور اول است،).



پیکره ی شاپور اول درغار شاپور کازرون

پیکره‌ی برجسته‌ی اردشیر با اردوان

این پیکره ، در نقش رستم ، به نزدیک تخت جمشید ، هست
و مبارزه‌ی اردشیر و اردوان را مینمایاند :

اردشیر براسبی ، که زین و برگ باشکوه‌ی دارد و با تن و بر
کشیده و دست و پاهای باز در تگ و تازاست ، نشسته است ، و نیزه‌ی
بلند و استواری را سخت بچنگ راست خود گرفته به اردوان چنان
تاخت برده است که او و اسبش هر دو را سرنگون کرده است .
(اردوان را در اینجا ، از کلاهش ، که مانند کلاه سوار پیکره‌ی
جنگ اردوان است ، میتوان شناخت) .

این پیکره ، بهترین نمونه‌ی پیشرفت شیوه‌ی پیکره سازی
اشکانیان در این زمان است ، زیرا هیچیک از نمونه‌ها ، جز پیکره‌ی
جنگ اردوان ، نگاره‌های بایسته‌ای چون این پیکره ها ، برای
بهرتر نشان دادن چگونگی جنبش ها و انگیزه‌های تند و تیز کسان
و اسبان و جابکسواران ، ندارد .

با اینکه پیش آمد ها این پیکره را ویران کرده است باز هم
ریزه کاریها و پاکتراشی‌های آن ، که زبردستی سازنده‌ی آنرا میرساند ،
پیدا است .



پیکره ی برجسته ی اردشیر با اردوان

پیکره‌ی برجسته‌ای که میگویند اردشیر را مینماید

این پیکره نیز در نقش رستم به نزدیک تخت جمشید، هست. دو سوار را روبروی همدیگر نشان میدهد. یکی، با دست راست خود یک گردی را که دو آویز بآست بدیگری میدهد، و بدست چپ چوبی دارد. در زیر لگداسب هر یک، کسی برو در افتاده است. پشت سربازی از این دوسوار مردی ایستاده مکس پرانی را بالای سر او گرفته است.

این داستان مینماید که یکی از این دوتن بدیگری فرمانداری یا پادشاهی میدهد.



پیکره‌ی برجسته‌ای که میگویند اردشیر را مینماید

پیکره‌ی برجسته‌ای که میگویند شاپور اردشیر را مینماید.

این پیکره، در نقش رجب «نزدیک نقش رستم» هست. شاپور براسب ستبر و خوش تن و بری که دست چپ را بالا گرفته است، سوار است. موهای سرش چین چین بدوسوی چهره و روی شانه هایش ریخته و خود به رو برون گاه میکند. پشت سر او همراهانی پیاده ایستاده و دستها را بر دسته‌ی شمشیری که بجلوی خود از کمر آویخته اند نهاده اند. شیوه‌ی کار این پیکره، شیوه‌ی اشکانی است و دارای همان ویژگیها و ریزه کاریها است.



پیکره‌ی برجسته‌ای که میگویند شاپور اردشیر را مینماید

پیکره‌های برجسته و کنده کاریهای روی سینی‌ها

این گونه کارها بفراوانی روی سینی‌ها و تنگ‌ها و لکن‌ها و گلاب پاش‌ها و آبریزها هست. بیشتر آنها بشیوه‌ی کار زمان اشکانیان ساخته شده است. داستان این کنده کاریها، بیشتر چگونگی برگذاری بزم و شکار و یایاد آوریهای از پهلوانیهای پادشاهان نامدار است.

هنرمندان، روی نیاز و ناچاری، که انگیزه‌های فرهنگی و بازرگانی بوده است، دست بدامان پدید آوری نگاره‌هایی زدند که باریخت این چیزها جور بیاید، و همین خود زمینه‌ای شد تا انگاره‌های نو پیش آید، و چون اینگونه کارها توانائی بایسته‌ای می‌خواهد کم‌کم این توانائی بدست آمد، و دیده می‌شود که هنرمندان، از این زمان به نگاره‌گری با دیده‌ی ویژه‌ای نگریسته‌اند، و داستانهای خود را با نگاره‌هایی بس زیبا و استوار ساخته‌اند.

(باید دانست که دنباله‌ی همین کار است که شیوه‌هایی را پدید آورد، و پایه‌ی شیوه‌ی هنری ایرانیان زمان اسلامی را فراهم نمود).

پیکره‌ی برجسته‌ی شکار قوچ کوهی

این پیکره‌ی برجسته، پادشاهی را نشان میدهد که یک قوچ کوهی را شکار میکند. ریزه کاریهای آن چنانست که گویی بر روی سنگ، که برای کار کردن پهن و جادار است، کار شده است. نگاره‌ی هر یک از انگاره‌ها فراخور رسم اینکار دارای گوناگونی است، و با پیروی از ریخت سینی، گردش خوش آیندی دارد.



پیکره‌ی برجسته‌ی شکار قوچ کوهی

پیکره‌ی شکاربیر

این پیکره کم و بیش هموار است. پادشاهی را نشان میدهد که براسبی سوار است و بیری را شکار میکند. هوشکماري درزیبائی‌ها و نگاره‌ها و ریزه کاری‌ها و جان و جنبش دادن به انگاره های این پیکره، چنانست که میرساند سازنده‌ی آن پابند رسم کار گذشته نبوده و سخت بی پروا بوده است، و مینماید که هنرمند، رسم و پروائی جز توانائی هنری برای بهتر گویائی نمیخواسته بشناسد، بویژه، آنچه بیش از همه درخور بدیده گرفتن و اندیشیدن است اینست که، هنرمند جای تهي میان شیر خوابیده و پای اسب را با گل و هته هائی بهم برآمده بریخت هندسی پر کرده است.

سازنده‌ی این پیکره، خوب میدانسته است: که برای آرایشی ساختن انگاره های يك جاد بهر ریخت که میخواهد باشد، باید شیوه‌ای بکار ببرد که چشم بجا های تهي و گیرائی بر نخورد تا بتواند بهمه جا خوش آیندانه بلغزد، این رسم، که خود اکنون يك رسم همگانی در هنر است، از این پس جزو دانش هنری هنرمندانی که سپس آمدند، شد.



پیکره ی شکار ببر

پیکره ی نیم برجسته ی شکار پلنگ

در این پیکره پادشاهی دیده میشود که با پلنگی کلاویز شده و شمشیرش را از پشت در میان دو دوشش فرو برده است . سازنده ی این پیکره ، شیوه ی تازه ای در ساختن این پیکره عکاس کرده است ، چنین که : برخی جاها که در نهاد برآمدگی بیشتر از

جا های دیگر دارد آنها را برجسته ساخته و جاهای دیگر را همچنان هموار گذاشته و تنها کننده کاری کرده است . « اینکار ، میرساند که هنرمندان در این زمان در چگونگی کار خود آزادی داشته و ازینرو زمینه ی پدید آوری برای شان فراهم بوده است .



پیکره ی نیم برجسته ی شکار بلمک

پیکره‌ی برجسته‌ی شکار شیر

این پیکره ، پادشاهی را نشان می‌دهد که براسبی سوار است و نیزه‌ی خود را بر توی دهان شیری که سر پا ایستاده زده است ، و شیر دیگری نیز زیر پای اسبش در غلتیده است .
گرددش نگاره‌ها و ریزه‌کاری‌های این پیکره چنانست که ریزه- کاری‌های زمان اشکانیان را بیاد می‌آورد (پیکره‌ی پرندۀ داستان‌ی ونی زنی که بر جانوری داستان‌ی سوار است ، نیز بهمین شیوه ساخته



پیکره‌ی برجسته‌ی شکار شیر



پیکره‌ی پرنده‌ی داحتانی

شده است و در پیکره‌ی نی زن روش تازه‌ای در ساختن چین و شکن-
های آب آن بکار رفته است، و اینکار، زمینه و راه تازه‌ای برای
هنرمندان آینده در چین و شکن سازی آنها میشود، (



پیکره‌ی نی زن

پیکره‌ی تورنگ

این پیکره ، تورنگی را نشان میدهد که گردن بندی را بنوک خود دارد . شیوه‌ی آرایشی قازه‌ای در این پیکره دیده میشود: کنار ی بیرونی سینی را که نزدیک به پیرامون آنست با گردنهای مارپیچی کله‌ها و غنچه‌ها و برگهائی که در میانه‌ی گردش آنها را بکار گرفته‌اند، پر کرده‌اند ، و این زمینه‌ی همان است که در آیتده ، اسلیمی نام گرفت .



پیکره ی تورنگ

پیکره ی ببر

این پیکره ، ببرى را نشان میدهد که پای درختى روى
جرآمدگی های زمین ایستاده است . سازنده ی این پیکره ، جای
تهی درون پیرامونى را که ببر در آن ساخته شده ، با برگها و بته های
دو درخت پر کرده است و کناره ی پایه کارسینى را با گردشهای مارپیچى
و گل های ساده شده ی زمان هخامنشى و اشکانى با همان شیوه ساخته
است ، ازینرو این سینی با شیوه ی آمیخته ای از دوزمان گذشته و
این هنگام ساسانى ، کار شده است .



پیکره ی ببر



پیکره ی شیر و آهو

پیکره ی شیر و آهو

این پیکره ، شیری را نشان میدهد که بر پشت آهوئی چمبیده
 و پنجه ی راستش را بر خرخره اش نهاده است .
 سازنده ی پیکره ، این دو جانور را در میان گردی میان سینه ی
 خوب جواری انکاره سازی کرده است .
 این پیکره ، هم ریزه کاری دارد و هم نگاره های آن خشك
 و خشن است .

پیکره ی بزم

این پیکره ، پادشاهی را نشان میدهد که بر تختی نشسته ،
 در دستی يك جام و در دستی دیگر گلی مانند نیلوفر آبی دارد .
 دو تن را نیز ساخته اند که فی و چنگ می زنند . شاید داستان
 بزم خسرو پرویزو باربد باشد .

در این پیکره ، باز گشت برسم کار گذشته ، دیده میشود :
 ، زیرا پادشاه را بزرگتر از دیگرانی که در پیرامونش هستند



پیکره ی بزم

ساخته‌اند. در اینجا نیز، جاهای تهی با گلبرگها و نگاره هائی که نمودار دل، است پر شده است. این پیکره از دیده‌ی نگاره گیر نیست مگر از دیده‌ی انگاره و بهتر گویائی که بسیار درخور هوشکماري است.

پیکره‌ی مهر ورزی

این پیکره، پادشاهی را نشان میدهد که با زنی بر تختی نشسته مهر می‌ورزد.

انگاره‌ی این پیکره بسیار گیرا و شگفت‌آور است، زیرا یک آزادی و بی‌پروائی و توانائی و پشت پا زدن به رسم، که همه‌ی پابندی‌ها را بهیچ گرفته‌است، در آن دیده میشود:

سازنده‌ی این پیکره، لبه‌ی تخت را که میباید راست بنکارد کمائی نگاشته است، و درازی آنرا نیزه که اگر لخت و تهی بود با کردش سینی جور نمی‌آمد و از دیده‌ی پیشه و هنر و رسم انگاره سازی بیچشم ناخوش آیند بود، با دامن زن و میوه‌ها پوشانیده است. گویانکه این پیکره ریزه کاری و کنده کاری کارهای دیگر را ندارد، با اینهمه اینچنین انگاره‌ها می‌رساند که هنرمندان این زمان بیچگونه بانما کردن و زیبائی دادن کارها بخو می‌آشنا بوده‌اند.



پیکره‌ی مهرورزی



کار ساسانیان

نقاشی های زمان ساسانیان

تا این زمان پیشه ی نقاشی هنوز مانند پیشه های دیگر هنری
 آفتچنان زمینه و روانی که باید نداشته است ، و اگر روی پارچه ها

و کاشی‌ها رنگ آمیز بهائی شده و بر دیوارها نقاشی‌هایی کرده‌اند این نمونه‌ها در برابر پیش آمده‌ها و دستبردهای زمانه و ایستادگی نداشتن، از میان رفته است و بویژه نقاشی‌ها که هرچه یافته شده، روی دیوارهای کچی بوده و در گذشت زمان ویران شده بوده است.

جز آنچه از زمان اشکانیان نموده شد نقاشی‌هایی از ویرانه‌ی کوه خواجه‌ی سیستان بدست آمده است که بیشترش رنگ و رو رفته و فروریخته بوده است.

شیوه‌ی کار نشان میدهد که میباید از پایان زمان اشکانی و آغاز زمان ساسانی باشد.

از نگاره‌ی آنها يك همانندی با نقاشی‌های وابسته به مانویان که در تورفان در ترکستان چین، یافته‌اند پیداست.



کار ساسانیان

نقاشی هائی از کوه خواجه



نقاشی اسب سوار

اسب سوار :

این نقاشی ، کنارهای در پیرامون خود دارد که پرنکهای
او خرا- قهوه ای ، و خاکستری و اندکی زرد پر شده است . روی پایه-
کاره که کنارهای سر قاسری آنرا فرا گرفته ، سواری را کشیده اند که
نیزه ای بدست دارد .

رنگ پیراهن سوار، پیروزه‌ای روشن، و رنگ شلوارش سپید
است. رنگ اسب، اوخرائی، و رنگ نیزه‌ای که سوار بدست دارد
نارنگی زرد و شاست.

همه جای زمینه، گرداگرد سوار و اسب، خاکستری-آبی، و انگاره-
های کنارها و انگاره‌های دیگر، که بر پایه کار است، همه بارنگ
مشکی کشیده شده است.

مرد نیمرخ:

کردن و چهره‌اش برنگ نخودی گرم است. رنگ کلاهش
اوخرائی، و رنگ شاخه‌ای که بر کلاه اوست نارنگی رنگ، و پیراهنش
برنگ سپید است. رنگ زمینه‌ی پیرامون سر و رویش قهوه‌ای قرمز-
وش است،

و بیرون زمینه نیز، بنفش روشنی است که برنگ نخودی نزدیک
است، و همه‌ی نگاره‌ها بارنگ مشکی کشیده شده است.



نقاشی مرد نیمرخ

نی زن :

کردن و چهره اش برنگ نه خودی گرم است . موهایش برنگ
مشکی ، وزمینہ ، خاکستری سپید و ش است . همه ی نگاره ها با
رنگ مشکی کشیده شده است .



نقاشی بی زن

چهره ی زن :

موهایش قهوه ای خرمائی وش است . چهره اش برنگ نخودی
گرم، وزمینهی کار، خاکستری آبی وشى است که نزدیک برنگ نخودی
است . همه ی نگاره ها بارنگ مشکى قهوه ای وش کشیده شده است .



نقاشی چهره ی زن

پسر نیمرخ

چهره اش برنگ نخودی گرم . زمینه ی کار ، خاکستری
سپید و ش است ،
و همه ی نگاره هایش بارنگ مشکی کشیده شده است .



نقاشی بر نیمرخ

بالا تنه ی زن :

تن ، برنگ نخودی گرم است . رواندازش نارنگی رنگ ،

وزمینهای کار برنگ بنفش آبی وشی است که بخاکستری نزدیک است .
 همه ی نگاره ها بارنگ مشکی اوخرائی وشی کشیده شده است
 که برنگ آبی نزدیک است .



نقاشی بالاتنی زن

با اینکه نمونه‌های نقاشی این زمان مانند زمانهای گذشته کم است، و چنین مینماید که جز آنچه نفوده شده نمونه‌های دیگری در میان نیست تا چند و چونی زیبا پسندی مردم این زمان را روی زمینه‌ی جادارتری چنانکه باید برساند، با اینهمه، برخی زمینه‌های پذیرفتنی هست که مینماید نقاشی در این زمان بیش از زمان اشکانیان روانی داشته است، زیرا آنچه درباره‌ی قالی رنگارنگ ایوان مدائن



میکویند کار ساسانیان بر روی پارچه است، ولی اینکار بشیوه‌ی اشکانیان است،

یا پارچه‌های نگاره دار ساسانیها میگویند، و یا آنچه از روی نوشته‌ها درباره‌ی رنگ رخت‌های پادشاهان دریافت میشود میرساند که در این زمان، مردم کوشش فراوانی برای پیشرفت هنر نقاشی داشته‌اند به ویژه گفتگویی که میان خسرو قبادیان و پسر کی، که خود را زیباشناس و دانشمند اینکار میدانسته، گذشته است، مینماید که هنر میباید کم و بیش زمینه‌ی گفتگوی همگانی بوده باشد.

.....
دشاهنشاه فرماید ، پرسید :

که از زنان کدام به ؟

گویند ریدك : كه انوشه بوی

زن آن به كه به مینش مرد دوست و رایش افزونی .

بالای میانه ، برش پهن ، سر و گردن هم بست ،

پایش کوتاه و میان باریك وزیربای گشاده

انگشتان دراز ، اندامش نرم و سخت آکند .

و به پستان ، ناخنش برفین و گونه اش انارین .

چشمش بادام آئین ، و رپوستین .

ابرو طاق ، دندان سپید ، تر و خواب .

گیوسپاه و روئین ، دراز .

و رپستر مردان سخن به پیشرمی نکوید .

شاهنشاه پسندید ، آنرا براست داشت .

.....
بو حقری ، که از سرایندگان عرب درسده ی سوم هجری بوده
است ، هنگامی که از شام به بغداد میرفته ، ایوان کسری را دیده و
گزارشی چنین در باره ی چگونگی آرایش و نمای آن داده است :

.....
این گفتگوراد کتر محمد مقدم از نوشته ی پهلوی گردانده و در دسترس من گذارده است.

«این کاخ شمارا از نمونه های شکفت آورمردمی آگاه میکند که زبان هرگز از گفتار آن شکفتی ها نمی تواند خود داری کند. اگر نقاشی جنگ انطاکیه را نگاه کنیم ، اندام بلرزه می افتد ، زیرامرگ از آن می بارد . انوشیروان در زیر درفش لشکر آرامی میکند ، رخس برنگ سبز نزدیک به زرد است ، و در پیش روی او مردانی دیکی نیزه بدست و دیگری سپروزوین بدست ، میچنگند . این نگاره ها و چهره ها دودلی پیش می آورند که آیا اینها زنده های لال اند ؟»

بو حترى ، نقاشى ديگرى را گزارش ميدهد :

(در اینجا خسرو پرویز از باربد جام میگیرد ، این مردمی که پشت سر هم ایستاده خنده ها بلب دارند از خود پایه وارچی و ادرا ندیشه برایم پدیدار میکنند) .

.....

جز اینها در مجمل التواریخ و القصص « که به نزدیک سده ی پنجم هجری بستگی دارد ، و نیز در نوشته ی حمزه ی اصفهانی « که خود بنزدیک سده ی چهارم هجری میزیسته ، گزارشی درباره ی رنگهای رخت پادشاهان ساسانی هست که روشن میکند چگونه رنگهایی در آن زمان بوده و آنها را چگونه می آمیخته و چه رنگهایی را در برابر هم می پسندیده اند .

رخت اردشیر و رنگ آن

حمزه ی اصفهانی میگوید کتابی را دیده است که در آن پادشاهان
ساسانی را نقاشی کرده بوده اند :

اردشیر را کشیده اند که قبای نگاره دار پوشیده ، شلوارش آبی
آسمانی و تاجش سبز روی زمینه ی زردین است و نیزه ای هم در دست دارد .
.....
.....

در مجمل التواریخ نوشته شده است :

..... و نسب او در سیرالملوک چنین است : اردشیر بن یاپک
ابن ساسان ابن فانک بن مهونس بن ساسان بن بهمن بن اسفندیار
و خدای تعالی علیم تر است بر آن . و اندر کتاب صورت پادشاهان بنی
ساسان گفته است : که پیراهن او بدینارها بود ، و شلوار آسمانگون و
تاج سبز در زر ، و نیزه قایم در دست ،

رخت شاپور اول و رنگ آن

حمزه - شاپور پسر اردشیر ، قبایش آبی آسمانی ، و شلوارش قرمز
گلدوزی شده ، تاجش قرمز آمیخته به سبز است . نیزه ای هم بدست
دارد .

.....

 مجمل التواریخ - شاپور پسر اردشیر بود . در کتاب الصور اورا
 پیراهن آسمانگون گوید ، و شلووار وشی سرخ و تاج سرخ در سر ،
 ایستاده نیزه در دست گرفته .

رخت هرمز و رنگ آن

حمزه - هرمز پسر شاپور اول ، قبایش سرخ و قلابدوزی
 شده ، شلوارش سبز و تاجش سبز روی زمینه ی زرین و سوار بر شیر
 است و در دست راستش نیزه ایست و بدست چپش سپر دارد .

.....

 مجمل التواریخ - هر مزد پسر شاپور بن اردشیر بود ، و اندر
 کتاب صورة گفتست پیراهن وشی سرخ داشت ، و شلوار سبز ، و تاج
 سبز در زر داشت (اندر دست) راست نیزه و اندر چپ سپر داشت ،
 بر شتری نشسته .

.....

 * - در برهان قاطع - وشی بفتح اول و کسر ثانی ، پارچه لطیف گندار
 و منقوش است .

وخت بهرام ورنک آن

حمزه - بهرام پسر هرمز، قبایش سرخ، شلوارش سرخ، تاجش آبی
آسمانی باد و تیغه‌ی ماه و یک ماه زرین. یک نیزه در دست راست گرفته
ایستاده است و یک شمشیر هم در دست چپ دارد که بآن تنه داده است.

.....
.....

مجم‌التواریخ - بهرام پسر هرمز شاپور بود، صورت او
با پیراهن سرخ، و شلوار سرخ، و تاج آسمان کون نگاشته، اندر دست
راست نیزه و اندر چپ شمشیر بدان فرو چسبیده.

وخت بهرام دوم ورنک آن

حمزه - بهرام پسر بهرام. قبایش آبی آسمانی و قلابدوزی شده،
شلوارش سرخ. روی تختی نشسته و دستش را روی شمشیر نهاده است.
تاجش سبز است و دو بال کوچک بایک ماه گرد زرین دارد.

.....
.....

مجم‌التواریخ - بهرام الثانی: پسر بهرام بن هرمز بود،
بصورت او نگاشته با پیراهنی وشی سرخ، و شلوار سبز، و تاج

آسمان گون (میان) دوشرفه زرین بر سریر نشسته و کمائی برزه
کرده اندر دست راست گرفته و سه چوبه تیر اندر چپ گرفته .

رخت نرسی و رنگ آن

حمزه - نرسی پسر بهرام . قبایش سرخ و قلابدوزی شده ،
شلوارش آبی آسمانی قلابدوزی شده ، خودش ایستاده و دودستش
را روی شمشیر گذاشته است ، و تاجش سرخ است .

.....
.....
مجمعل التواریخ - بهرام الثالث : پسر بهرام بن بهرام هرمزد
بودست ، و لقبش سکان شاه . و سکان نام سیستان است . پیراهن بهرام
بهرامیان آسمان گون بودست ، با شلوار سرخ ، بر سریر نشسته ، و
بر شمشیر تکیه زده ، و تاج او سبز میان دوشرف زر اندر ساخته .
خرسه بن بهرام : (۲۲-آ) نرسی نیز گویند ، برادر این بهرام بود ،
نرسی بن بهرام بن هرمزد ، پیراهنش وشی سرخ بود ، و شلوار وشی
بر لون آسمان ، بر پای استاده نگاشته است با تاج سرخ ، و بهردو
دست بر شمشیر فرو چسبیده .

☆ - در برهان قاطع - شرفه : بضم و فتحه و کسره اول در عربی مطابق کنکره
را گویند خواه کنکره قلعه و خواه کنکره بام و دیوار خانه و غیره باشد ،

رخت هرمز پسر نرسی و رنگ آن

حمزه - هر مزد پسر نرسی . قبایش سرخ و قلابدوزی شده است .
شلوارش آبی آسمانی قلابدوزی شده . قاجش سبز ، ایستاده و دو
دستش روی شمشیر است .

.....
.....
مجملة التوارىخ - هر مزد پسر نرسی بود ، در صورت ساسا (نیا) ن
پیراهن سرخ و شى صورت کرده است ، باشلوار آسمان گون ، و قاج
سبز بر سر نهاده ، و به هر دو دست تکیه بر شمشیر زده .

رخت شاپور هرمز و رنگ آن

حمزه - شاپور هرمز ، قبایش گل سرخی و قلابدوزی شده .
شلوارش سرخ قلابدوزی شده . روی تخت نشسته در دستش قبر زینی
است . قاجش آبی آسمانی و گرداگرد آن برنگ زراست ، دو کپه ی
زرین دارد که يك تیغه ی ماه از زر در میان آنست .

.....
.....
مجملة التوارىخ - شاپور : پسر این هر مزد بود و او را عرب

ذوالاکتاف لقب کردند . پیراهن او مورد بودوشی ، شلوار سرخ
وشی ، برتخت نشسته تبرزینی اندر دست ، وتاج بلون آسمان بزر
منقش برنکها اندر میان دوشرفه زر ، وصورت ماه برسر نگاشته .

رخت اردشیر پسر شاپور ورننگ آن

حمزه - اردشیر پسر شاپور . قبایش قلابدوزی برننگ آبی
آسمانی . شلوارش سرخ قلابدوزی شده . تاجش سبز . نیزه ای در
دست راست دارد ودست چپش را برروی شمشیر نهاده است .

.....

مجملة التواریخ - اردشیر: پسر هرمزد بن نرسی بود ، برادر
شاپور ، پارسیان اورانکو کار خواندند ، پیراهن او آسمان گون بود
وشی بدینارها ، وشلوار سرخ ، بدست راست نیزه وبچپ اندر شمشیر
بود بدان چفسیده (۲۲-ب) وتاج سرخ برسرفهاده .

رخت شاپور پسر اردشیر ورننگ آن

حمزه - شاپور پسر اردشیر ، قبایش سرخ و قلابدوزی شده .
شلوارش آبی آسمانی . زیر قبایش قباى دیگری است که زرد است .

تاجش سبز آمیخته به سرخ که دوبرال کوچک و یک ماه زرین دارد.
خودش سر پا ایستاده و گریزی بدست راست دارد که سر آن چون
پرندۀ ایست و دست چپش روی دستان شمشیرش نهاده است .

.....
.....

مجمّل التواریخ - شاپور بن شاپور : پسر ذوالاکناف بود ،
در کتاب صور پیراهن او وشی سرخ ، و اندر زیرش دیگری زرد ، و
شلوار آسمان رنگ ، تاج میان دوشرفه زرا اندر برنگ سبز ، ایستاده
نکاشتست ، قضیبی آهن صورت مرغی بر سرش بدست راست ، و بدست
چپ بر قبضه شمشیر فراخمیده .

وخت بهرام پسر شاپور و رنگ آن

حمزه - بهرام پسر شاپور ، قبایش قلابدوزی آبی آسمانی ،
شلوارش سرخ قلابدوزی ، تاجش سه گپه و یک ماه زرین دارد .
ایستاده نیزه ای بدست راست گرفته و دست چپش را روی شمشیرش
نهاده است .

.....
.....

مجمّل التواریخ - بهرام بن شاپور : واورا کرمان شاه خواندندی ،
تاج او سبز گوید ، در میان سه شرف زر ، و پیراهن آسمان گون

وشلواروشی کرده ، بدست راست اندر نیزه ، و بدست چپ بر شمشیر
فراخمیده .

رخت یزدگرد پسر بهرام و رنگ آن

حمزه - یزدگرد پسر بهرام ، قبایش سرخ . شلوارش آبی
آسمانی . تاجش آبی آسمانی . ایستاده است و نیزه ای بدست دارد .

.....

.....

مجمل التواریخ - یزدگرد : پسر بهرام بود ، پارسیان او را
بزه گر خواندند . پیراهن او سرخ بود ، و شلوار بلون آسمان ، و تاج
همچنان ، ایستاده نیزه اندر دست .

رخت بهرام گور پسر یزدگرد و رنگ آن

حمزه - بهرام گور پسر یزدگرد ، قبایش آبی آسمانی ، شلوارش
سبز قلابدوزی شده . تاجش آبی آسمانی . روی تخت نشسته و یک گرز
در دست دارد .

.....

.....

مجمعل التوار یخ - بهرام گور: پسریزد کرد بود ، وبهرام گور
را پیراهن در کتاب صورت ، آسمان کون نکاشتست ، وشلوار سبز
وشی ، وکرز اندر دست .

رخت یزد کرد پسر بهرام گور ورنک آن

حمزه - یزد کرد پسر بهرام ، قبایش سبز ، شلوارش سیاه
قلایدرزی شده با زر ، تاجش آبی آسمانی . روی تخت نشسته و
پشمشیرش تنه داده است .

.....
.....
مجمعل التوار یخ - یزد کرد : پسر بهرام گور بودست ، وپیراهن
سبز داشت وشلوار وشی سیاه رنگها با زر ، وتاج آسمان رنگ ، بر
تخت نشسته وتکیه زده بر تیغ (۲۳-آ)

رخت فیروز ورنک آن

حمزه - فیروز پسریزد کرد ، قبایش سرخ . شلوارش آبی آسمانی
زر دوزی شده تاجش آبی آسمانی . روی تخت نشسته نیزه ای
چردست دارد .

.....
.....
مجمل التوار یخ - فیروز : پسر یزدگرد بن بهرام گور بود ،
پیراهن سرخ نکاشت ، و شلوار آسمان کون به زروشی کرده ، و
تاج هم بدین رنگ ، بر تخت نشسته نیزه اندر دست گرفته .

رخت بلاش و رنگ آن

حمزه - بلاش پسر فیروز ، قبایش سبز ، شلوارش سرخ قلابدوزی
شده با سیاه و سفید است . تاجش آبی آسمانی . ایستاده و نیزه ای در
دست دارد .

.....
.....
مجمل التوار یخ - بلاش : پسر فیروز ، پیراهن سرخ داشت و
شلوار سرخ ، با سیاهی و سفیدی بهم آمیخته ، تاج آسمانکون ،
ایستاده نیزه در دست گرفته .

رخت قباد و رنگ آن

حمزه - قباد پسر فیروز ، قبایش آبی آسمانی است و با سیاه

وسپید قلابدوزی شده است . شلوارش سرخ ، تاجش سبز ، روی تخت
نشسته و بشمشیر تنه داده است .

.....
.....
مجمل التواریخ - قباد : پسر فیروز بودست ، و پیراهن قباد
آسمانی گون بود سیاهی و سفیدی آمیخته ، و شلوار سرخ ، و تاج سبز ،
بر تخت نشسته و به تیغ فراخمیده .

رخت خسرو و رنگ آن

حمزه - خسرو پسر قباد ، قبایش سپید و با رنگهای گوناگون
قلا بدوزی شده . شلوارش آبی آسمانی . بتخت نشسته و بشمشیر تنه
داده است .

.....
.....
مجمل التواریخ - کسری نوشروان : پسر قباد بود . پیراهن
اوسفید بود برنکها آمیخته و وشی کرده ، و شلوار آسمان رنگ ، بر
تخت نشسته ، و بر شمشیر (۲۳ - ب) فراخمیده .

رخت هرمز پسر نوشیروان و رنگ آن

حمزه - هرمز پسر خسرو نوشیروان ، قبایش سرخ قلابدوزی شده ، شلوارش آبی آسمانی و قلابدوزی شده ، تاجش سبز ، روی تخت نشسته و گریزی در دست راست دارد و دست چپش را روی شمشیر نهاده است .

.....
.....

مجمّل التواریخ - هرمز پسر نوشیروان بود ، پیراهن وشی سرخ داشت ، و شلوار آ-مان گون بود ، با تاج سبز ، بر تخت نشسته ، بدست راست اندر گریزی داشت و چپ بر قبضه تیغ نهاده .

رخت خسرو پرویز و رنگ آن

حمزه - خسرو پرویز پسر هرمز ، قبایش پشت گلی قلابدوزی شده ، شلوارش آبی آسمانی ، تاجش سرخ ، نیزه ای بدست دارد .

.....
.....

مجمّل التواریخ - کسری پرویز : پسر هرمز نوشیروان بود ، پارسیان او را خسرو پرویز خواندندی ، پیراهن مورد وشی داشت و شلوار آسمان گون ، و تاج سرخ ، نیزه در دست .

رخت شیرویه و رنگ آن

حمزه - شیرویه پسر خسرو پرویز ، قبایش قلابدوزی شده ی
سرخ ، ایستاده و يك شمشیر بریخت سه گوشی بدست دارد .

.....
.....

مجموعه التوار یخ - شیرویه : پسر کسری پرویز بود ، و اندر کتاب
صورت آل ساسان گوید : پیراهن وشی سرخ داشت و شلوار آسمان
رنگ ، و تاج سبز ، برپای ایستاده بدست راست شمشیری کشیده .

رخت اردشیر پسر شیرویه و رنگ آن

حمزه - اردشیر پسر شیرویه ، قبایش آبی آسمانی گوناگون ،
تاجش سرخ . ایستاده يك شمشیر بدست راست دارد و دست چپش نیز
روی شمشیر است .

.....
.....

مجموعه التوار یخ - اردشیر : پسر شیروی بود ، و کودك (۲۴-آ)
پیراهن آسمان گون داشت ، و تاج سرخ ، برپای ایستاده ، نیزه بدست
راست و بدیگر دست شمشیر چفبیده .

رخت پوراندخت و رنگ آن

حمزه - پوراندخت دختر پرویز ، قبایش قلابدوزی شده ی
سبز. شلوارش آبی آسمانی. روی تخت نشسته و تبرزین بدست دارد .
.....
.....
مجمعل التواربخ - بوران دخت: دختر پرویز بود، پیراهن وشی
سبز داشت ، و شلوار آسمان کون ، وتاج هـ چنان ، بر تخت نشسته
تبرزینی در دست .

رخت آزرמידخت و رنگ آن

حمزه - آزرמידخت قبایش سرخ و قلابدوزی بارنگهای گوناگون.
شلوارش آبی آسمانی برنگهای گوناگون . تاجش سبز . روی تخت
نشسته تبرزینی را بدست راست دارد ودست چپش روی شمشیر است .
.....
.....
مجمعل التواربخ - آزرמידخت : خواهر بوران بود دختر کسری
پرویز ، پیراهن اوسرخ نکاشتست ملون ، وشلوار آسمان کون ، و
تاج برسر، برسریرنشسته، بدست راست تبرزینی وچپ بر تیغ تکیه زده .

رخت یزدگرد شهریار و رنگ آن

حمزه - یزدگرد پسر شهریار ، قبایش سبز و قلابدوزی شده .
شلوارش آبی آسمانی قلابدوزی شده . تاجش سرخ . نیزه ای بدست
دارد و دستی را نیز روی شمشیر نهاده است .

.....
.....

مجمعل التواریخ - یزدگرد آخر ملوک اعجم : پسر شهریار بن
کسری پرویز بود ، پیراهن وشی سرخ داشت ، و شلوار آسمان گون
و تاج سرخ ، نیزه اندر دست و بر شمشیر فراخمیده ، و همه ملوک بنی
ساسان را موزه سرخ بودست ، والسلام .

پایان بخش یکم

چاپ این نوشته د که بخش یکم
هنر نقاشی و پیکر تراشی در ایران
زمین است ، در تیر ماه یکهزار و
سیصد و سی و دو در تهران پایان یافت.
این نوشته را بی اجازه ی رسمی
نویسنده اش نباید به چاپ رسانید.
در این نوشته سه نقشه و سد و پنجاه
و نه ۱۵۹ نگاره و عکس هست.

- ۱ پیشینه‌های هنری .
- ۲ هنر .
- ۵ خاور شناسان وفلات ایران .
- ۱۷ فلات ایران و کاوش‌ها .
- ۱۸ مروی‌ها و سیستانی‌ها .
- ۱۹ دامغانی‌ها .
- ۲۱ کاشی‌ها .
- ۲۳ لر‌ها .
- ۲۴ خوز‌ها .
- ۲۶ پارس‌ها .
- ۲۸ گیانی‌ها ، همدانی‌ها ، .
- ۲۹ رازی‌ها .
- ۳۰ آذربادگان‌ها .
- ۳۱ کرمانی‌ها و بلوچ‌ها .
- ۳۴ پیکره‌های برجسته در گذشته‌ی دور .
- ۳۵ پیکره‌ی برجسته‌ی شیخان .
- ۳۷ پیکره‌ی برجسته‌ی دوتن در پیشگاه مهر و ماه .
- ۳۹ پیکره‌ی برجسته‌ی دوتن بی‌مهر و ماه .

- ۴۲ پیکره ی برجسته ی شکارچی .
- ۴۴ پیکره ی برجسته ی گوه رنگان .
- ۴۸ پیکره ی برجسته ی جنگجویان شوشی .
- ۵۱ پیکره ی برجسته ی ریسنده .
- ۵۳ ماد ها .
- ۵۶ پیکره ی برجسته ی گرفتاران دسرپل زاب .
- ۶۱ بخش بین النهرین و بخشهای دیگر ایران .
- ۶۷ پیکره های برجسته ی ایرانیان زمان پارسیان .
- ۷۰ هنرمندی ایرانیان زمان هخامنشان .
- ۷۳ پیکره ی برجسته ی کورش .
- ۸۱ پیکره ی برجسته ی آدم ماهی .
- ۸۲ پیکره ی برجسته ی بیستون .
- ۹۲ پیکره ی برجسته ی داریوش و خشیارشا .
- ۹۶ پیکره های برجسته ی کاشی شوش از زمان هخامنشی .
- ۹۸ نوشته ی گلی شوش .
- ۱۰۲ تخت جمشید زمان هخامنشیان .
- ۱۰۷ اناهید .
- ۱۱۰ هنرمندی ایرانیان زمان اشکانیان .

- ۱۱۹ پیکره‌ی برجسته‌ی مهر .
- ۱۲۴ پیکره‌ی برجسته‌ی شکارگوزن .
- ۱۲۸ پیکره‌ی برجسته‌ی شکارگراز .
- ۱۴۰ پیکره‌ی برجسته‌ی گودرز-سوار .
- ۱۴۴ پیکره‌ی برجسته‌ی اردوان و والرین .
- ۱۵۲ پیکره‌ی برجسته‌ای که میگویند جنک اردوان را مینماید .
- ۱۵۴ يك پیکره‌ی دیگر از زمان اشکانیان .
- ۱۶۰ سفالهای کاشی و نقاشی هائی از زمان اشکانیان .
- ۱۶۵ هنرمندی ایرانیان زمان ساسانیان .
- ۱۶۸ پیکره‌ی برجسته‌ی اردشیر با اردوان .
- ۱۷۰ پیکره‌ی برجسته‌ای که میگویند اردشیر را مینماید .
- ۱۷۱ پیکره‌ی برجسته‌ای که میگویند شاپور اردشیر را مینماید .
- ۱۷۲ پیکره‌های برجسته و کنده‌کاریهای روی سینی‌ها .
- ۱۷۳ پیکره‌ی برجسته‌ی شکار قوچ کوهی .
- ۱۷۵-۱۷۴ پیکره‌ی شکار ببر - پیکره‌ی شکار پلنگ .
- ۱۷۷ پیکره‌ی برجسته‌ی شکار شیر .
- ۱۷۹ پیکره‌ی تورنگ .
- ۱۸۱ پیکره‌ی ببر .

- ۱۸۲ . پینکری شیرو آهو .
- ۱۸۳ . پینکری بزم .
- ۱۸۴ . پینکری مهر ورزی .
- ۱۸۶ . نقاشی های زمان ساسانیان .
- ۱۸۸ . اسب سوار .
- ۱۸۹ . مرد نیمرخ .
- ۱۹۰ . فی زن .
- ۱۹۱ . چهره ی زن .
- ۱۹۳ . پسر نیمرخ .
- ۱۹۳ . بالا قنهی زن .
- ۱۹۶ . گفتگوی ریدك با انوشیروان .
- ۱۹۸ . رخت اردشیر و رنگ آن .
- ۱۹۸ . رخت شاپور اول و رنگ آن .
- ۱۹۹ . رخت هرمز و رنگ آن .
- ۲۰۰ . رخت بهرام و رنگ آن .
- ۲۰۰ . رخت بهرام دوم و رنگ آن .
- ۲۰۱ . رخت نرسی و رنگ آن .
- ۲۰۲ . رخت هرمز پسر نرسی و رنگ آن .

- ۲۰۲ رخت شاپور هرمز و رنگ آن .
- ۲۰۳ رخت اردشیر پسر شاپور و رنگ آن .
- ۲۰۳ رخت شاپور پسر اردشیر و رنگ آن .
- ۲۰۴ رخت بهرام پسر شاپور و رنگ آن .
- ۲۰۵ رخت یزدگرد پسر بهرام و رنگ آن .
- ۲۰۵ رخت بهرام گور پسر یزدگرد و رنگ آن .
- ۲۰۶ رخت یزدگرد پسر بهرام گور و رنگ آن .
- ۲۰۶ رخت فیروز و رنگ آن .
- ۲۰۷ رخت بلاش و رنگ آن .
- ۲۰۷ رخت قباد و رنگ آن .
- ۲۰۸ رخت خسرو و رنگ آن .
- ۲۰۹ رخت هرمز پسر نوشیروان و رنگ آن .
- ۲۰۹ رخت خسرو پرویز و رنگ آن .
- ۲۱۰ رخت شیرویه و رنگ آن .
- ۲۱۰ رخت اردشیر پسر شیرویه و رنگ آن .
- ۲۱۱ رخت پوران دخت و رنگ آن .
- ۲۱۱ رخت آذر می دخت و رنگ آن .
- ۲۱۲ رخت یزدگرد شهریار و رنگ آن .

- نقشه ی بخشی از فلات ایران . ۷ - ۶
- نقشه ی بین النهرین . ۹ - ۸
- نقشه ی سومر . ۱۳ - ۱۲
- پیکره ی برجسته ی هیتی ها . ۱۶ - ۱۵
- کارهای مرویها . ۱۸
- کارهای دامغانیها . ۲۰ - ۱۹
- کارهای کاشی ها . ۲۳ - ۲۱
- کارهای لرها . ۲۴ - ۲۳
- کارهای خوزها . ۲۵ - ۲۴
- کارهای پارسی ها در تخت جمشید . ۲۷ - ۲۶
- کارهای مردم گیان همدانی ها . ۲۹ - ۲۸
- کار مردم ری - کار مردم آذر آبادگان . ۳۰ - ۲۹
- کارهای مردم کرمان و بلوچستان . ۳۳ - ۳۱
- پیکره ی برجسته ی شیخان . ۳۵
- پیکره ی برجسته ی دوتن در پیشگاه مهر و ماه . ۳۹ - ۳۸
- پیکره ی برجسته ی دوتن بی مهر و ماه . ۴۰
- پیکره ی برجسته ی شکارچی . ۴۳ - ۴۲
- پیکره ی برجسته ی کوه رنگان . ۴۷ - ۴۴

- ۴۹ پیکره ی برجسته ی جنگجویان شوشی .
- ۵۱ پیکره ی برجسته ی ریسنده .
- ۵۹-۵۷ پیکره ی برجسته ی گرفتاران سرپل زاب .
- ۶۴-۶۲ پیکره های برجسته ای که میکویند به سران بخش
بین‌النهرین بستگی دارد .
- ۶۹-۶۷ پیکره های برجسته ی ایرانیان زمان پارسیان .
- ۷۲-۷۰ کارهای مخامنه‌شیان .
- ۷۹-۷۳ پیکره ی برجسته ی کورش .
- ۸۱ پیکره ی برجسته ی آدم ماهی .
- ۸۲ پیکره ی برجسته ی بیستون .
- ۸۶ پیکره ی برجسته ای که خاورشناسان گمان دارند
جنگ آثورنا زیر پال را مینمایاند .
- ۸۷ پیکره ی برجسته ای که خاور شناسان گمان دارند
جنگ آثورنا زیر پال را مینمایاند .
- ۸۸ پیکره ی برجسته ی جنگجویانی که خاورشناس
دیولافوا آنها را شوشی می‌شناساند .
- ۹۱ پیکره ی برجسته ی چهره ی داریوش در بیستون .
- ۹۳ پیکره ی برجسته ی داریوش و خشایارشا .

- ۹۴ پیکره‌ی برجسته‌ی کتاره .
- ۹۶ پیکره‌های برجسته‌ی سربازان جاویدان شوش .
- ۹۷ پیکره‌ی برجسته‌ی جا نورد استانی شوش .
- ۱۰۲ پیکره‌ی برجسته‌ی روی دیواره‌های پلکانها .
- ۱۰۳ پیکره‌ی برجسته‌ی شیریه که بگا و فرو افتاده است .
- ۱۰۳ پیکره‌ی برجسته‌ی پیشکش آورندگان .
- ۱۰۴ پیکره‌ی برجسته‌ی یکتن از پیشکش آورندگان .
- ۱۰۴ پیکره‌ی برجسته‌ی درخت سرو بر دیواره‌ی پلکانها .
- ۱۰۵ پیکره‌ی برجسته‌ای از بناهای مانده‌ی تخت جمشید .
- ۱۰۶ پیکره‌ی برجسته‌ی سربازان جاویدان پارسی .
- ۱۰۷ پیکره‌ی برجسته‌ی سربازان سکائی .
- ۱۰۹ پیکره‌ی برجسته‌ی يك زن هخامنشی .
- ۱۱۱ پیکره‌ی برجسته‌ی يك زن اشکانی .
- ۱۱۲ کار مردم شمال ایران در زمان اشکانیان بر روی عاج .
- ۱۱۴ پیکره‌ی گرد چهره‌ی سورن سردار بزرگ اشکانی .
- ۱۱۵ هیكل روبرو و نیم رخ سورن .
- ۱۱۶ کار مردم شمال ایران در زمان اشکانیان .
- ۱۱۸ سینی‌کنده کاری شده از زمان اشکانیان .

- ۱۲۰ پیکره‌ی برجسته‌ی مهر .
- ۱۲۲ پیکره‌ی برجسته‌ی انتیوخوس .
- ۱۲۳ پیکره‌ی برجسته‌ی مهر - درنمرو دماغ .
- ۱۲۵ پیکره‌ی برجسته‌ی شکارگوزن .
- ۱۲۷ بخشی از پیکره‌ی برجسته‌ی شکارگوزن .
- ۱۲۹ پیکره‌ی برجسته‌ی شکارگراز .
- ۱۲۹ بخشی از پیکره‌ی برجسته‌ی شکارگراز .
- ۱۳۰ بخشی دیگر از پیکره‌ی برجسته‌ی شکارگراز .
- ۱۳۲ پیکره‌ی مرد در طاق بستان که مانند شلووار اشکانیان
« آنکه مردم شمال ایران بر روی عاج ساخته اند ،
شلواری پیدا دارد .
- ۱۴۰ پیکره‌ی گودرز سوار .
- ۱۴۱ نمونه‌ی نگاره‌های برجسته‌ای که روی رخت گودرز هست .
- ۱۴۲ نگاره‌ای که بر روی تنگ وکیل اسب هست .
- ۱۴۴ پیکره‌ی برجسته‌ی اردوان ووالرین .
- ۱۴۵ پیکره‌ی دیگری که داستانی مانند داستان
اردوان ووالرین را مینمایاند .
- ۱۵۰ پیکره‌ی الف (کوروش)

- پیکره ی ب (کوروش - عقاب شرق) ۱۵۱
- پیکره ی برجسته ای که میگویند جنگ اردوان را مینماید . ۱۵۲
- پیکره ی برجسته ای که میگویند جنگ اردوان را مینماید . ۱۵۳
- پیکره ی برجسته ای از اشکانیان که در سرپل زاب هست . ۱۵۴
- نگاره های دره ی کال چنگال . ۱۵۵-۱۵۶
- پیکره ی برجسته ای از اشکانیان . ۱۵۷
- پیکره های برجسته ای که در بین النهرین پیدا شده است . ۱۵۸-۱۵۹
- پیکره و نمونه ای از رخت زمان اشکانی . ۱۶۰
- تقابوت کاشی از اشکانیان . ۱۶۱
- نگاره ی نبرد ، کار اشکانیان . ۱۶۱
- نقاشی مهراسب سوارکار اشکانیان . ۱۶۲
- نقاشی مهرنشسته ، کار اشکانیان . ۱۶۳
- پیکره ای که میگویند از شاپور اول است . ۱۶۷
- پیکره ی برجسته ی اردشیر با اردوان . ۱۶۹
- پیکره ی برجسته ای که میگویند اردشیر را مینماید . ۱۷۰
- پیکره ی برجسته ای که میگویند شاپور را مینماید . ۱۷۱
- پیکره ی برجسته ی شکار قوچ کوهی . ۱۷۳
- پیکره ی شکار ببر . ۱۷۵

- ۱۷۶ پیکره ی نیم برجسته ی شکار پلنگ .
- ۱۷۷ پیکره ی برجسته ی شکار شیر .
- ۱۷۸ پیکره ی پرنده ی داستان .
- ۱۷۹ پیکره ی فی زن .
- ۱۸۰ پیکره ی تورنگ .
- ۱۸۱ پیکره ی ببر .
- ۱۸۲ پیکره ی شیر و آهو .
- ۱۸۳ پیکره ی بزم .
- ۱۸۵ پیکره ی مهر و روزی .
- ۱۸۶ پیکره ی خروس و کار ساسانیان ،
- ۱۸۷ پیکره ی پرنده و کار ساسانیان ،
- ۱۸۸ نقاشی اسب سوار .
- ۱۹۰ نقاشی مرد نیمرخ .
- ۱۹۱ نقاشی فی زن .
- ۱۹۲ نقاشی چهره ی زن .
- ۱۹۳ نقاشی پسر نیمرخ .
- ۱۹۴ نقاشی بالاقنه ی زن .
- ۱۹۵ کار ساسانیان بر روی پارچه .

بخشی از زلزلان
پهنادر ایران

نقشه ی برجسته کار

مترتیب

دو سیمه عمده مدبری

